



تاریخ سوخته

مجموعه اول
سوم دلو-1390

قطعاً بدترین جنبنده گان نزد خداوند، کرها و لال هایی هستند که نمی اندیشند. انفال آیه ۲۲

شام- دلگیر، مودی

من هیچ چیزی پر بها به غیر از یک رشته دریافت ها و اندیشه های تجربی و کتابی در اختیار ندارم. در شرایطی که گاه احساس می کنم همه چیز در بحر تیره گی شناور است، اگر نقشی به اندازه «شیطان چراغ» بر عهده من قرار بگیرد، در کمال آرامش زندگی کرده و در در کمال قناعت خواهم مرد.

هر چند در کابل زاده شده و در همین شهر پرورش یافته ام، شاهد بوده ام که در کلبه های پنجشیر، از دیرباز، چراغچه های نفتی و روغنی به نام «شیطان چراغ» معمول بود. بی تردید در سراسر سرزمین من، حالا نیز ممکن است کاربرد «شیطان چراغ» معمول باشد. اگر چه استفاده از شیطان چراغ به شدت کمتر شده. میان یک بوتل شیشه ای کوچک مقداری نفت می ریختند. سرپوش بوتل را سوراخی می زدند و یک رشته نخ (فلیته) از ناحیه سرپوش به داخل بوتل رها می شد. هر چند که دود می داد، تا ساعات متوالی با اشباح تاریکی غلیظ پنجه در پنجه مبارزه می کرد و روشنایی می بخشید.

در کلبه های سنتی، شیطان چراغ را در حفره یی در سینه دیوار می گذاشتند. غلبه کامل شب های تار با کورسوی شیطان چراغ زیر سوال می رفت. ای چه بسا که نور غم انگیز شیطان چراغ، با آهنگ پیره مرد ساکن خانه در شب های زمستان، در جمع چند کس مثل خودش یا مهمان از راه

رسیده، لحظه ها را رنگ و بو می دادند. آن که بوستان سعدی، معراج محمدی و شاهنامه را به کمپوز متعارفی برای دیگران می خواند، ابروها بالا می انداخت؛ نفس می گرفت و ندای خود را اهتزاز بیشتر می بخشید و کیف می کرد. سایه آدم ها روی دیوارهای خاکی می جنبیدند. غالباً سعدی خوان و شاهنامه گوی خانه، خود کوره سوادى داشت به سان کورسوی شیطان چراغ جابخش کرده در چراغان سیاه. شاهد بوده ام که هنگام حافظ خوانی و روایات معراج محمدی و مثنوی، زن های خانه به خواب می رفتند.

آن چه درین کتاب خواهد آمد، تلاش های بندگی من برای راهیابی به احتمالات و اسرار وقایع است. نقش من اگر در سطح همان شیطان چراغ شب های رازناک کلبه های خاموش هم محاسبه شود، پاداشم را گرفته ام. من ازین سوی دیوار درون «اتاق های فرمان» هیولاهای حاضر در بسترگاه کشورم، مثل «شیطان چراغ» قلاب روشنایی می اندازم تا چیزی را گیر بیاورم و درین صفحات تحریر کنم.

چهارم دلو - 1390

بامداد- هوا صاف و بی غبار است؛ این منم که هوای بارانی دارم.

پروین پژواک نویسنده نخستین رمان در افغانستان (ماجراهای آرش) در نامه برقی نوشت:

مامون عزیز سلام

«پلی شکسته از دیار غربت به کوچه خرابات» را خواندم و دلم به درد آمد.

در گذشته هیچگاه نشده بود نوشته ات بشکند

تو از استاد رحیم بخش می گویی اما ناگاه رشته می سگلد.

چرت تو بر می گردد به داغ از دست دادن «فردا»

من با تو گریستم.

نمی دانم در کجا هستی، اما می دانم حالت خوش نیست.

می خواهم بدانی که دعا و محبت دوستان با تو است.

اشاره: پروین خط قرمز احساسم را شناسایی کرده است. خدمت ایشان نوشتم:

«من سنگ تر شده ام.»

ششم دلو - شامگاه

آهنگ هایی که در روح من برج خیال بنا می کنند، کم اند. راستش سرم زوری می کنند... حالا،

موسیقی بر آتش حافظه ام باد می زند. اوصاف موسیقی تنها این نیست که «غذای روح است»،

آتش بیار معرکه روح نیز هست.

امروز که سرگرم چیدمان گزارش های افغانستان در روزنامه انترنتی «چشم انداز - اتاق

خبر و تحلیل» بودم، گزارشی تحت عنوان «نمای پنهان مارشال فهیم» از آلمان به دستم رسید.

دوستی به نام «دکتر خاکستر» این طور نوشته است:

«سلام سرورم. اگر خواستی متن ضمیمه را بگذار روی صفحه «چشم انداز»

و اگر نخواستی بیندازید دور؛ من باز هم دوستدار شما هستم.»

داکتر خاکستر

متن را به «چشم انداز» گذاشتم. خیلی مهم وانگیزنده است و لازم می دانم، قبل از آن که بخشی از آن در جمع گزیده های کتاب حاضر قرار گیرد؛ بریده بی ازگفت وگویی اورینا فالاجی با وینستون چرچیل نخست وزیر حاضر جواب و جسور انگلیس نقل کنم ، بدین شرح:
اورینا فالاجی در یک مصاحبه از وینستون چرچیل سوال می کند.
آقای نخست وزیر، شما چرا برای ایجاد یک دولت استعماری و دست نشانده به آنسوی اقیانوس هند می روید و دولت هند شرقی را بوجود می آورید ، اما این کار را نمی توانید در بیخ گوش خودتان یعنی در ایرلند که سالهاست با شما در جنگ و ستیز است انجام دهید؟
وینستون چرچیل بعد از اندکی تأمل پاسخ می دهد:
برای انجام این کار به دو ابزار مهم احتیاج هست که این دو ابزار مهم را در ایرلند در اختیار نداریم.
خبرنگار سوال می کند این دو ابزار چیست؟ چرچیل در پاسخ می گوید:
اکثریت نادان و اقلیت خائن.

سند ارسالی به گونه عکس ارسال شده درین کتاب صرفاً متن آن را انتقال می دهم:

نامه سفارت افغانستان به وزارت امور خارجه
لست انتقال پول در ربع دوم سال 1382 هجری شمسی از عواید صکوک سفارتکبرای دولت
انتقالی اسلامی در برلین
مصارف تداوی محترم مارشال فهیم معاون اول ریاست د.ا.ا. و وزیر دفاع
شماره چهارم:
مقدار به دالر

تسعیر به یورو 4209,41

شماره هدایت 12642

تاریخ هدایت 82/6/11

مرجع احکام ریاست اداری محترم امور خارجه

تاریخ انتقال به مرجع مصرف 20/08/03

فرستنده گزارش افزوده است:

چند نکته را ناگزیرم در ذیل سند بالا ردیف کنم:

یکم: با توجه با قوانین نافذه در زادگاه ما، مصارف تداوی به استثنای زخمی های جنگ و موارد مشابه، ظاهراً بر دوش فرد بیمار است و اما مصرف 42000 یورو برای تداوی بیماری جناب مارشال فهیم وشگفتا با حکم شخص جناب فهیم از بودجه سفارت افغانستان در برلین، تخطی از قانون است و بیش از قانون است و کمتر نیست.

معاون اول رئیس جمهور ما، برای تداوی بیماری، نه به دیگر کشور های اروپایی قدم رنجه می کند و نه هم به شهر های دیگر آلمان و چرا فقط در برلین؟ صاف و ساده به خاطر آن که سفارت افغانستان در برلین به علت حجم بلند مراجعه پناه گزینان، بیشترین درآمد را از ناحیه تمدید پاسپورت و نکاحنامه و تذکره و صد ها موارد حقوقی دیگر دارد.

جناب مارشال با در نظر داشت همین باریکی، برای مداوای بیماری خودش به برلین سفر می کند و به سفیر حکم "پیشنهاد" را دیکته کرده و خود در ذیل پیشنهاد، حکم پرداخت 42000 یورو را در برگه رسمی سفارت و از بودجه سفارت دستخط می نماید و بی هیچ بنیاد قانونی. و آن ناتوان سفیر ما هم دم نمی زند، زیرا نیک می داند، یک « نه درشت» کافیسست که او را از سمت سفارت به زیر کشند.

در حالی که آن قدرتمدار، یکی از ثروتمندترین افراد دولت تیموکرات و الیگارش و یا " گروه رفتار" دولت حامد کرزی بوده و است و مصارف این چینی باید با هزار دلیل، تنها و تنها با دستخط رئیس جمهور و از بودجه خاصی منظوری گردید. استطاعت مالی مارشال فهیم، بلندتر از آنست که با پول پناه گزینان مداوا گردد. این نکته روشن چو آفتاب است.

دوم: همین طور است مصارف تداوی جناب " کبیر مرزبان" وزیر مشاور دولت، به مبلغ 10328,99 یورو در آلمان و نیز تداوی جناب "عبدالقهار عابد" جنرال کنسول ما در کراچی به مبلغ 8510,24 یورو در برلین. من هیچ ربطی نمی یابم میان نص صریح قانون و حکم ریاست اداری وزارت خارجه، برای تداوی هر دو مامور بلند مرتبت دولت.

می پرسیم از خودم و به کرات، مگر امکانات تداوی برای کنسول ما، آیا در همان شهر " «کراچی» میسر نبود؟ که بود و بسیار خوب هم بود. ظاهراً باید هزار پناه گزین افغان در آلمان، برای تمديد ویزا پول پردازند که مصارف تداوی جناب " مرزبان" را تکافو کند. آن پناه گزینان که به اکثریت، زنده گی را با حسرت و عسرت بسیار به سر می کنند.

سوم: چرا به هدر دادن 7000 یورو برای یادبود سالگشت احمد شاه مسعود؟ آن رفته از این سنجی سرای، آیا آدمی بود که به این همه تظاهر بها می گذاشت؟ همانی که او را ظاهراً قهرمان ملی نام داده اندو اما خانواده او را با هر ملاحظه یی که است هنوز در تهران منزوی کرده اند و با قیومیت سیاستگزاران تهرانی و من هزار بار می پرسیم از خودم که چرا در تهران ونه در کابل؟ هیئات که نمی دانم. ظاهراً دل شیفتگان او، دیگر به او ارج نمی گذارند. آوخ که دنیای شگفتی ها، بهتر از هر جای دیگر، در وادی ما لنگر انداخته است. مصارف چنین نشست ها در آلمان بسیار کمتر از رقمی است که " حکم شماره" سوم" بر آن صحه گذاشته است. بیشتر از چهار هزار یورو برای هفتاد نفر؟

درین جا به آیه مبارکه قرآن اشارتی می کنم و می گذرم:

4- و لتجدنهم احرص الناس علی حیاة و من الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون (سوره بقره، آیه 96)
ترجمه: و آن ها را حریصترین مردم - حتی حریصتر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر يك از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کيفر(الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آن ها بیناست.

هفتم دلو- 1390

اشارتی به بازی سردار هاشم با هیتلر و استالین

سردار هاشم خان در تاریخ افغانستان به «جلاد» و استخوان شکن نسل دوم و سوم مشروطه خواهان مشهور است. تاریخ نگاران ضد استبداد از وی تصویر آدم یک دنده، تمامیت خواه و عاقبت نیندیش پرداخته اند. تا آن جا که من برداشت کرده ام، هاشم خان، در واقع به یک هندوی تحقیر شده یی شباهت داشت که در عین برده گی و عسرت، راجا و سلطانی در روحش نشسته است. چنین موجودی پس از احراز قدرت، جمله اصحاب حیات را مارهای افعی و دشمن زهر دار تصور

می‌کند. مگر هاشم خان تنها جانورسیاسی مرگ آور نبود؛ بسا علایمی در رفتارش بود که درخور تأمل است.

پس از روی کار آمدن ادولف هیتلر در آلمان، غول جنگ از اروپا به حرکت درآمد. در یک مرحله شوروی استالینی بر سر تقسیم پولند به سازش افتادند. دربار سلطنتی کابل به نحوی احساس کرد که هیتلر مایل است از راه افغانستان، دم و دستگاه هندانگلیسی را هدف گرفته است. نظام سلطنتی که به طور اعلام ناشده ممثل و حافظ منافع انگلیس در منطقه بود، با اشتشمام بوی جنگ، تدبیری می‌سنجید که از جنگ بهره ببرد. نظام مایل بود در صورت سنگین شدن کفه قدرت به نفع آلمان، را با طرف غالب همسویی ایجاد کند. هم نظام را حراست کرده و هم در صبح فردای جنگ، افغانستان محصور، به بحر هند وصل شود. بازی ظریفانه حکومت هاشم خان خیلی سری و دوراندیشانه بود.

خاندان سلطنت بوی برده بود که هیتلر از طریق شخصیت های طرفدار شاه امان الله مقیم در برلین و ارتباط بالواسطه با شاه امان الله به وسیله حکومت ایتالیا، مایل است امان الله خان را دوباره بر سر قدرت بیاورد. گویا در همان مقطع، استالین نیز رضا داده بود که بساط انگلیس از هندوستان برچیده شود. دربار سلطنت در قدم اول خود را به حیث گزینه مطرح کرد و به قدرت های ضد انگلیس، شوروی و آلمان پیام داد که آن چه را شاه امان الله ممکن است در همدستی یا متفقین انجام دهد، حکومت پادشاهی کابل به درستی می‌تواند به سر برساند. این چرخش، بیانگر نوعی سیاست سنجیده شده بود که ابتکار را باز هم به کابل متمرکز کرد. جالب این است که از آغاز کار، هاشم خان سعی کرد جهت تجهیز اردو و اقتصاد افغانستان قبل از راه دادن هیتلر به صوب هند، امتیازات بزرگی حاصل کند و بعد از انهدام انگلیس نیز، طبق قرارداد قبلاً عقد شده، افغانستان را از انزوای جغرافیایی در دناک رها کند و به بحر برساند.

چنان که اوضاع به طور دیگری چرخید و هیتلر ناگاه به سوی ماسکو تاخت برداشت و هاشم خان ماهرانه خود را از تیررس خشم شوروی نیز رهایی داد. در دورانی که ما زندگی می‌کنیم، ابر قدرت ها، به رهبری امریکا خود در زمین ما بازی می‌کنند؛ فرصت ها برای پیشرفت و خروج افغانستان از حصار فشار های ایران و پاکستان فراهم است؛ اما تیم حاکم برای بقای خود، با سرنوشت افغانستان بازی می‌کند. حتی به اندازه هاشم خان نیز از درایت و عرضه لازم در بازی سیاسی چندان سهمی نبرده اند. سران تنظیم ها فکر می‌کنند مادام العمر دنیا به کام شان بچرخد. با ساده لوحی گمان می‌برند که مثل دوره شوروی می‌توانند تیغ «جهاد» به جان امریکا و غرب تیز کنند.

بازی حامد کرزی و فهیم قسیم

افغانستان نباید لای چرخ سیستم بین المللی که به سوی تغییر نظام در ایران در حرکت است، چوب بگذارد. این چوب شکسته خواهد شد.

امریکا در تماس هایش با حکومت افغانستان، راهی جز خونسردی و احتیاط ندارد. شبکه های مرتبط با امور افغانستان در کاخ سفید و کنگره، اکنون نیاز دارند در مورد شیوهای برخورد با واقعیت های جدید در افغانستان بیشتر فکر کنند. ادامه رابطه معلق سیاسی کابل- واشنگتن هم بیش از این نه به نفع افغانستان و نه به صلاح غرب است.

چالش دیگری که می‌توان همچون خطر نا به هنگام در مدیریت سیاست خارجی امریکا نام برد، این است که سلسله حوادث خاور میانه، توجه امریکا را تا میزان زیادی به سوی خود جلب کرده و در افغانستان، چنین خطری را می‌توان، رها شدن در حاشیه مسایل فرامرزی سیاست آن

کشور تعبیر کرد. موارد دارای اهمیت عاجل اقتصادی، سیاست غرب را بهتر از دیگر رویداد هایی که در جهان اتفاق می افتند، می توانند تغییر دهند؛ به تعلیق در آورند؛ از اهمیت بیاندازند و یا در آخر کار، دستخوش معامله هایی کنند که غیر منتظره خواهند بود.

حکومت افغانستان میخ خود را بر زمین سخت سیاستی که چندان واقع بینانه نمی نماید، کوبیده است. این سیاست، راه اندازی مقابله منفی با حضور امریکا و گیر آوردن پای آن کشور در گرداب های ناگزیری و گرفتن امتیازات بیشتر است. هدف سیاست کابل، آن است که امریکا باید تیم حاکم در افغانستان را جدی بگیرد و برخورد خود را روی معاییری که از سوی افغانستان تعریف می شوند، استوار کند. کلید این سیاست، تلاش برای «حفظ سنتی قدرت» در موجودیت همین تیمی است که هم در داخل و هم در سطح بین المللی با انتقادات گسترده و مشکل «مشروعیت» رو به رو است.

تدوین چنین سیاستی، یک شبه انجام نشده است. سران گروه های مسلح وابسته به «تنظیم» های مختلف در اتخاذ این سیاست نقش عمده داشته اند؛ اما مشوق اصلی در سطح منطقه، عوامل ایران و پاکستان در داخل حکومت افغانستان بوده اند.

این سیاست از دو منظر محکوم به شکست است. اول این که با مردم، نهاد های مدنی، اپوزیسیون سیاسی و کارشناسانی که نسبت به اتحاد منافع افغانستان و امریکا حساس هستند، مشوره و رایزنی صورت نگرفته است. دوم این که امریکا شروط تیم دولتی در کابل را در واقع شروط ایران و دشمنان منطقه بی خود تلقی می کند. اساسی ترین ابزار چنین مقابله، بهانه سازی های تحریک آمیزی است که در بهترین حالت، امریکا را ناگزیر کرده است که دست کم در رفتار های عادی دیپلماتیک، حساسیت بیشتری را رعایت کند. اما این موقف به طور قطع به معنای عقب نشینی استراتژیک در حوزه افغانستان نیست. این مسأله به احتمال زیاد، امریکا را وادار می کند که در باره «بدیل» یا جبران روش های گذشته بیشتر کند. این امر، بر اتکای امریکا روی متحدان جدید در داخل افغانستان و در سطح منطقه بیشتر از گذشته می تواند اثر بگذارد. نشانه های حرکت تدریجی سیاست امریکا به سوی راهکار های جدید به وضوح قابل درک اند. قطع کمک های صندوق جهانی پول و کاهش مرحله به مرحله اعطای کمک های توسعه بی بین المللی به افغانستان، از دید ناظران و مردم افغانستان پنهان نمانده است. بی تفاوتی نیروهای خارجی نسبت به افزایش دراماتیک حملات طالبان بالای اهداف اقتصادی و ترور مقامات عالی پایه دولتی، انارشیزم امنیتی و اقتصادی را گسترده تر کرده است. جدی تر شدن چالش های ناشی از بحران پارلمانی و واضحاً نتیجه سیاست های آقای کرزی اند که به شمول خود تصمیم گیران، همه را در تعجب فرو برده است.

از نظر مشاورین کرزی و «دوستان ایرانی» حکومت، به نظر می رسد که در موضوع امضای «پیمان استراتژیک» میان کابل و واشنگتن، ظاهراً مقامات کاخ سفید را سرگیجه کرده اند. سیاست ایران بر بنای امتیازگیری از ایالات متحده امریکا بنا نشده است؛ آن کشور خواستار برهم زدن کامل این پروسه است و این که تیم حاکم بر کابل را همچون نخستین دیوار حفاظتی در برابر نخستین ضربه های امریکا سرپا نگهدارد.

با توجه به سرعت و اهمیت حوادث در منطقه و افغانستان، هر اندازه بی که افغانستان درین ماجرا زمان را از دست می دهد، توجه جامعه بین المللی نیز گام به گام نسبت به سر نوشت افغانستان کاهش می یابد یا آن که تلاش برای «تغییر حکومت در کابل» جدی تر می شود. اهمیت افغانستان برای امریکا و غرب بیشتر درین نکته استراتژیک مضمراست که تخته خیز مساعدی به سوی مأموریت های استراتژیک به سوی ایران و آسیای میانه است. از دست دادن این تخته خیز،

باخت استراتژیک برای آمریکا و غرب است و سیاسیون افغان نیاز به درک تحلیل واقعیت های موجود دارند. کمترین اشتباه، بزرگترین خطای جبران ناپذیر خواهد بود که حیات افغانستان را به مخاطره می اندازد.

از درک این مسأله نباید غافل بود که ممکن است در حوادث بعدی یا در نتیجه تقابل کابل با واشنگتن، شرایطی پیش بیاید که افغانستان بار دیگر به حال خود رها شود. افغانستان در قرن بیستم در سیاست آمریکا به «پسکوچه شوروی» نام گذاری شده بود. در مهندسی سیاست جهانی در قرن بیست و یک، افغانستان به چهارراهی کلیدی در تحركات استراتژیک در سطح بین المللی مبدل گشته است. این موقعیت با توجه به ادامه «بازی های بزرگ» قابل تغییر اند و باید افغانستان از آن حداظم استفاده ببرد. واقعیات جدید، هنر سیاسی، هوشیاری و ظرفیت سیاسیون افغانستان را در بهره گیری از امکانات بین المللی برای ساختن افغانستان طلب می کند. با کمال تأسف، توقع داشتن چشم باز و خرد سیاسی مسؤلان از تیم کنونی حکومت کابل، کوبیدن آب در هاون است. رها شدن دوباره افغانستان در برهوت میان پاکستان و ایران، تولد فجایع فراتراز تصور در افغانستان خواهد بود. در آن صورت، هیچ کسی ممثل هیچ گونه اقتداری نخواهند بود. هنوز برای حفظ منافع درازمدت کشور در تحولات کنونی، فرصت هایی وجود دارند. منافع استراتژیک بین المللی با امضا یا عدم امضای «پیمان استراتژیک» رابطه حیاتی ندارد. جامعه جهانی از ده سال به این سو در عرصه های مختلف سرمایه گذاری کرده و هزاران نفر را از دست داده است. آمریکا و پایگاه های نظامی آن عملاً در نقاط کلیدی افغانستان متمرکز بوده و در جریان پروژه پایگاه سازی استراتژیک به پایان رسیده است. تا کنون جامعه جهانی درین باره با حکومت ضعیف، فاسد و معروض با چالش های خطرناک امنیتی مشورت نکرده و بعد ازین هم به عنوان یک طرف قابل اعتماد، با آن ها وارد معامله نخواهند شد. در سال های اخیر، همزمان با تشدید انتقادات داخلی و بین المللی نسبت به ضعف و کم ظرفیتی حکومت کابل در کار حکومت داری سالم و مبارزه با فساد سالاران و فرماندهان قانون گریز، میان مقامات کاخ سفید و حکومت آقای کرزی کوه بی اعتمادی سر بر آورده است. از نظر آمریکا که بار مصارف و هزینه مأموریت مبارزه در افغانستان را بردوش دارد، پیمان استراتژیک اصولاً با حکومتی امضا می شود که در قدم نخست، میان مردم مشروعیت لازم کسب کند و همچنان در اثبات این موضوع تلاش کند که برای جامعه جهانی شریک مطمئن به شمار می رود. در حالی که رابطه رسمی استراتژیک همچنان در گرو سیاست های پشت پرده قرار دارد؛ ممکن است در صورت سرعت تحولات در سوریه، لیبیا و حرکت کاروان انقلاب های مردمی به سوی حوزه افغانستان و ایران، اولویت سیاست آمریکا از افغانستان به نقاط دیگر منتقل شود. برای سران حکومت کابل باید این نکته را تصریح کرد که اگر آمریکا در پایان انقلاب های مردمی و تغییر جغرافیای سیاسی و اقتصادی منطقه، بتواند به حوزه ایران دسترسی پیدا کند، افغانستان بار دیگر در تعاملات کلان اقتصادی بار دیگر در محاسبه های جدید، به حیث یک «گذرگاه» و یا «علاقه غیر» از نظرها خواهد افتاد. سیاست فعال، هشیارانه و به دور از لجاجت ها و دغدغه های شخصی، در مقطع کنونی می تواند، منافع حیاتی افغانستان آینده را در معامله های منطقه بی تضمین کند.

تمام اعمالی که انجام می دهیم، حتی اگر ذره ای و مثقالی باشد، به خودمان باز می گردد و بازتابش آن ها را در زندگی خواهیم دید. زلزال آیه ۷

بت شکستی، انتظار آتش نمرود باش!

مقاماتی که سیاست و مردم داری را به زباله دانی پرتاب کرده اند، در پی کناریابی احتمالی امریکا با طالبان، تلاش دارند سازویرگ زندگی به خارج از کشور تهیه کنند. در وهله نخست انتقال خانواده های خود را شروع کرده اند و خودشان تا آن جا از بدنه دولت و مال مردم «چندی» می گیرند که روزگریز فرابرسد. همان کاری را می کنند که اجاره داران قبل از ایشان چنین کرده بودند. انتقال خانواده ها به دوی، تهران و هندوستان سرعت یافته است. پس به همین راحتی به ساحل نجات پا خواهند گذاشت؟

رئیس جمهور هفته پیش خطاب به یک دسته از اعضای موسوم به «اصلاح طلب» پارلمان در ارگ گفت که بارک اوباما می خواهد ما را گول بزند مگر ما افغان هستیم و دیگر فریب امریکا را نمی خوریم!

شنیدن این گفتار از زبان رئیس جمهور که به گزینش امریکا ده سال تمام بر مملکت حکومت کرده و هنوز هم بر حال است، پرسشناک است. چه فریبی در کار است که خلق از آن اطلاع ندارد؟ بهتر است سوال شود که سهم خلق الله از زدوبند های عقب پرده تا حال چقدر بوده که تازه از این عبارت رئیس حکومت سردر بیاورد؟

افاده این گونه سخنان برای رئیس جمهور، عادی شده است؛ اما صدها تن از «مشاوران و وزیران» وزیرک اندیشان درگاه، که هر چند همه روزه به سبب نعمات دندان می زنند، از عواقب ناخوش تغییر آب و هوای سیاست، نیک با خبراند و به اصطلاح به تب و تاب افتاده که «جل شان را از آب بکشند».

تیم حاکم تصور می کند که دم امریکا را زیرپایش گرفته است و انعقاد پیمان استراتژیک را تا آن جا کش می دهد که امریکا به تضرع و تسلیم افتد. استاد ربانی فقید پس از شروع سرکشی های اشتباه آمیز سیاسی رئیس جمهور در برابر امریکا به وی گفته بود:
بت شکستی، انتظار آتش نمرود باش!

بامداد- ساعت سه نیم.

هندی ها خیلی زود از خواب بلند می شوند. من در یک سال که این جا زندگی می کنم، نفهمیدم که اوقات خواب و بیداری شان دقیقاً چه گونه تنظیم می شود. یک بار با صدایی شبیه افتادن یک پرّه کوه روی یک قطعه آهن، از خواب سنگین می پری و هیچ کسی از تو پوزش نمی خواهد. از آلودگی شنیداری در کابل، گاه جانم به لب می رسید؛ مگر این طورش را ندیده بودم. در ایجاد مزاحمت صوتی، مردم هند شاید در جهان رکورد زده باشند. در عین حالی که همه چیز در پیرامونم دلهره انگیز نمی نماید، از حرکات لاقیدانه و بی نزاکتی مردم عادی کوچه بازار هند، (نه فریخته گان و آدم های باکلاس) منزجر می شوم.

هیچ دربند این که از شکستن یا تولید صدا، نیمه شب یا ساعات خواب، دیگران ممکن است اذیت شوند، خیال شان هم نیست. اگر دسترسی به انترنت نباشد، لاجرم تا صبح در معرض هجوم افکار

مؤذی باقی خواهم ماند. چیزی که در هند متوجه شدم این است: این مردم قبل از همه چیز، به پول می اندیشند؛ احساس شان و روح شان از پول رنگ می گیرد؛ سپس به چیزهای دیگر زندگی روی می آورند. در ملک ما، این طور نیست. گاه معکوس است.

هیچکس از مشورت بدبخت نشد و از خودرایی خوشبخت نشد. (حضرت پیامبر «ص»)

نسخه قذافی در کابل

فهم خان و دیگر بازمانده های «تنظیم» ها به فیصله رسیده اند که تا سال 2014 باید نیروهای خارجی، «پای پاک» در کشور حضور نداشته باشند تا انتخابات بعدی را مطابق «تقسیمات» خود شان مهندسی کنند. سفارو پایی آقای کرزی، آن هم در یک مقطع نازک زمانی، شبهه انگیز است. پیمان های «راهبردی» تا این حد ساده اتفاق می افتند که ظرف سه روز، سه پیمان بلند مدت با سه قدرت محور در اروپا به امضاء می رسد؟ پیمان استراتژیک با امریکا و انگلیس که تیم کابل در برابر اولی شاخ و شانه می کشد و در برابر دومی در کمال خضوع گردن نرم می کند، در اصل چه تفاوتی است؟ البته نیاز به شرح و بسط این موضوع نیست که استراتژی نویسان و اشنگتن، خیلی خوب بلدند که تیم های متحد و سپس متمرّد را در حوزه های برون مرزی منافع امریکا، چطوری دور بزنند؛ در جال لبخند و تشریفات گیر بیاورند و سرانجام هرگاه خود تصمیم بگیرند، در همان جال پراز راحتی و رضایت، با پنبه حلال شان کنند. معمر قذافی در اوج جوانی و قدرت مطلقه در لیبیا، ناگه تحت تأثیر جذبات عشقی در برابر خودش، به فکر رهبری جهان افتاد و یک مشت خیالبافی های شوخی آمیز را در کتاب کوچکی موسوم به «کتاب سبز» به عنوان دستور العمل بشریت برای عدالت و «ختم منازعه و مبارزه» سر هم کرد و با انجیل مقایسه اش کرد. او با ایقان کامل به خانم اوریانا فالاچی مرحوم که از قیافه گیری های «خداگونه» قذافی دستخوش کراحت شده بود، گفت:

«می توانم در مقابل هجوم دنیا بایستم. برای این که با کتاب سبزم تمام مسائل بشر و جوامع را حل کرده ام.»

قذافی افزود: کارتر می تواند در جهان جنگ به راه بیندازد، ولی برای دفاع در جهان سوم کتاب سبز کافی است. کتاب سبز من.

قذافی بماند به جایش. من درحیرتم که تیم قدرت در کابل (شامل مارشال فهمیم، خلیلی، سیاف، مجددی، محسنی و... به اضافه باد آورده هایی چند از اروپا به نام وزیر و مشاور...) با چه اعجاز و احکام، رئیس جمهور کرزی را به درجات رفیع باورمندی رسانیده اند که ایشان نه به مدرس تاریخ نگاه می کند؛ نه به فریاد مردم دردمند؛ نه بر سیلاب گزارش های درباره فساد، قانون زدایی، قوم پرستی، باندبازی و انحصار، هی برگرده اسب تصامیم تک تاز شخصی تازیانه می نوازد و می راند و این شتاب، چنان آهنگی دارد که واقعاً امریکا و جامعه بین المللی را تکان داده و به عقب نشینی واداشته است. اما این را گفته باشم که آن که تیزمی تازد، زود به زمین می خورد.

یک گام به سوی اصلاحات برداشته نمی شود. غرش خفه و خوفناک ترور و طالب را غنیمتی خدایی در جهت تقویت موضع تیم حاکم تلقی می دارد تا بنا بر محاسبه تیم، امریکا را به درمنگنه

گیرآورد و امتیازاتی «استراتژیک» فراچنگ آید و بدین ترتیب، پس از سال 2014 نیز، مواهب دولت و اقتدار «چند صدنفری» به زور یا به رضا، بر «تیم» حلال شود.

این است تعریف مصلحت آمیز برای کارکشته های «ضیافت های شبانه» و اثبات «منافع ملی» برای مردمی که کارد به استخوان شان رسیده است و در وضعی گیرمانده اند که «زمین سخت و آسمان بلند» و فقط آه رنجبار از سینه می کشند و نگاه به آسمان رها می کنند.

«کتاب سبز» نا نوشته تیم حاکم، ملفوظات در هم جوش «محافظه کارانی» است که در هیچ دوره بی، مدیریت مصلح به نمایش نیاورده اما در ویرانگری، نفاق، سکتاریزم و بیماری قومی از سرآمدان اند.

لفاظان مصلحت های سبز، طلسم شده های قدرت اند که در بازی های ناهنجار سه دهه، از قضا، هر آن چه یافته اند از خیرات همان تراوش های ضدتاریخ و منافع ملی یافته اند. تغییر در آئین محافظه کاران کفر است و دارایی های مادی ایشان بر معقولیت «مشورت» های جمع خاصان، گواهی می دهد. خطر داخلی و ماهیت قهری مدیریت بین المللی را که چونان ماری خشمناک؛ اما خیلی فریبنده و آرام، در قفای شان گردن کشیده است، توان دیدن ندارند.

معمرفذافی، درین گونه کارزار، پیشوای «تیم حاکم» به قیاس تواند آمد که هرگز گوش شنوا برای شنفتن ضجهٔ مظلومان و عدالت باختگان نداشت. آن گونه بود که نقدونسیان هستی خود و بیئتش به تباهی برفت.

رئیس جمهور، با تنی چند غنیمت خور، مشغول گشتار در کاخ ها و فرش های پذیرایی در روم، پاریس و لندن؛ اما این سوی جهان، دیپلمات های طالبان با استراتژیست های سی ای ای در قطر، دانه های «سخن نو» به رشته می کشند و طرحی دیگری اندازند.

سلسلهٔ «پیمان های راهبردی» با اقمار اروپایی و آسیایی امریکا، واجب و در خورد «مصلحت» مگر جرعهٔ تیغ تقابل در برابر چشمان کاخ سفید، فرض انگاشته شده است؛ بی خبر از آن که این فرض، فرضیه بی خام بیش نیست.

تیم حاکم سرشار از هیجان که ره کعبه در پیش گرفته است؛ مگر زود باشد که سراز «ترکستان» برآورد.

نهم دلو - 1390

کشوری در حریق تاریخ

امان الله خان «غازی» در «جنگ اشباح» آنگاه که به خط قرمز رسید و از هرسو امید از دست داد، در کمال شکسته دلی در نقطهٔ صفر مرزی «چمن» از موتر پیاده شد؛ دستی به خاک زد و در دستمالی جا داد و گفت:

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است
 من به قربانت این چه نیرنگ است
 می روی تا نشنوی نامم

گراز نام من ترا ننگ است

و از زادگاه خویش از همان راه دشمن (انگلیس) جان خود و خانواده خود را به سلامت کشید! آن پادشاه روشن ضمیر و دلیر که درگیر و دار «استراتژیک» به چنین حال و روز افتاد؛ عاقبت زمامداران امروزی را می توان با قیاس های غیر قابل باور ضرب زد و نتیجه گرفت. مرادم از اشاره آن ایام بدین جهت بود که نیم نگاهی به حال روان بیاندازم: مارک گروسمن قاصد ویژه اوباما به کابل رسید. قرص مسکن دپلوماتیک در جیب، جادوی سخن بر زبان و هدیه حضورش به عین، ظاهراً ارگ نشینان را کمی آرام تر کرد. مگر چنین نیست؛ هر دو طرف، «زمان» ذخیره می کنند و «فرصت» کمایی می کنند! گروه حاکم چه زود به جوش می افتند و چه آسان سرد می شوند! تیم کابل در رابطه به گشایش دفتر نمایندگی برای طالبان در قطر، سخت بی تابی می کرد. ائتلاف های یک شبه روی کار آمدند. اما واقعیت با استواری و بی رحمی مطابق نفس خود عمل می کند. دورنمای تماس ها و رویداد ها هنوز تاریک است.

سفر مارک گروسمن به کابل نوعی دپلوماسی محتاطانه کاخ سفید است که در پی اعتراضات رسمی و پرسروصدای حکومت افغانستان در ارتباط به مشارکت حتمی حکومت در مذاکره با طالبان مطرح شده است. گروسمن ظرف بیست و چهار ساعت دو بار به کاخ ریاست جمهوری رفته و با رئیس جمهور دیدار داشته است. به نظر می رسد که قناعت دادن رئیس جمهور و برطرف کردن شک و ی نسبت به پروسه جاری کار آسانی نبوده اما هدف اصلی مأموریت آقای گروسمن بوده است.

با توجه به موقعیت لرزان تیم حکومت کابل، نرمش امریکا در زمینه مشارکت دادن حکومت در مذاکرات در قطر و سکوت معنا دار طالبان درین باره، یک امر مؤقتی است و با پیشرفت مذاکرات، حکومت افغانستان و تیم های مربوط به آن، بار دیگر در حاشیه قرار خواهند گرفت. نمایش تبلیغاتی مذاکره با طالبان ممکن است تا پایان انتخابات امریکا ادامه یافته و دموکرات ها امیدوارند که ازین پروسه در جهت انتخاب دوباره بارک اوباما به حیث رئیس جمهور آینده امریکا بهره برداری کنند. این که پس از انتخابات در امریکا، میکانیزم معامله با طالب و حزب اسلامی چه شکلی به خود خواهد گرفت، هیچ کسی نمی تواند حرف حسابی درین باره بر زبان بیاورد.

شامگاه – در اتاق هستم. خواب زده و کمتر مضطرب

در سوریه، سنگر های مقاومت مردمی به کمک غربی ها استوار تر شده و صدای پای سقوط به گوش می رسد. سقوط سوریه، پیش زمینه فروپاشی رژیم ایران است. تورم کابوس آسا در تهران و سراسر ایران بیداد می کند. فروشگاه ها از مواد خوراکی خالی شده اند و مردم هر چه در فروشگاه ها می نگرند، می خرند و ذخیره می کنند. پول ایران به اصطلاح حالا به «کیلو» دادوستد می شود!

اخبار می رسانند که بازی روانی جامعه بین المللی علیه تیم کابل ظریفانه تر طراحی می شود. شایعه مذاکره تیم کابل با طالبان در عربستان تحت نام خبر «دریافتی» انتشار یافت. آیا واقعاً چنین است؟

رمز عبور مغز تان در دست کیست؟

فرار مغز ها اصطلاحی عام شده است؛ اما شکار مغز ها شاید با مورد نخست تفاوت داشته باشد. فراتر ازین، مدیریت مغز ها متفاوت از هردو است. شاید تعجب کنید که بازی با مغز ها موضوعی

جالب از موارد قبلی به نظر بیاید. همه این ها قبل از آن که برپایه اصول اقتصادی قابل مطالعه باشند؛ در واقع جزو علوم پیچیده سیاسی هستند. شاید بشود نامش را امپراتوری بی نام و نشان مالکیت کامل جماعت های انسانی گذاشت.

صحنه گردانی سیاست امروز در کشورها، با همین امپراتوری پیوند خورده است. پذیرش واقعیت و سپس بهره برداری از شرایط، هوشمندی می خواهد. متاع کهنه تبلیغاتی را به نام مذاکره با طالبان در عربستان به گوش ها می خوانند. این صدای خسته کن از چه نوع مغزهایی تراوش می کند؟ لابد برخی خواهید گفت: مغزهای پریشان!

به قول شاعر: خانه از پای بست ویران است اما خواجه دربند تاق ایوان است طالبان چه وقت گفته است که با تیم کابل مذاکره می کند که تازه دعوا سر مکان مذاکره گرم شده است؟ تیم حاکم می داند مگر حق خود می داند که با مغز پریشان، با مغز جامعه بازی کند. این را هم می داند که امپراتوری مالکیت مغزها، همه جا خیمه افراشته است. حالا می توانید احساس کنید که بیچاره مردم ما در کجای مسأله ایستاده اند؟

رها شدن این خبر در امواج رسانه ها، سرگرم سازی و تسکین کوتاه مدت حکومت کابل است که تا پیدایش نخستین نتایج تعیین کننده از مذاکرات مخفی قطر، دست به اقداماتی ضد توازن کنونی نزنند.

طرح مذاکره تیم کابل با طالبان صرفاً یک خیالبافی ضد واقعیت نیست، واقعیت تراشی های کاذبانه است که هدف از آن، انحراف اذهان عمومی از تغییر دیدگاه جامعه بین المللی نسبت به نحوه برخورد با طرف های بحران است. آیا به راستی، تغییر دیدگاه قدرت های بزرگ نسبت به حل بحران کنونی، آنقدر شکل جدی به خود یافته است که طالبان را به جای تیم کابل به ارگ هدایت خواهند کرد؟

این چنین برداشت ها هم به نوبه خود، ضد واقعیت اند. نکته جالب این است که اخیراً انجنیر یوسف پشتون از مشاوران همراز رئیس جمهور، در گفت و گو با رادیو آزادی صراحت داد که این امریکا نیست که برخورد خود را نسبت به بحران افغانستان تغییر داده است؛ در واقع، حکومت افغانستان دیدگاه خود را در برخورد با «مخالفان دولت» تغییر داده است.

اما اصل قضیه این است که تیم کابل پس از موضع گیری امریکا در آستانه ظهور بارک اوباما در قدرت، احساس خطر کرد و از آن زمان تا حال، کلیه موضع گیری های خود را در جهت مقابله با «اهداف مبهم و خطرناک» امریکا تنظیم کرده است.

واقعیت جدید این است که جناح تصمیم گیر طالبان در تماس های تازه شروع شده دپلوماتیک، ممکن است در چندین جهت مانور بدهد؛ زیرا روند مقدماتی در مذاکرات قطر بسیار دشوار، پرچالش و زمان گیر است. درین مدت، پیش بینی شده است که نگاه داشتن دولت افغانستان در عقب اتاق های مذاکره میان طالبان و امریکا، به احساسات ناشکیبایی و تقابل های جدی تازه دامن می زند و مهم تر این که رسوایی رسانه یی روزانه درین باره، افکار عمومی در افغانستان و منطقه را بیش از پیش صدمه خواهد زد.

برخی گمانه زنی می کنند که پاکستان نیز مانند تیم قدرت در کابل از پروسه مذاکرات سری در قطر به دور نگهداشته شده و امریکا قصد دارد برای پیروزی اهداف استراتژیک خود در حوزه افغانستان و منطقه، نیروی تأثیرگذار طالبان را از دسترس پاکستان و افغانستان خارج کند. تا جایی که رگه های اطلاعاتی از کانال اصلی به وسیله ارتباطات شخصی برخی کارشناسان به بیرون درز می کند؛ این طور به نظر می رسد که پاکستان، ایران، ترکیه و عربستان سعودی در سطوح ارتباطات منطقه یی، از جریات آن چه در اتاق های مذاکره می گذرد و یا گذشته است، به طور کامل اطلاع دارند و رایزنی های مداوم با نمایندگان این کشورها همچنان ادامه دارد.

تجربه همیشه به سود انسان نیست، زیرا، هیچ رویدادی دوبار به یک شکل رخ نمی‌دهد.

وینستون چرچیل

نشست قوماندانان در شمالی

دو هفته قبل یک نامه مشکوک و تحریک کننده در مطبوعات پخش شد که سخت تصنعی و نمایش دهنده تباهی و خطر برای فرماندهان و افراد قدرتمند جهاد و مقاومت بود. از نظر من متن نامه نوعی فراخوان برای آماده شدن برای جنگ بود. نتیجه گیری من این است که متن، دقیقاً از سوی شبکه جاسوسان ایران در کابل تهیه شده بود. پس از آن، افراد دیگری در پی نشرنامه، سعی کردند فرماندهان «تنظیم ها» را ترغیب کنند که درخواست مطرح شده در نامه را جدی بگیرند و کمی بجنبند، ورنه روزی می رسد که طالبان، آل و عیال خود شان را جلو چشم شان ذبح خواهند کرد. به همین سبب شماری از فرماندهان جهادی اخیراً در شمالی تجمع کردند. از همین حالا دسته هایی سعی دارند به اغتشاش فکری و عملی بی رویه میدان بدهند. ایرانی ها درین شب ها و روز ها خیلی پول خرج می کنند. هر شب با افراد دارای جایگاه و «دوستان» ملاقات می کنند و از آنان سوال می کنند که برای راه اندازی «مقاومت» در برابر خطر طالبان ویاری های منافقانه امریکا به چه نیاز دارید؟

حال آن که اقتدارگرایان رو به زوال ایران، خود شان بیش از فرماندهان مجاهدین از روند دگرگون کننده اوضاع در افغانستان هراسان اند.

وضع عجیب

سردار داوود اگر زنده بود...

سردار داوود خان در دوران صدارتش روزی از دو جوان فارغ تحصیل دانشگاه حربی کابل پرسیده بود: «وظیفه اردوی افغانستان چیست؟ آن ها در جواب گفته بودند؛ دفاع از قلمرو و حفظ تمامیت ارضی و امنیت ملی افغانستان. صدر اعظم گفته بود: خوب درس نخوانده اید؛ وظیفه اردو بر علاوه دفاع از افغانستان، آزادی پشتونستان نیز است.»

گاه به نظرم می آید که مرگ دلخراش داوود خان، در اوج تصادمات «جنگ سرد» برایش یک عطیه سرنوشت بود. اگر امروز در قید حیات می بود و سنگینی بی قید و شرط پاکستان را در وجه و جب خاک خویش می دید؛ شاید هر روز سگته می کرد و دوباره زنده می شد. او با آن که بخش اعظم مسئولیت فاجعه امروزی بر سر افغانستان را به دوش دارد، با خیال راحت سر بر نقاب خاک کشید و سه نسل بعدی توان اشتباهات سیاسیون بیمار را می پردازند.

فرض کنید که داوود خان زنده است و این خبر از تلویزیون پخش می شود:

به نظر می رسد هدف اصلی سفر وزیر خارجه پاکستان به کابل، سازماندهی مذاکرات در عربستان با شرکت مولوی سید آغا معتمد، نمایندگان حکومت کابل و هیأت آئی، اس، آی خواهد بود. مذاکره کابل و اسلام آباد در عربستان با یک گروه از مخالفان ملا عمر رهبر طالبان صورت خواهد گرفت. این فرکسیون طالبان تحت نظارت مستقیم آئی، اس، آی قرار دارد و اخیراً پاکستان

تصمیم دارد بعد از تیره شدن مناسبات بین پاکستان و امریکا و شروع پروژه «مذاکرات قطر» روی این گروه سرمایه گذاری کرده و آن را در نقطه مقابل طالبان ملاحظه قرار دهد. هدف این است تا نشان داده شود که گروه مذاکره کننده در قطر، صلاحیت کاملی در جهت تمثیل اراده کل اعضای طالبان را ندارند. پاکستان در تلاش برای تشکیل اجماع منطقه‌یی به هدف دستیابی به ابتکارات اصلی صلح و جنگ با طالبان، لازم دیده است که حکومت کابل را که از مذاکرات مخفی بین طالبان و امریکا در قطر به شدت سرخورده شده است، نیز در جبهه جدید «بازی با قطع طالبان» شریک کند. یعنی برنده اصلی، پاکستان باشد و تیم حاکم در مدار آن بچرخد.

آیا داوود خان می خندید یا می گریست؟

ذوالفقار علی بوتو، به داوود خان گفته بود که ما می توانیم دهل «پشتونستان» را بلند تر بکوبیم. اما وی نگفته بود که این دهل را چنان سرچپه خواهیم کوبید که همه افغانستان را به رقص مرگ خواهیم انداخت.

گلبدین حکمتیار به نقل از صفحه 74 کتاب «امریکا در افغانستان» در مورد شورش بر ضد جمهوری داوود خان می گوید: «قتی به پاکستان آمد، ذوالفقار علی بوتو از من بر ضد داوود خان کمک خواست، من قبول کردم.

وی در ادامه گفتارش نگاهشته است: بر ضد حکومت داوود خان دست به شورش و عملیات مسلحانه زدیم، [در سال 1354 خورشیدی] تا مغز داوود خان به جا آمده، با بوتو حاضر به مذاکره و سازش گردد. این اظهارات عمق بیگانه پرستی و دشمنی با وطن را نشان می دهد که قهرمان داعیه‌ی پشتونستان را، هموطنان پشتون تبار خودش مجبور ساختند به پای علی بوتو خم شود. نتیجه گیری از گفتار و کردار گلبدین حکمتیار این نیست که نقش مخرب سردار داوود خان در تباہ سازی افغانستان در قرن بیست، کمتر از دشمنان «تنظیمی» وی بوده است.

دکتر عبدالقیوم خان از دیپلمات های دوره سلطنت که مخالف قدرت «اودرزاده ها» های خاندانی بوده در نامه هایی که عنوانی دکتر عبدالظاهر یکی از نخست وزیران «دوره دموکراسی» از قول داوود خان نوشته است:

« این مملکت را یا جور می کنم یا تکه تکه اش می کنم.»

ویژه گی یک سیاست دان سالم و مسئول که سرنوشت یک کشور را درید خود دارد، چنین نیست. این خاصیت بیشتر به قماربازان و چرسی های عصبی شباهت دارد. به همین سبب باشد تاریخ را از رشته بافت های عاطفی و چاپلوسانه باید جدا ساخت. دکتر قیوم خان خود در همین رابطه می نگارد:

«من نمی دانم آن مردی که سردار داوود خان را به «کوچ» یکی از اطبای روحی بخسپاند و امراض روحی اش را درک نماید، کی خواهد بود! ولی این قدر می دانم که سیرتاریخ، یک بار دیگر قدرت بی حد و حصر را به دسترسش گذاشته است و بیم آن می رود که هر لحظه ای که از «جورکردن» افغانستان مأیوس گردد، جهان پانزده میلیون افغان (گویا آن زمان نظریه تخمین

ها، جمعیت افغانستان پانزده میلیون گفته می شده) را دگرگون سازد و یا به اصطلاح خودش «تکه تکه اش کند!»

داوود خان بارها درخود گریسته بود.

گواین که راه برون رفت منطقی مثل نوک کوه پخ، کم کم درحال پدیدار شدن بود. سردارداوود از سی سال شدت عمل و شعارپردازی علیه پاکستان، نه تنها نتیجه معکوس گرفته بود، بل، کشور را در آستانه «تکه تکه» شدن قرار داده بود.

آنگاه که وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان، در جلسه سال 1975م سازمان ملل متحد گفت: «ما هیچ مشکل دیگری با برادران پاکستان خود نداریم، مگر شناختن حقوق برادران پشتون و بلوچ»، همه شگفت زده شده بودند. مردی خود رأی که داروندار افغانستان را به پای یک امر محال قربانی کرده بود، در آخرین ماه های عمرش دستخوش عذاب وجدان گشته بود.

چانس نزدیکی و کسب اعتماد امریکا برباد رفته و پل ها به سوی ماسکو نیز کمرخم کرده بودند.

داکتر عبدالرحیم شیرزوی سفیر افغانستان در پاکستان (1975م) می گوید: «وقتی پیام حسن نیت داوود خان را [بعد از سال ها دشمنی تا سرحد لشکرکشی] به ذوالفقار علی بوتو سپردم، باورش نمی آمد. موصوف در پیام گفته بود ما یک پاکستان و افغانستان قوی و متحد در منطقه می خواهیم.»

محمد داوود خان بعد از سفر کولمبو به تاریخ 20 اگست 1976م به پاکستان رفت و طی 4 روز، 15 ساعت با بوتو ملاقات کرد. در این ملاقات بوتو به داوود خان گفت: «من تو را پدر می خوانم و قضیه پشتونستان را به هر ترتیبی که تو بخواهی، من می خواهم که همان طور باشد، لیکن فکر باید بکنید که یک فرزند را پیش ملتش خجالت ندهید.» این سیاست مورد حمایت رهبران پشتون پاکستان نیز بود.»

اگر داوود زنده بود...

رهبران جهادی وقتی به داوود خان می اندیشند، گریه می کنند یا می خندند؟

دوازده دلو- شامگاه

عیب جامعه این است که همه می خواهند آدم مهمی باشند و هیچ کس نمی خواهد فرد مفیدی باشد. وینستون چرچیل

بحران و گرایش برای تغییر کیفی در میان نیروهای «ضدطالبان» اجتناب ناپذیر است.

علت اصلی که احساس خطر به جان «رهبران» حکومتی و شبه حکومتی افتاده، این است که از خط معامله خارج ساخته شده اند. طالب با این قشر حاضر به معامله و مذاکره نیست. اگر طالب گوشه چشمی برای تقسیم قدرت نشان دهد، بی درنگ به «دوست» طالب تبدیل می شوند. حالا که چنین نیست چه باید کرد؟

نوبت بلوغ سیاسی طیف جوان در «تنظیم» ها چه وقت می رسد؟

محافظه کاران حرفی بهتر ازین ندارند: اگر ما در صحنه نباشیم، مردم جمع افغانستان کامل نابود می شود!

گستره امنیتی ننگرهار و بلخ آرام آرام از نظارت جنگی ناتو خالی می شود. تخلیه حوزه های امنیتی مطابق به تقاضا های حکومت افغانستان انجام می گیرند؛ اما ارتش و پلیس تقریباً بدون جنگ افزارهای ضروری، دست خالی در برابر طالبان رها می شوند. علت آن این است که انتقال مسئولیت های امنیتی، نتیجه خواست های مکرر و اصرار تیم حاکم در قدرت است و جامعه بین المللی نیز با حفظ پایگاه های اصلی خویش، بی سروصدا خود را از صحنه جنگ های آینده کنار می کشند.

والی بلخ که نسبت به دیگر همتایان نظامی خویش از چندوچون عملیه مرموز انتقال مسئولیت امنیت آگاه است، از تجهیز ارتش ملی و آمادگی جنگی علیه طالبان سخن می گوید.

تجربه ده سال جنگ و تقابل نشان داده که طالبان جز تسلیمی بی قید و شرط «تنظیم ها» و تحویلی اسلحه هیچ شرط دیگری مطرح نمی کنند. اجندای طالب کماکان به قدرت خود باقیست. حالا که قوت های جنگی امریکا و ناتو دیگر به ادامه دفاع از حکومت «انتلافی» کابل ملزم نیستند، خطر دوباره در حال بازگشتن است. فصل تهدید های تازه از سوی سران تنظیمی فرار سیده است. آدرس اصلی فراخوان، باز هم مردم است.

پرسش اساسی آن است که جواب عملی مردم به «رهبران» محافظه کار چه است؟

این را هیچ کسی نمی تواند پیش بینی کند. مردم تا زمانی که عملاً معروض به یک خطر نباشند، بعید است به فراخوان های لفظی سیاسیون از جا تکان بخورند. مقاومت مردمی در گذشته، نتیجه تعرض طالبان بر جان و مال و زمین مردم بود. آیا این بار نیز شرایطی پیش می آید که مردم به «مقاومت» برخیزند؟

این بار احتمال راه اندازی دهشت بی دلیل چندان قوی نیست. در گذشته، قومانده به طور در بست در اختیار پاکستان بود و مأموریت منطقه یی اقتضا می کرد پاکستان پروژه خلع سلاح عمومی و یک دست کردن رهبری سیاسی را در افغانستان به آخر برساند. پول سعودی و توافق امریکا را هم با خود داشت. حالا چنین نیست. امریکا خود در صحنه حضور دارد و به منظور احتراز از پرداخت توان گزاف جنگ و تقابل جدید، از تجارب شکست خورده دیروز جلوگیری می کند.

مدیران سیاسی منطقه یی متوجه اند که رهبران و سران نظامی «تنظیم ها» جایگاه و اعتبار گذشته شان را در میان مردم باخته اند و در پناه تخیلات انبوه ده سال زندگی در حکومت، در حصارهای

غول آسایی که خود به دور خود بنا کرده اند، با مردم فاصله گرفته اند. این قشر به مانع برسر تغییرات سیاسی و استراتژیک مبدل شده اند و به هر قیمتی که باشد، از سر راه برداشته خواهند شد.

جراحی ساختار سیاسی قدرت در افغانستان، باز هم تابع زمان است و خصلت فوری ندارد. تا زمانی که تهدید بالقوه و بالفعل از سوی فرماندهان نظامی جهادی از بین نرود، جامعه بین المللی نسبت به اتخاذ یک سیاست روشن و نهایی تمایلی نشان نخواهند داد. طالب اکنون یک نیروی عظیم اما تابع مدیریت منطقه و بین الملل است. به نظر می رسد که اختلاف و نگاه متفاوت بین پاکستان و امریکا و سعودی، بر سر چه گونه‌گی استفاده از طالبان و نقش سیاسی آنان در آینده، کاهش یافته و دور میز همسویی کامل نشسته اند. پاکستان نسبت به دیپلماسی تحریک آمیز در قطر، خاموشی اختیار کرده است.

درواکنش به وضع تازه، رهبران نظامی و سیاسی گروه های مختلف همه روزه خواسته های تازه بی را به هدف تقویت حضور شان در حکومت و دولت مطرح می کنند. در حال حاضر جامعه جهانی علاقه مند ادامه حفظ توازن قدرت بین طالبان و ضد طالبان است تا پروژه تحولات خاور میانه به سوی ایران که به رهبری امریکا در منطقه مدیریت می شود، مسأله رویارویی ایران با جهان را به نفع جامعه بین المللی حل کند.

در صورت باخت ایران در آزمون پیچیده جنگ استخباراتی- اقتصادی جاری، تهدید گروه های مسلح در سر اسرافغانستان خود به خود ذوب می شود. لیبیایی شدن ایران، که یک برنامه دراز مدت اما به دقت سازماندهی شده به شمار می رود، به پشتوانه سیاسی و (در صورت ضرورت- نظامی و مالی) گروه های مجاهدین در افغانستان نقطه پایان می گذارد. این روند هم اکنون در حال انجام است و رهبران مجاهدین که معمولاً تصادمات منطقه بی را نسبت به مسایل داخلی خویش کمتر بها می دهند، ظاهراً هنوز هم میخ خود را در زمین انتظارات و اعتقادات قراردادی خویش فرو برده اند.

حلقاتی که از ظهور مجدد طالبان ترس دارند، به هردری می کوبند تا به معامله و «جور آمد» دست پیدا کنند. چیزی که آن ها را بیشتر مضطرب کرده، این است که از هیچ مرجعی، پاسخ مثبت برای همسویی و معامله دریافت نمی کنند. موقعیت زمانی بدتر به نظر می رسد که سیاسیون محافظه کار به هیچ قیمتی حاضر نیستند صحنه را برای دیگران خالی کنند. فتوای مغزشان هنوز هم این است:

اگر ما در صحنه نباشیم، مردم جمع افغانستان کامل نابود می شود!

تفسیر این نظریه، بوسه زدن بر شمشیر کهنه بن بست است. به هیچ تغییری که حضور خود شان را از عرصه منفی کند، باور ندارند. ضرورت جبهه سازی عناصر جوان در درون تنظیم ها امری حیاتی است. تنظیم ها نیاز به تحول و شکستن مقررات قراردادی در سطح داخلی دارند. تغییر از درون باید تشدید شود. گزینه هایی غیر از این، عمر بن بست را طولانی تر می کند.

ما از جنس رؤیاهای مان هستیم. ویلیام شکسپیر

اکنون نوبت به «بزرگان» رسیده است که از همه چیز بترسند. فکرمی کنند کشور به سوی یک سرایشی نرم اما پراضطراب جلو می رود. فصل دوستی و دشمنی را نمی شود پیش بینی کرد.

دکتر عبدالله این بار با جدیت گفت: "مردم افغانستان نه در موضع دولت و نه در موضع نیروهای خارجی، وضاحت را می بینند و معاون رییس جمهور امریکا، با صراحت اعلام کرده که ما با طالبان دشمن نیستیم؛ اما وقتی دشمنی ندارید، پس جنگ بخاطر چه؟"

وی تاکید نمود: "مذاکره باید در افغانستان صورت بگیرد، نه در قطر و نه در هیچ جای دیگر." وی گفت: کسانی که از طرف طالبان وارد مذاکره میشوند، باید تعریف شان واضح باشد که از کی و کدام گروه نمایندگی می کنند.

دکتر عبدالله اضافه کرد: "مسئله مصالحه با مخالفان، یک بازی شده و از آن منحصیث یک وسیله، استفاده صورت گرفته است."

به گفته رهبر ائتلاف ملی، در ده سال گذشته به مردم افغانستان، از سوی دولت و عده سپرده می شود و امیدواری به صلح داده می شود؛ اما جنگ تشدید پیدا می کند و مخالفان که می خواهند با جنگ، نظام را سقوط بدهند، در کارشان قوی تر می گردند.

باید شخص دکتر عبدالله علت العلل قضیه را بفهمد. ایشان پنج سال وزیر خارجه بود. کدام عابری خبر از قضایا نبود. جواب نزد خود ایشان است. وقتی دولت را زیرضربه می گیرید، مسئولیت ایجاد چنین دولت را هم برعهده بگیرید. کرزی را مارشال فهیم، قانونی و دکتر عبدالله تراشیدند. دزد هم می گوید یا خدا ... صاحب خانه هم می گوید یا خدا!

شامگاه- ساعت شش

تاریخ دوازده دلو - 1390

اگر سیاستمداری در تحلیل آینده اشتباه کند، بسیار خطرناک نیست، خطر جبران ناپذیر این است که در تحلیل وضعیت جاری اشتباه نماید. (شهیداحمدشاه مسعود)

جادوی دیپلماسی پاکستان بار دیگر به جان دولت و «مجاهدین» می افتد.

سفرحنا ربانی به کابل و مذاکره با شماری از نمایندگان «ضدپاکستان» از گروه های «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» گام تازه ای را در مدیریت بحران و همچنان در آفریدن بحران جدید

در افغانستان به جلو برداشت. سفر خانم حنا همزمان با انتشار ناگهانی گزارش سری منابع امریکایی درباره کمک «مستقیم» پاکستان با طالبان انجام گرفت. به نظرمی رسد که زمان مناسب برای انتشار گزارش سری امریکا علیه پاکستان، روز سفر حنا ربانی به کابل تنظیم شده بود. حنا ربانی در عکس العمل به گزارش امریکا، آن را «پروپاگند علیه پاکستان» توصیف کرد.

آیا پاکستان واقعاً در صدد ایجاد بلوک مقاومت علیه امریکا و برقراری اتحاد با دولت افغانستان و گروه های «مجاهدین» است؟

گزیده سخن دیگری احمدشاه مسعود را درین جا نقل می کنم که گفته بود:
«استثمارگر شنیده بودیم، استعمارگر دیده بودیم، ولی مانند پاکستان نه!»

تجربه مؤید این حقیقت است که لبخند های مملو از «حسن نیت پاکستان» برای گروه های مجاهدین، پیام خوشی حساب نمی شود. پاکستان از دولت افغانستان و گروه های مجاهدین که در واقع معاندان پاکستان نیز حساب شده اند، استفاده ابزاری و کوتاه مدت می کند. این یک پروژه راه اندازه گفتمان دیپلماتیک به منظور تثبیت تعیین کننده جایگاه پاکستان در پلان های حکومت سازی در افغانستان است.

پاکستان و افغانستان ظاهراً در معامله با اوضاع جدید و رویکرد و اشننگتن به «مذاکره مخفی با طالبان» در یک موضع مشترک قرار گرفته اند. اما تجربه تاریخی و روابط دیرینه و پخته بین اسلام آباد و و اشننگتن، و همچنان جایگاه بس مهم پاکستان برای امریکا در مأموریت آسیایی، نشان می دهد که مأموریت پاکستان درین مقطع، خصلت بازدارندگی دارد و باید تا رسیدن به یک مرحله تعیین کننده در مذاکرات قطر، حکومت افغانستان و گروه های مجاهدین که نسبت به اوضاع کنونی بی تابی می کنند، درگفتمان جدید و دل خوش کننده سرگرم ساخته شوند. پیوند پایدار پاکستان با امریکا، بسی ارزشمند تر از سرنوشت حکومت کابل و گروه های مجاهدین است.

عملیات سیاسی در سطح منطقه با شرکت امریکا، ایران، پاکستان، عربستان، ترکیه و امارات و همچنان هند در جریان است. چنان که امریکا قبل از حمله به افغانستان و نگونسازی طالبان با ایران به توافق رسیده بود. ایران در پروژه جدید تغییرات نیز با امریکا و پاکستان در تماس است اما در عین حال، سعی دارد صحنه دیگری از بازی را به هدف تأمین «منافع ایران» با ایجاد اردوگاه مشترک شامل پاکستان، ایران، افغانستان، گروه های مجاهدین و طالبان و القاعده برضد امریکا سروسامانی ببخشد و امتیازات کسب کند.

شورای رهبری القاعده همین اکنون در ایران فعال است و عملیات منطقه بی خود را از همان جا مدیریت می کنند. این چیزی است که ایران اکنون که در رویارویی خطرناک جنگ با غرب و امریکا قرار گرفته است، با دست باز از یک چنین امکانات عملیاتی علیه دشمن استفاده می کند. سفیر ایران در کابل بعد از سردی رابطه بین اسلام آباد و و اشننگتن، روی پروژه ایجاد یک بلوک ضد امریکایی شامل ایران، پاکستان و افغانستان با «دوستان» افغان مذاکرات فشرده و پرتثیری را به انجام رسانیده است. آقای مالکی سخت در تلاش تأمین اتحاد «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» در حمایت از حکومت بود که تا این دم با ناکامی رو به روبرو شده است.

مقامات ایران قبلاً مذاکرات درباره ضرورت حیاتی نزدیکی پاکستان و ایران را به هدف مقابله با سیطره خواهی های امریکا در سطوح بالا انجام داده و هزینه های بزرگی را نیز پیشنهاد کرده اند. پرداخت صد میلیون دالر کمک به سیلاب زده های پاکستان، بخشی از ولخرجی های ایران با اقتصاد لرزان در داخل آن کشور بود.

ایران و پاکستان از دو گونه بازی یکدیگر در حوزه افغانستان آگاهی دارند امامدیران دیپلماسی آنان به کار خود ادامه می دهند. ظرف ماه های آینده دو تحول احتمالی، تغییرات احتمالی را سبب خواهد شد:

پیشرفت پرنتیجه مذاکره مخفی در قطر و شدت گیری فشارها بر ایران و عینی شدن خطر جنگ در منطقه.

بامداد سیزده دلو - ذهنم به زمان گم شونده، بند نمی شود.

آنان که گذشته را به خاطر نمی آورند مجبور به تکرار آن هستند.

جرج سانتایانا

سعی می کنم حکومت و «اپوزیسیون» را از ماهیت شان جدا نگاه کنم؛ مگر نمی شود. حکومت کرزی و «اپوزیسیون» دو روی یک سکه اند.

نزدیکی طالبان و امریکا، ناگزیر فاصله بین حکومت افغانستان و «اپوزیسیون» را نیز کمتر ساخته است. این به تعبیر آب شدن کوه یخ اختلافات و نظرات بین دو طرف در کوتاه مدت نیست؛ اما اتفاقات در قطر و اخبار برون مرزی به کابل و اپوزیسیون حکومت پیام ناخوش آیندی را مخابره می کنند. در حال حاضر، دست کم در موضع گیری پیرامون مذاکرات مستقل و سری امریکا با طالبان در قطر، یک نقطه مشترک از روی ناگزیری بین «ائتلاف ملی» به رهبری دکتر عبدالله و تیم آقای کرزی ایجاد شده است. تیم حکومت اکنون مخالفت خود را با صراحت در باب مذاکره مخفی امریکا با طالبان مطرح می کند. اما سوال این جاست که آیا تشکیل اردوگاه مشترک سیاسی بین حکومت و جناح های اپوزیسیون می تواند موقعیت متزلزل و آبروی از دست رفته حکومت را که در معامله جدید در سطح منطقه کاملاً به حاشیه گذاشته شده، استحکام بخشد؟ این نکته گفتن دارد که اگر جبهه اپوزیسیون همه در کنار دولت، فعالانه برای مقابله با تحولات جدید که از سوی کشورهای منطقه و جامعه بین المللی حمایت می شود، در دفاع از سیاست های دولت قرار بگیرند، چیزی را تغییر نخواهد داد. تغییر در طرح و سامانه سیاست و اداره در افغانستان کاریک شبه نیست و خصلت زمان گیردار دو مستلزم کار و دقت بسیار است.

اپوزیسیون داخلی یا به قول معروف اپوزیسیون «حکومتی» در کشاندن کاروان اداره و سیاست از ده سال پیش تا نقطه کنونی، نقش کلیدی داشته و اکنون به جای آن که در پذیرش مسئولیت حوادث شجاعت خود را رسماً نشان دهد، سعی دارد بار همه لغزش ها، شکست در نظام سازی، ایجاد هیولاهای فساد سالاری و انحصار دستگاه حکومت و دولت را که سرانجام باعث رویکرد دوباره امریکا به طالبان و پاکستان را یکسره به گردن تیم کنونی در ارگ کابل بیاندازند. حکومت کنونی برخلاف مدعیات چند مقام دولتی مستعفی یا برکنار شده از جمع شریکان قدرت در ارگ، صاف ساده حکومتی بوده که گروه های مجاهدین در آن دست بالا داشته اند و در ده سال تمام، به هر طریقی که مایل بوده اند، قدرت را تقسیم کرده و از کرسی به کرسی دیگر و از یک جایگاه به جایگاه دیگر نقل مکان کرده اند.

دکتر عبدالله، احمدضیاء مسعود، جنرال دوستم، محمدحنیف اتمر، امرالله صالح، حمیدفاروقی، حاجی محمدحقیق، معین مرستیال، محمدیونس قانونی، احمدولی مسعود و ده ها وزیر و والی

وسفیر که در جریان کش و گیرهای ذات البینی قدرت از رأس به حاشیه افتادند، هیچگاه مخالف حکومت کرزی نبوده اند. حکومت کرزی به عنوان ممثل اراده و خواست گروه های مجاهدین و یاری امریکا تشکیل شد.

این شخصیت ها سال های سال، خشت های اساسی ساختار همین نظامی بوده اند که اکنون آن را به فساد، انحصار، طالب گرایی و سیاست دوگانه متهم می کنند. آسیب شناسی دردناک کنونی روشن می سازد که خود آقایان «اپوزیسیون» کنونی سال ها محرم راز ضیافت های شبانه در ارگ و این جا و آن جا بوده اند و اکنون غافلگیر کردارهای اشتباه خویش شده اند. با آن هم یکی از میان این ها جرئت نکرده تا اسرار خطاها و قانون گریزی هایی را که بالاخره مملکت را به این مرحله خطرناک نزدیک کرده، برای مردم بازگو کنند و یا خود مسئولیت بخشی ازین جفا های تاریخی را به دوش بگیرند.

این شخصیت ها در سال هایی که در مسندهای مهم تکیه داده بودند، هرگز علیه دستگاهی که پیش چشم شان رو به فساد می رفت؛ لب به انتقاد و مخالفت نگشودند. طرح و ریخت همین دستگاه ضدملی به زور بازو و حمایت آقایانی که حالا لباس اپوزیسیون به تن کرده اند، درست شد و کارش به این جا کشیده است.

وقتی بی عدالتی و فروش پست های دولتی، تجارت سیاه از حساب دارایی های دولت و مردم، مخالفت بی جهت رئیس جمهور با امریکا و شراکت استراتژیک و پولساز با شبکه استخباراتی ایران، فربه ترمی شد و شبخ خطر را در آینده ترسیم می کرد، هیچ کسی ازین حضرات سنگ دفاع از مردم و آینده سالم سیاسی کشور را به سینه نمی زد. حالا دیوارهای خطرواضطراب از هرسو به سوی معماران نظام جلو می آید. دیوارها همه را در خود خود خواهد فشرد. لبه تیغ جبهه سیاسی در قطر، به سوی همه متوجه است. این نکته ها را مردم عادی به تجربه درک کرده اند.

پانزده دلو - 1390

کسی که خواب باشد را اگر صدا کنیم بیدار می شود اما هستند کسانی که خود را به خواب زده اند و با هیچ صدایی بیدار نمی شوند. دکتر علی شریعتی

ایجاد محور سیاسی جدید در قطر، یک طرح مخفی است اما صرفاً خلوتکده امریکا و طالبان نیست.

بحران افغانستان خصلت منطقه یی و جهانی دارد و تنها روی پاشنه عوامل داخلی خود نمی چرخد. درین نبردگاه چندین کشور برای تثبیت منافع خویش درگیر مبارزه، مشوره و معامله اند. مذاکرات قطریک پروژه منطقه یی شامل ترکیه، هند، روسیه، پاکستان، ایران، عربستان سعودی و امریکا است. کشورهای بازیگر در حوزه افغانستان پس از سال ها مشورت، چانه زنی و کارمشترک در تحلیل و ارزیابی تجارب سیاسی و نظامی در افغانستان روی مفاد اعلام ناشده محور قطر به اجماع رسیده اند.

همان گونه که بارها از سوی ناظران و تحلیل گران غیرحکومتی در افغانستان صراحت داده شده است، درباری استراتژیک افغانستان، تیم حاکم به عنوان ضعیف ترین حلقه، در آزمونگاه سیاست گذاری و مدیریت سیاسی امتحان بدی داده و در مرحله کنونی ناگزیر خودش را به دادن عواقب ناگوار آماده می کند.

امریکا موفق نشد افغان ها را در ایجاد یک نظام واقعاً انتخابی یاری برساند. حکومت ده سال اخیر، در نام انتخابی اما از نظر ساختار، ائتلافی و مصلحتی بوده است. گروه های جنگی، دسته های باهم دشمن، در حیات خلوت فساد و زورگویی و غیابت قانون، هم گور خود را کنده اند و هم بر بنیاد نظام سازی در افغانستان جدید، تیشه زده اند. حکومت با تمام ساز و برگ و ساختار شدیداً شخصی و زنجیره بی، به ملکیت یک قشر کوچک اقتصادی- نظامی تبدیل شده است که هم با مردم عام در کشمکش است و هم با جامعه بین المللی به تقابل برخاسته است.

کار روی طرح مذاکره با طالبان و کشانیدن دنیای عرب به این ماجرا، از همان آوانی شروع شد که رئیس جمهور افغانستان با دومعاونان خود برخلاف آرای عمومی و رضایت جامعه جهانی، از امواج تقلب انتخاباتی به سوی دوردوم قدرت شناور شد. ایشان بدون درک ضرورت های تاریخی افغانستان در نتیجه تحریک رهبران جهادی و لابی های سری و علنی شبکه جاسوسی ایران، بر حفظ انحصاری قدرت در دست یک اقلیت غیر متخصص پای کوفت. جامعه بین المللی از همان دوران ترجیح داد روی یک میکانیزم جدید در افغانستان در سطح منطقه مشورت هایی را آغاز کند.

اطلاعات غیر رسانه بی از قطر حاکی اند که سفیران پاکستان، ترکیه و ایران در تماس های فشرده و غیر علنی باهم کار می کنند تا روی یک طرح جامع و قابل پذیرش برای همه طرف های دخیل در قضیه افغانستان به اجماع برسند. اما در کابل شماری از اپوزیسیون حکومتی و نیمه رسمی سخن از ائتلاف های جدید بر زبان می آورند و ائتلاف های تازه به تازه و سریالی را تحت نام «ضرورت زمان» به گوش مردم تبلیغ می کنند. در حالی برداشت در سطوح بالا از «ضرورت زمان» در مذاکرات قطر طور دیگر است. سیاسیون رسمی و نزدیک به حکومت که آینده شخصی خود را تیره می بینند برای تبدیل نظام ریاستی به پارلمانی شعار می دهند. اما نه تنها نخبه گان بلکه افراد عادی هم می توانند درک کنند که نظام سیاسی کنونی، در نام «ریاستی»، اما در عمل «تقسیماتی» است.

ساختار دولت از ده سال پیش روی پایه های ائتلاف گروهی و شخصی استوار بوده و حالا نیز چنین است. تمام افراد مخالف نظام ریاستی، خود از یک سال تا هشت سال، بازوی همین نظام ریاستی بوده اند. وقتی در نتیجه تضاد درونی تیم حاکم به وسیله دوستان خود شان از مدار معاملات خارج شده اند، به بهانه این که نظام ریاستی جوابگوی مشکلات کشور نیست، بیرق نظام پارلمانی را بلند کرده اند. حال آن که تشنگی برای تغییر ریشه بی در سطح عمومی در حال افزایش است. آنان ترمیم کاری ظاهری را با تحول بنیادی و ریشه بی به اشتباه می گیرند. ضرورت زمان، تحول اساسی است نه ترمیم کاری تشکیلاتی.

همه گروه های شامل در تقسیمات قدرت در حکومت افغانستان در موقعیت لغزنده قرار گرفته اند. ایجاد ائتلاف ها با مضمون های کهنه، به معنای تغییر موقعیت یا چانس جدید سیاسی نخواهد بود.

انزوای اخیر تیم حاکم، ضربه بی کمر شکن به اردوگاه محافظه کاران در کابل وارد آورده است. چرخش طالب به سوی امریکا، یک شبه حاصل نیامده است. جغرافیای تازه مذاکرات از امواج بی کفایتی، قانون سنیزی، خیره سری، زورگویی و برخورد های محافظه کارانه تیم کابل در سالیان اخیر شکل گرفته است. حال پرسش این جاست که آینده چه گونه رقم می خورد؟

ایران به تبعیت از سیاست دایمی خویش، با ایجاد دفتر سیاسی برای طالبان در تهران، متحدان خود در کابل را مدت ها پیش به شرط اعاده منافع ایران در تعاملات بعدی، به امریکا و پاکستان و طالبان در ترازوی معاوضه قرار داده است اما بازی دو جانبه خود را با مهارت ادامه می دهد. پاکستان طوری که برخی افراد قیاس می کنند، نه تنها در حاشیه قرار ندارد بلکه معامله با امریکا و طالبان را با دقت پیش می برد. اگر مذاکرات قطر در چند نوبت اول به دست آورد هایی نایل شود، احتمالاً مسأله طرح یک حکومت جدید در افغانستان به طور علنی مورد بحث قرار داده خواهد شد.

قربانی اصلی درین تحولات، تیم برسر اقتدار در کابل است. از همین حالا نشانه هایی وجود دارد که تیم حاکم ممکن است به بهانه دفاع از حاکمیت ملی و ازین قبیل شعار ها دست به یک سلسله ماجراجویی هایی بزند که از سطح تبلیغاتی تا اعلام جهاد علیه امریکا فراتر برود، که در آن صورت، ممکن است هم از درون حکومت با واکنش روبه رو شود و هم اردوی ملی و قوت های ناتو، کنترل اوضاع را در اختیار خود بگیرند.

هفته دلو - 1390

با گرگ دوستی کنید، ولی همواره تبری در دست نگه دارید. (ضرب المثل روسی)

سفیر روسیه در قفس خاموش دیپلماتیک در کابل

ضمیر کابلوک سفیر روسیه در کابل به همان میزانی که از خونسردی یک سفیر کشور بزرگ تا اندازه بی بی بهره است، بدخواهان زیادی در دستگاه اطلاعاتی روسیه نیز دارد. با توجه به شعاع منافع روسیه در حوزه افغانستان، وی در مجموع سفیر کم کار و بی ابتکار در کابل به شمار می رود؛ پایتختی که به پاتوق سفرای بزرگترین قدرت های جهان مبدل شده است. روسیه امروزی به یاران سابق (حزب دموکراتیک خلق) و دشمنان پیشین (گروه های مجاهدین) دیگر علاقه بی ندارد و از آنان نیز هراسی در دل نمی پرورد. تاریخ آن پروژه ها تمام شده است. روسیه مثل افغان ها مجذوب دالرا امریکایی اند؛ خیلی تلاش دارد دو باره بر سرمایه گذاری ها در افغانستان دست یابد؛ اما از کمک های نیم قرن قبل روسیه به افغانستان دیگر خبری نیست. بازگشت به تأسیسات کلیدی افغانستان نیز با شروطی همراه است که از توان اقتصاد کشور ما بالا است. روسیه از دست و دل بازی های گذشته اش نسبت به افغانستان حالا هیچ چیزی نقد در دست ندارد و یاری های اقتصادی را به سرآزیری دالرهای امریکا مشروط کرده است. با آن که در میدان جنگ دیروزی، صلح امروزی حاکم نیست، با آن هم سرزمین افغانستان به صحنه شکار فرصت های اقتصاد جنگی مبدل شده است که می تواند اشتهای روسیه را فرو نشاند. کابلوک بخش اعظم اوقات خود را در کابل به نظارت از جریان های روزمره سپری کرده و ثمره مطالعات دیپلماتیک و اطلاعاتی خود را به وزرات خارجه در مسکو منتقل می کند. گمنامی و کم ابتکاری کابلوک تصادفی نیست. در اصول، پالیسی روسیه امروزی نسبت به وقایع جاری افغانستان بر موقوف انتظار، مطالعه در ماهیت تعاملات منطقه و جهان و شکار فرصت های لازم برای سرمایه گذاری هایی است که کمتر به دهان رسانه ها داده شود. طعمه چرب در دست

امریکا و غرب است و روسیه با گرگ امریکایی در کوهستانات افغانستان سفره دوستی پهن کرده ولی «تیر» را نیز در آستین نگهداشته است.

ترس و سوء ظن نسبت به ایجاد ویا بازسازی خشونت ها و بدبینی ها علیه «روس ها» کابلوف را بر آن داشته است که حتی الامکان به صورت غیرفعال جلوه گر شود. با این اوصاف، اکنون سرعت حوادث به گونه ای است که روسیه بار دیگر به محور بازیگران «تعیین کننده» کم کم وارد می شود. وی تلاش دارد تا سرپرستی سرمایه گذاری بزرگ انتقال انرژی از آسیای میانه به پاکستان و هند را عهده دار شود. نزدیکی با پاکستان و تفاهم در سطوح خاص با امریکا این فرصت را مساعده کرده است.

حکومت کابل که در تونل انزوا و بن بس گیر مانده، به نوبه خود تلاش دارد از هرتحرک روسیه به سوی افغانستان استقبال کند تا در تقابل رو به افزایش با غرب، روی بازوی روس ها اتکا کند. روسیه امتیازات خود را از امریکا در بدل تعویض حکومت کنونی به یک حکومت طرفدار امریکا خواهد گرفت؛ لیکن تقاضای خود را در امور معاون و سرمایه گذاری بیش از پیش افزایش داده است.

روسیه برخلاف روایت رسانه ها، از رشد افراط گرایی در افغانستان هراسان نیست؛ برعکس دودبر خاسته از امواج افراط گرایی، تا حدی به تثبیت قدرت روسیه در آسیای میانه کنونی کمک می کند و بازار فروش اسلحه روسی به کشورهای منطقه نیز گرم تر می شود. هرچه ترس خیالی از طالبان به سوی آسیای میانه صادر می شود، اتکای مجدد سرزمین های متمرکز آسیای میانه به بازیگر سنتی مانند روسیه افزون تر می شود.

حمایت ضمیر کابلوف از مذاکرات صلح «به رهبری افغان ها» بازی با فرصت های پیش آمده می تواند حساب شود. مقامات روس بی زحمت درک می کنند که تیم کابل نمی تواند بدون مبارزه برای ایجاد یک حاکمیت سالم و عاری از فساد و بدون تفاهم با امریکا نمی تواند به تنهایی تأمین کننده منافع روسیه در افغانستان باشد. ضمیر کابلوف به ارگ رفته بود تا نبض رئیس جمهور کرزی را میزان کند.

نوزده دلو-1390

ملتی که تاریخ را نداند محکوم به تکرار تاریخ است.

حکمتیار از موقعیت خفا و گریز، در صدد بازسازی رؤیا های گریخته «مجاهدین» است.

گلبدین حکمتیار به این نتیجه رسیده است که پس از استاد ربانی، فضای باز برای رهبری «مجاهدین» توسط وی بیش از هر زمان دیگر مساعده شده است. وی با زهم از «اتحاد مجاهدین» سخن گفته است؛ چیزی که در تاریخ مجاهدین، یک رؤیای گریخته و بازنگشته است. «مجاهدین» چند پارچه، سرخورده از تجارب ده سال حکومت پس از طالبان و بیرون شده از دایره معاملات بین المللی، به در بحران لاینحل رهبری به سر می برند و به رهبری شدن ضرورت دارند. حکمتیار درک کرده است که سران سیاسی و نظامی مجاهدین، چه در درون دولت و چه در خارج از آن، در یک تنگنای تاریخی- سیاسی قرار گرفته و معروض به خطرات جدید گشته اند.

آیا این موضع گیری، تکرار فراخوان و «جهادگرایی» سران اسلام آباد نیست که حناربانان در سطح دیپلماتیک و گلبدین حکمتیار با احیای شعارهای ناکام و ویرانگر گذشته، به گوش گروه های جهادی و تیم در حال احتضار قدرت در کابل، احادیث منسوخ می خوانند؟

وزیر خارجه پاکستان، در یک چرخش عجیب، گفت که کابل محور حل بحران منطقه است و به طرزی غیر قابل پیش بینی، با سران شناخته شده «ضد پاکستان» و حتی با احمدولی مسعود (به طور نامدین) به مذاکره و مشورت نشست. حنا ربانی تصریح کرد که وی حاضر است «مجاهدین» را با «شبکه حقانی» دوریک محور بسیج کند. به این ترتیب، هسته جدید القاعده منطقه یی - غیر عربی تحت سرپرستی پاکستان در «بازی بزرگ» متولد می شود.

اتحاد مجدد گروه های مجاهدین، طالبان و شبکه حقانی جمع تیم قدرت در کابل، به سرپرستی دیپلماتیک پاکستان، پیام جدید خانم حنا بود. تشکیل چنین اجماعی برای پاکستان ضروری است و آینده هر چه پیش آید، تاوانش را دیگران خواهند پرداخت. سه ساعت قبل از رسیدن حنا ربانی به کابل، گزارش سری و تحریک آمیز سازمان ناتو علیه پاکستان مبنی بر حمایت قایم وادیم اسلام آباد از طالبان منتشر شد. کمی بعد تر نکته به ظاهر رسانه یی از زبان وزیر دفاع امریکا بیان شد بدین شرح:

«دولت امریکا می خواهد همه متحدان ناتو در افغانستان به استراتژی تعیین شده در اجلاس لیسبون در نوامبر ۲۰۱۰ "احترام" بگذارند. آن پیمان خواستار انتقال مسئولیت های امنیتی به افغان ها تا پایان ۲۰۱۴ می شود.»

امریکا می خواهد میدان بدون دفاع را هر چه زودتر برای نیروهای نامنجم و ضعیف افغان که دولت کابل روی آن خیلی حساب می کند، خالی بگذارد تا همزمان با صدای خروج، بحران امنیتی تا مرز سقوط حکومت بالا برود. این خود مانوری بسیار عمیق است که فعلا شاید تیم کابل آن را احساس نکند؛ اما باید منتظرش باشد. آنان از همین حالا از سقوط دولت هشدار می دهند. طالبان نیز عقب در، منتظراند تا «میدان شغالی» شود.

موضوع خروج قوت ها تا پایان سال 2013، حاصل تلقین انتخاباتی نیکولا سرکوزی برای آقای کرزی بود. رئیس جمهور افغانستان هم بنا به عادت شتاب زده گی از آن استقبال کرد تا طبق محاسبه تیم قدرت، امریکا را زیر فشار یک فیصله انجام شده قرار دهد. بی تردید منابع ناتو از اقدامات التهابی تیم کابل بسیار خشمگین اند؛ پس تصادفی نیست که امریکا هر چه زود تر، از فشارهای کرزی، به عنوان فرصتی برای ایجاد فشار بالای خود تیم کابل بهره می جوید.

این حوادث زنجیره یی بخشی از یک جنگ تمام عیار اطلاعاتی و دیپلماتیک در سطح داخلی و منطقه یی است که از اوایل سال 2012 میلادی شدت کسب کرده است.

مأموریت جدید پاکستان به طور خاموش از امریکا مجوز نگرفته است؟ آیا هدف، مهار کردن گروه های مجاهدین و دولت نیست که از مذاکرات قطر بیمناک شده و به هرسو چنگ می اندازند؟

احتمالاً مأموریت پاکستان این است که نگذارد که گروه های مجاهدین، به صف دشمن امریکا (ایران) ملحق شوند و ایران از آنان در درگیری های قریب الوقوع از آن ها به حیث سپربلا یا چوب سوخت استفاده کند.

محور مقاومت آسیایی علیه امریکا به رهبری پاکستان با تردید های عمیقی می تواند همراه باشد. این چرخه، بدون مجوز امریکا بعید است به حرکت درآمده باشد. وزیر خارجه پاکستان به اصطلاح به کلاه ارگ نشینان سرخورده کابل پر زد و گفت: راه ثبات در منطقه از کابل می گذرد.

این پیام بدین علت دلخوش کننده نیست که نکته نئی در آن نیست.

پاکستان با داشتن حربه سه نوع طالب، پاکستانی، افغانی، و ترکستانی با دادن وزنه سیاسی به کابل، رهبری گفتمان دیپلماتیک را در دست خود می گیرد.

پیگیری ترور استاد ربانی دفن شد. تهدیدهای جنگی تنظیم ها علیه پاکستان رنگ باخت و شعارها دیگر از زبان «مقاومتی ها» به گوش نمی رسد. وضع مصداق این حقیقت است که در سیاست، دوست دایم و دشمن دایم وجود ندارد. اما ماهیت تضاد «مقاومت با پاکستان» حیثیتی و ذاتی شده است و صرفاً در کسوت سیاست بازی ها نمی گنجد. چرخش تبلیغاتی پاکستان الزاماً به مفهوم تغییر ماهیت استراتژی پاکستان علیه افغانستان و «مجاهدین» نمی تواند باشد. اصول نظری اپوزیسیون در گرو حوادث دراماتیک جدید است که پاکستان می خواهد آن را هدایت کند. حالا که دولت کابل در حال از پا افتادن است، پاکستان به میدان مشارکت برای آوردن صلح در کشور پا گذاشته است. نقش پاکستان در جنگ و صلح تعیین کننده است؛ اما درین منازعه بین المللی صرفاً یکی از طرف های دعواست. منازعه افغانستان معجونی از تضاد های داخلی، منطقه یی و جهانی است و تکیه بر شعار حل مسأله «بین الافغانی» فقط به اندازه منافع بومی در منطقه حایز اهمیت است.

وضع موجود و سوسه هایی دارد که تصمیم گیری در دولت و «اپوزیسیون» را خیلی دشوار کرده است. آنچه برای سیاسیون افغان می توان گفت این است که بدون تفاهم با جامعه بین المللی، هرگونه محاسبه با شکست رو به رو خواهد شد.

بیست دلو - 1390

وقتی خواستم زندگی کنم، راهم را بستند. وقتی خواستم ستایش کنم، گفتند خرافات است. وقتی خواستم عاشق شوم گفتند دروغ است. وقتی خواستم گریستن، گفتند دروغ است. وقتی خواستم خندیدن، گفتند دیوانه است. دنیا را نگه دارید، می خواهم پیاده شوم. (دکتر علی شریعتی)

وضع زندگی ما چونان است که استاد شریعتی در بالا شمه یی از آن را در گفتار گهر بار خویش وصف کرده است. چه کسی پیش بینی می توانست که طالب که از هرسو باران اتهامات «تروریستی»، «متحدالقاعده» بر سرش می بارید، در نقش طرف اصلی منازعه امریکا با مقامات کاخ سفید در میز مذاکره بنشیند و هیچ کسی از «حریفان» و «دشمنان» را هم به حساب نیآورد.

صاحبان خنجر و تیغ، که آدم‌ها را مثل گوسفند‌ها حلال کرده و در تصاویر دهشت را تکثیر می‌کردند، اکنون نزد دولت و خارجی‌ها به مرجع رجوع بدل شده‌اند!

حال سوال این است که سفر طالب و مجاهد در یک کشتی حیات، ممکن خواهد بود؟ هر دو جنبه حذف خواهند شد یا هر دو به نفع جریان‌های لیبرالیزه شده، پوست خواهند انداخت؟ سه نفر طالب، شهاب‌الدین دلاور، سیدطیب آغا و سهیل شاهین به زبان انگلیسی راحت صحبت می‌کنند. همان خطری که صاحب نظران و روشنفکران همیشه درباره آن به دستگاه حاکم هشدار داده بودند؛ از فیض جهال سیاسی به تحقق پیوسته است. نظریه منتقدان حکومت پیوسته به این نکته تکیه می‌کرد که حکومت کنونی باید به قانون و ضوابط تعهده شده در کنفرانس بن احترام بگذارد؛ فساد سالاری دولتی را خاتمه دهد؛ به نیازهای مردم تمکین کند و با روش‌های «جبهه» بی‌گذشته که بر اصول تعریف ناشده غارت و چپاول بی‌پرسان متکی بود، وداع کند. نکته اساسی‌تر این بود که تیم‌های جهادی و غیرجهادی که به وسیله آمریکا و غرب بر مردم تحمیل شدند، باید با درک موقعیت حساس پس از سقوط طالبان، رفتار و کردار خود را بر محور منافع افغانستان و همسویی با سیاست بین‌المللی تنظیم می‌کردند. اما در عمل، آن‌چه دیده شد، ادامه «فردگرایی»‌های عامیانه در سیاست و باندهای گروهی در مخالفت عامیان با تحولات منطقه‌ای و جهانی بود.

پاکستان و طالبان از آغاز ماجرا به آمریکا و غرب توصیه می‌کردند که به سوی واقعیتی زنده، مؤثر و کلیدی (طالبان) دور بخورند. جنرال مشرف و جنرال حمیدگل و همچنان رهبران طالبان پاکستان، به طور سیستماتیک خواستار معامله و مذاکره آمریکا با ملا عمر بودند. اینک کاروان تحولات به همان نقطه‌ای رسیده است که طالبان و پاکستان در انتظارش آن بودند. اکنون هیچ چیزی به عقب بر نمی‌گردد.

اشتباه در سیاست به دشواری قابل‌جبره است و اشتباهات سریالی به یک فاجعه سیاسی و نظامی می‌تواند منتهی شود. گروه‌های «مجاهدین» که حلقه خود را به دور کرزی و «قدرت» فشرده‌تر کرده‌اند، احساس می‌کنند که هرچه مذاکرات سیاسی طالبان و غرب باهم بافت بخورد، از یک نظر، بازنده شدن و کنار زده شدن آن‌هاست. حدس و برداشت «رهبران» به طور استثنایی، در همین زمینه می‌تواند تا میزان زیادی واقعی باشد. طالبان با توجه به گذشته، حال و روحیه‌ای که از خود تبارز داده‌اند، هرگز با قدرت‌مندان کنونی در یک قفس «قدرت» مشارکت نمی‌کنند. پس پرسش مطرح می‌شود که هدف «نهایی» از مذاکره اختصاصی آمریکا و غرب با طالبان چه می‌تواند باشد؟

درین مقطع نسبت به هر زمان دیگر می‌توان به این پرسش‌ها جواب روشن‌تر پیدا کرد. آمریکا و غرب همان طوری اخیراً وزیر دفاع آمریکا در کابل اظهار کرد، در صدد ایجاد یک حاکمیت «اداره‌کننده» پس از سال 2014 در افغانستان است. قطعاً برای تیم کنونی، جایگزینی تدارک دیده می‌شود. غربی‌ها از مارشال فهیم و آقای خلیلی و دیگر نمادهای دوره‌های جنگ، به شدت

ببازار اند. هشدارهایی که سه سال پیش درین باره به کرزی داده شده بود، عواقب خود را در حال نشان دادن هستند.

مجموعه دوم

بیست و یک دلو - 1390

هزار تومان مساوی بیست و یک افغانی؛ بازار گرم ازدواج «صیغه» یی.

احمدی نژاد رئیس جمهور ایران گفت: ما مشکل اقتصادی نداریم. گرسنه هم نداریم و حاضریم دنیا را مدیریت کنیم!

این نوع گفتار، تنها دهن کجی اسفناک یک نظام آهنین، بردینامیزم حیات انسانی نیست؛ فروریزی آواربلاهدت عظیم بریکی ازگهواره های تمدن درخشان قدیم است.

بعد از تحریم بانک مرکزی ایران، غول کرخت بحران اقتصادی یک باره یاغی شده و چنان سر برداشته است که حالا از فلج شدن ناگهانی سیستم مالی ایران سخن می رود. کنترل امور پلیسی برگردش اقتصاد تحمیل شده اما نتیجه اش این است که هزار تومان ایران معادل به بیست افغانی واحد پول افغانستان معادل شده است!

با گران شدن بهای دالر و سکه طلایی در ایران، ازدواج به رسم «صیغه» به شدت در حال افزایش است و گزارش شده که دختران و زنان که به ازدواج صیغه یی اقدام می کنند، مهریه خود را «سکه» انتخاب می کنند و سکه هم روز تا روز ارزش پیدا می کند. ریسک های درهم شکننده، دیگر از پرده اما واگرها برون افتاده و جهش های تکان دهنده یی دیگری نیز ممکن است در راه باشد. اقتصاد دانان می گویند که افزایش سرسام آور نرخ طلا و دالر مردم را عملاً به میدان سروکله زدن با دالر وارد کرده و ترس از بی ارزش تر شدن تومان، به شدت گسترش یافته است. این وضع، اوضاع دادوستد در بازارهای افغانستان در ماه های آخر حکومت دکترنجیب الله را به یاد می آورد که به سرنگونی حکومت انجامید.

خطرات ناشی از تنش با قدرت های غربی، شکاف میان ثروتمندان و نادارهای زیر خط فقر، خطرانی اند که حاکمیت الیگارشی سپاه را هدف گرفته است.

آن چه من از موقعیت یک ناظر بیرونی می نگرم، این است: ایران، ویران می شود!

شامگاه - ساعت هشت

معمر قذافی معدوم و بدعاقبت، چیزی بود رونوشت «ترکمن باشی» ترکمنستان؛ که خود را سرنوشت آویخته از جانب خدا برسر خلق می پنداشت و کیف می کرد؛ کمی هم مزخرف ترازو. خود باوری قدرتمدارها خنده آور است. قذافی کتابی نوشت به اندازه «کف دست» آکنده از یک رشته لاطائلات یک نارسیت عقل باخته. اما خودش می گوید:

بدون شک! کتاب سبز محصول مبارزه بشریت است. کتاب سبز راهنمای مسیر بشریت به سوی استقلال است. کتاب سبز انجیل است؛ یک انجیل جدید. انجیل دوران معاصر؛ دوران مردم.

وقتی به محور قدرت در کابل می اندیشم و گزارش ها را می بینم، فکرمی کنم ده نفر «محافظه کار» به یک قذافی تبدیل شده و یک سخن به گوش رئیس جمهوری خوانند. حس می کنم که ده تصمیم گیر اصلی در واقع ده پارچه جدا شده از (نیازوف) ترکمن باشی و قذافی اند. کوری شان به حدیست که تهدیدهای حاصل از تصامیم شان را ناچیزی انگارند.

با گرفتن «مسئولیت» زود هنگام تأمین امنیت از ناتو، مسئولیت خطرات را چه کسی بر عهده می گیرد؟ تیم حاکم شتاب زده پیش می رود. آیا شبه نظامیان «مجاهدین» را وارد میدان می کنند؟ باز هم «مجاهدین در برابر طالب؟»

گزارش ها حاکی اند که رابطه التهابی بین کابل و واشنگتن، می تواند ایجاد گرحوادثی غیر قابل پیش بینی امنیتی در سراسر کشور شود. رویکرد شتاب زده تیم حاکم به هدف تحویل گیری «مسئولیت» های امنیتی از ناتو به نیروهای ارتش ملی و اصرار مداوم برای قطع «عملیات شبانه» از سوی نیروهای ناتو در مناطق شرق و جنوب، مشخصاً یک فشار سیاسی بالای قدرت های غربی است.

تحویل گیری مسئولیت امنیتی موازی با افزایش تهدید های طالبان، علاوه بر آن که یک اقدام پیش هنگام تلقی می شود، در بهترین حالت می تواند به بن بست امنیتی یا ایجاد زمینه برای رخنه های امنیتی در صفوف شکننده نیروهای داخلی منجر شود. ارتش نوپا که کاملاً وابسته به هزینه های خارجی است، بدون رضایت منابع تمویل کننده، هرگز نمی تواند مأموریت خود را طوری تنظیم کند که سبب استحکام قدرت تیم حاکم شده و به بقای آن خدمت کند. تیم حاکم نباید با این محاسبه غلط، با سرنوشت خود و سرنوشت ارزش ها و دست آوردهای ده ساله بازی کند.

تیم حاکم اطلاعات واقعی از محلات را از مردم پنهان می کند. تمامی مسئولان دولتی و مردم تایید می کنند که اگر عملیات وردگیری های شبانه از سوی نیروهای افغان- ناتو قطع شود، رخنه گسترده طالبان براداره های دولت به زودترین فرصت ممکن، همه چیز را از هم خواهد پاشید. افزون بر آن، با قطع عملیات شبانه تلفات نیروهای خارجی گسترش یافته و تروروالی ها، قوماندان های امنیه، بزرگان محلی و آنانی که تفکرات عقب گرایانه و ارتجاعی طالبی در تضاد قرار دارند، به شکل یک مأموریت روزمره درمی آید.

با این حال، با شروع مذاکرات طالبان و امریکا به نظرمی رسد که نیروهای امریکایی و ناتو حالا میل دارند مسئولیت های امنیتی را زودتر به نیروهای ارتش ملی و پلیس افغان واگذار کنند. تا طالبان زود تر بتوانند گلیم حاکمیت دولتی را در مناطقی که روند انتقال در آن عملی شده، جمع کنند. همچنان ممکن است با پیشرفت درپروسه مذاکرات امریکا با طالبان، قطع عملیات شبانه که دولت افغانستان این چنین روی آن پافشاری دارد، از سوی امریکا به عنوان اطاعت از دستور حکومت کابل مورد قبول قرار گیرد. در آن صورت، والی ها همه به کابل فراری خواهند شد

وقوماندان های امنیه در پاسگاه های جنگی محصور خواهد ماند. به این ترتیب، آیا حکومت ناخواسته شرایط مساعدی را برای سقوط خویش فراهم می کند؟ این هم دور از امکان نیست که خارجی ها نخواهند گذاشت که فروپاشی اداره به این گونه اتفاق بیفتد. یا ارتش ملی در حوادث بعدی، موضع خود را علیه حکومت تغییر می دهد و یا آن که امریکا و ناتو مدیریت جنگ و صلح را طوری عیار خواهند کرد که هم پروسه مفاهمه با طالب با شکست مواجه نشود، هم ارتش ملی فروپاشد و هم تیم حاکم بدون فروپاشی اداره و تقسیم ارتش به اقطاب قومی و گروهی، جای خود را به یک اداره جدید خالی کند. سران حکومت و رهبران «محافظه کار» بی تردید این مسایل را پیش بینی کرده اند. اما به جای آن که در فعالیت های درونی خویش اصلاحات بیاورد، می خواهد به حضور و نظارت خارجی ها به حیث مزاحمان خاتمه بخشد. خارجی ها نسبت به تلاش های حکومت برای باقی ماندن در قدرت پس از سال 2014 مخالفت می کنند و اپوزیسیون سیاسی و احزاب نیز با خیالات تیم حاکم کاملاً در تقابل قرار دارند.

بیست و دوم دلو - 1390

امروز خیلی دلتنگم. ذهنم مشغول چیزی برای شفاف گری یک سوژه است. امیل را باز کردم. موسی فرکیش از هالند نوشته است:

مامون عزیز سلام و سلامتی

امیدوارم که ثانیه های تلخ هجرت را با طراوت خوشبینی همیشگی ات همسفر ساخته باشی. عکس های زیباییات را در آن مکان تاریخی دیدم، زیبا بود و ترا سخت به اندیشه انداخته بود... من اینجا نفس های زمستانی ام را روی اجاق دویدن گرم می کنم. برادرم تصمیم گرفته که دکانداری کند و حالا منهم سخت مصروف سر و سامان دادن آنجا هستم. کار که می روم تاریکی است وقتی بر می گردم باز همان تاریکی و شب - شاهراه ها مثل گور تاریکند و آدم را گاهی ب فکر میاندازد که شاید این زندگی هم گوریست که آدمی در تلاشی متداوم، سعی دارد که که دریابد که بکدام بغل اگر بخوابد، بهتر است! فکر کنم که نوشته ام هم مثل شب های زمستانی شد؛ نمیخواستم اما...»

عجبا که آدمی در هیچ جایی آرام نگیرد! آنانی که برای رسیدن به هالند، چه بلیاتی که به جان می خرند؛ و آنانی که در هالند نفس می کشند، برگه قناعت در دست ندارند. به راستی که انسان به خیر خود واقف نیست. قرآن می فرماید:

بسا چیزی را ناخوش داشته باشید که آن به سود شماست و بسا چیزی را دوست داشته باشید که به زیان شماست، و خدا می داند و شما نمی دانید. بقره آیه ۲۱۶

ساعت سه - زمستان دهلی استخوان وجود آدم را هدف می گیرد. هر چه می خوابم، ملول ترمی شوم. باید ورزش بروم.

فیل بسیار بزرگ و نیرومند است، بسیار نیرومندتر از فیلبان کوچکی که روی گردنش می نشیند. با این همه فیلبان می تواند بیندیشد و چون بهتر از فیل می اندیشد ارباب و آقای فیل شده است. (جواهر لعل نهرو)

زره کاغذی دربر کرده اند؛ ولی شیروار می غرند!

روی سخن درین اجمال، نسلی است که بر زمینۀ نقد و نفی، قد کشیده است.

سوال این است: آیا از جماعت «اپوزیسیون» کسی این جسارت را دارد که تحلیلی نظری از کارنامه های خویش به مردم ارایه کنند؟

کابل مضطرب نیست. محافظه کاران خانه های شان را مثل پادگان های تدافعی، سنگر ساخته و عقب آن پناه گرفته اند و هی از مردم می خواهند به یاری شان بشتابند.

پیام وضع موجود آن است که چراغ سرخ خطر در درون پادگان های به ظاهر آسیب ناپذیر آنانی که برد پرواز فکری شان از مغز تا به جیب شان است، روشن شده است. عقوبتی در حال نزدیک شدن است.

وضع به گونه بی تحول یافته است که مردم نسبت به دفاع از رهبران «تنظیم ها»، رهبران جنگی و مافیای اقتصادی جا خوش کرده در لایه های مختلف دولت و حکومت، عمیقاً بی علاقه اند. انگیزه های اجتماعی برای رفتن به دنبال «نخبه» های آزموده شده، فرومرده است. امید برای تغییر در نفس و دیدگاه محافظه کاران مساوی با صفر است. آن ها اگر اقیانوس های متاع دنیا را در کام خویش فروکشند، باز هم تشنه اند؛ بی انگیزه اند؛ اما برای دفاع از جایگاه اشرافیت فساد، از مردم انگیزه می جویند. به آخر خطر رسیده اند.

این احساس قوت گرفته است که نیروهایی که به آفت سیاسی و اقتصادی برای مردم مبدل شده اند، زیر چرخ حوادث پیش رو، خمیر می شوند.

انزوا و تنگنای اطلاعاتی سیاسیون دولتی و شبه دولتی، فقط سایه بغل کشی طالب و امریکا را در نظر مجسم می کنند و از پس ماجرا بی خبر مانده اند. از آن چه در اتاق های تماس در قطرمی گذرد، اعصاب آن ها را خرد کرده و توان شان را به تحلیل برده است.

حکایتی می آورم برای فهم پس چهره محافظه کاران که از پس حصارهای پادگان های خویش در کابل، باریگر مردم را مخاطب ساخته اند که: خطر در پیش است!

حال آن که خود و افراد آویخته به ایشان، در ده سال تمام، اعتماد مردم نسبت به آینده را کشته اند و این مردم اند که بر جان «نخبه ها» خطر آفرین شده اند.

فکر می کنم روایتی درباب افلاطون نقل شده که باری، یکی از شاگردان دانشمند با استاد از در رقابت پیش آمد و ترمذ ظاهر ساخت. بنا شد یکی از آن دو، حریفش را از میدان به در کرده و خلعت استادی از آن خود کند. چه گونه؟

قرار شد هر دو بالنوبه، جام زهری مرگ آور تهیه بدارند و به خورد یکدیگر دهند تا ابهت کاردانی هر یک آشکار گردد. افلاطون خضوع پیشه کرد و نوبت نخست به شاگرد بداد تا به فیض علم و تجربه، خورش زهری به استاد آماده کند. داروساز جوان از هرجنس گیاه و دارو، معجونی بساخت و در جام ریخت و به استاد پیشکش کرد. استاد جلو نگاه ناظران، جام را تا ته سرکشید و دم نزد و رنگ از صورتش نپرید. آه در سینه ها بالا آمد و خطر به جان شاگرد افتاد.

چون فرصت به افلاطون مهیا آمد، کارگه ساختن نوشداروی مرگ به اتاقی در جوار خوابگاه شاگرد، منتقل کرد و از سرشام دسته هاون بالا می آمد و برته هاون فرو کوفته می شد. ساعات شب، بر قلب مضطرب شاگرد معاند پیشه، هول می ریخت. از خویش سوال می کرد:

این چیست که افلاطون از آن مایع مرگ مسلم درست می کند؟

صدای ضربت از دسته هاون چنان در ساعات شب پهراس به گوش می رسید که آسایش از روح شاگرد زنده بیدار، بگریخته بود. چون بامداد گل کرد، افلاطون بی خستگی و خاموش، ماده هایی در هاون می کوفت و درهم می آمیخت. داوران گرد آمدند تا فهم کنند که استاد چه گونه از گرد گیاهانی که خود می شناسد نه دیگران، جامی پرش رنگ لبریز خواهد کرد.

سرانجام چون خورشید از مشرق به آن مکان گردن کشید، جام انباشته از معجون افلاطون آماده شرب بود. شاگرد با روح ملول و تن بی رمق جام از دست استاد برگرفت و آن را به یقین مرگ بی گریز، سرکشید و جا درجا نقش بر زمین افتاد و جان به حق تحویل داد. شاهدان دست و دامن استاد چسپیدند که ای استاد؛ این چه معجون سیاهی بود که فرزانه جوان را بی درنگ به دیار باقی گسیل کرد. افلاطون باقی مانده معجون مرگ را در جام کرد و خودش جرعه بی از آن در کام ریخت و از دیگران خواست، از آن چاشنی کنند.

چون حاشا کردند، افلاطون مشت اسرار باز کرد و گفت:

جامی که بر او دادم، لبریز از شهد خالص بی پیرایه بود نه زهری که مرگ می آورد!

کابوس مرگ آن شاگرد نوپای سرکش، به جان آنانی افتاده است که مردم را خوار شمردند و عزت و حقوق و آسایش آنان را در گرو خویش نگهداشتند. «انتلاف» های لفظی و فاقد طرح نجات برای خلق، نشانی از سیطره آشفته حالی بر یک گروه کوچک است که چانس ها برباد داده و حالا از تاریخ و مردم جواب رد می گیرند. «رنگ رخساره خبر دهد از سر درون»

اما هنوز هم نوبت نمی دهند لشکرهای برومند جوان را که بوی خطر، بهتر از شامه غرقه در معافیت آنان می فهمند و بر نیازهای دوران خویش از روی نیاز طبیعی و سلامت نفس و قوف دارند.

محافظة کاران که خود، راه های تماس با مردم را بسته و خانه های شان را به پادگان های غیرقابل نفوذ بدل کرده اند، از نسلی بی گناه و تازه سربرکشیده در متن زندگی، قربانی طلب می کنند تا بر عمر بدعت های خویش، بیافزایند. طالب لجوج را از کدام آدرس به میدان می طلبند؟

چون سایه بحران فراختر شده است، اهل و بیت «تنظیم ها» که از اول ماجرا، در نقش معماران و شریکان نظام فاسد ولق شده، روی صحنه بودند، اکنون از خارج حصار قدرت به جان یاران خویش افتاده اند و پیوسته «دولت» را آماج رگبار ملامتی قرار می دهند. حال آن که دولت، خود مظهر بیماری لاعلاج سیاسی و مدیریتی است و در پاسخ گویی به مقتضای تاریخ، دست خالی ترو عاجز تر از آنان به سوی حوادث خیره مانده است.

بحث اساسی درین مقطع آن است که این حلقات، جای خود را به جریان های تازه خالی کنند؛ جریان هایی که دیریا زود آن ها را از میدان بدر خواهد کرد. تحرک عمومی از نظر سیاسی و اجتماعی، از یک تحول و گذار حکایه دارد. محافظه کاران در موقعیتی پرتاب شده اند که دیگر به ساده ترین سوال زندگی نمی توانند پاسخ دهند. فضا ورخنه برای طیف های مدنی، دانشگاهی و دموکراتیک فراهم آمده است.

نیمه شب بیست و دوم دلو

برای خود و برای شما، برای همه دنیا، بهانه می تراشم تا زنده بمانم.

عبارت بالا، معرف اهداف حزب اسلامی است. بدنه های باقی مانده آن ها علاقه مند بخت آزمایی اند. قانون قمار همین است. اگر چسبید؛ از خاک برمی خیزی؛ ورنه، برای ساختن یک بهانه دیگر، خودت را از میز قمار حاشیه می کنی. خدا بیامرز مولوی والا جان وثیق در مسجد «مکتب توحید» قصه می کرد:

وقتی بعد از کودتای داوود خان همراه رهبران از جمله انجنیر حکمتیار و مولوی نبی به پشاور آمدیم، روزگاری داشتیم. در آن زمان مولانا مفتی محمود وزیراعلی صوبه سرحد بود. وی بعد از مدتی، توانست از حکومت پاکستان مبلغ هفتاد هزار کلدار بگیرد و در اختیار ما قرار دهد. همین که هفتاد هزار کلدار را آورد به مولوی نبی تسلیم کرد، فوری بین گلبدین و مولوی نبی بالای پول کمکی مفتی محمود جنگ و درگیری روی داد.

مرحوم وثیق از نقل این خاطره چنین نتیجه می گرفت:

از همان زمان گوشم زنگ زد که تا وقتی ازین پول ها برسد، آینده ما و آینده افغانستان خراب می شود!

وثیق از جنگ مولوی نبی و حکمتیار به نام اولین جنگ تنظیم ها یاد می کرد. حالا وقتی به تحلیل حوادث می پردازم، بی اختیار روایات مولوی وثیق را به یاد می آورم و در بیداری کابوس پیش چشمانم پهن می شود. عجیب است ...

برای حزب اسلامی که در ظرف سی سال با هیچ گروهی تفاهم پایدار و سازش سازنده به نفع افغانستان نداشته است، اکنون که همه چیز بر بحران بی درمان «تنظیم ها» گواهی می دهند، بالا

زدن یک گوشهٔ خیمهٔ حکومت برای یافتن جایی در جرگهٔ معامله، دست آورد دندان بگیری حساب نمی‌شود.

مردم از چندوچون حکومت به رهبری حزب اسلامی از سال‌های جهاد درپشاور تجاربی فراموش نداشتند و ترسناک دارند. تسلط حزب اسلامی در پاکستان که یک‌هفته تازهرچه اراده می‌کرد، انجام می‌داد، با حکومت طالبان که بعداً در افغانستان پیاده شد، از نظر شکل و مضمون، تفاوت چندانی نداشت. آن‌چه طالب در کابل و دیگر شهرها بر مردم تحمیل می‌کرد، حزب اسلامی در کمپ‌های مهاجران نگویند درپشاور عملی می‌کرد.

تفاوت این بود که طالب از مدرسه بیرون زده بود و حزب اسلامی از متن تئوری‌های خیالی مدل مفقود «اسلام سیاسی» به طور ناقص زاده شد و هرآن‌چه انجام داد، با هر چیز دیگری شباهت داشت جز با جنبش اخوان المسلمین خاورمیانه. وجه مشترک حزب اسلامی با طالبان، ایجاد وحشت آهین است که یکی تحت نام «امارت اسلامی» و دومی تحت نام «حکومت قرآن» برای آن تلاش می‌کنند.

حزب اسلامی از برکت رهبری حکمتیار، در نخستین سال سقوط دولت دکتر نجیب الله، با ایجاد چتر مرگ و غرش و خون، به پرتگاه کامل سقوط رفت.

نزدیکی گاه به گاه با حکومت و سرخود را درون خیمهٔ مذاکرات داخل کردن، همراه با طرح شعارهای کهنه و شاخ و شانه کشیدن‌های قدیمی علیه نیروهای خارجی، سبب نمی‌شود تا بار دیگر چانس ورود به مرکز قدرت به دست آید. حزب اسلامی بدون حکمتیار از سال‌ها به این سو در دولت و دیگر «تنظیم‌های دشمن» صاحب جایگاه و مقام اند.

علاوه بر این اوصاف، حزب اسلامی قدرتی چالش‌زا در اختیار ندارد تا کاسهٔ راستهٔ نظام را چیه کند. از بخت بد، دشمنان حزب اسلامی از جنس طالب و «تنظیم‌ها» بر اوضاع مسلط اند و بعید است جای خود را تنگ کنند تا حزب اسلامی کنارشان جا خوش کند.

امتیاز حزب اسلامی داشتن پشتوانهٔ پاکستان است که اخیراً با امریکا و افغانستان اختلافاتی عمیق‌تر پیدا کرده است و پیدا شدن سروکلهٔ هیأت‌های حزب اسلامی در کابل، ایجاد مترسک برای طالبان و تنظیم‌های دشمن پاکستان است. آقای کرزی از مذاکرات قطر در حاشیه نگه‌داشته شده و با قطعهٔ «سوخته» حزب اسلامی به نوبهٔ خود علیه طالب و امریکا مانور می‌دهد.

مردم از همه تنظیم‌ها خسته اند. حزب اسلامی که قبلاً در جنگ‌های کابل، به حساب مردم رسیده است و کدام قرضی باقی نمانده است.

حزب اسلامی در چالش آفرینی و کشمکش از ظرفیت ذاتی بسیار قوی برخوردار است؛ اما در مقام حکومت داری و نظام‌سازی، از همان بخت برگشته‌های تاریخ است که بهتر است همیشه به حیث یک قوه فشار در خارج از حکومت باقی بماند. هرگاه چندگامی درون حکومت می‌آید، حکومت فرومی‌ریزد.

کسی که فقط به کمک چشم دیگران می بیند گول می خورد. مثل فرانسوی هشت شب - احساس تنهایی می کنم. حس تنهایی جوهره ماست.

هشدارسفیرایران به مارشال فهیم و استاد خلیلی

ساعتی پیش این اطلاع تحلیلی از کانال ... کابل رسید:

جنگ ایران و آمریکا از سوریه آغاز شده است و ایران قصد دارد جبهه جدید ضد امریکایی را از حوزه افغانستان و پاکستان بازکند. سفارت ایران در کابل برای اجرای پلان جدید، به یک مرکز اضطراری- عملیاتی تبدیل شده است.

بربنیاد اطلاعات از مراجع امنیتی و افراد نزدیک به دولت، سفیرایران در کابل دکتر فداحسین مالکی اخیراً در دیدارهای جداگانه با مارشال فهیم و استاد کریم خلیلی، تصریح کرده است که اوضاع در اطراف افغانستان روزتا روز به زیان حکومت افغانستان در حال انکشاف است. وی یافته های استخبارات ایران درباره حوادث پنهان را نه در لفاف ادبیات دیپلماتیک بلکه با لهجه آشکار به مقامات دولتی ابلاغ کرده است.

ملاقات های سفیرایران با مقامات عالیه نشان می دهد که وی در قالب بررسی همه جانبه اوضاع پیرامون افغانستان، سعی دارد مقامات کابل را به اقداماتی پیشدستانه علیه امریکا وادار کند.

یک منبع نزدیک به مقامات، جزئیات مذاکرات را «بسیار مهم» عنوان کرد و گفت که سفیرایران تلاش دارد مارشال فهیم و استاد خلیلی را قانع کند که امریکا در صدد راه اندازی یک توطئه خطرناک علیه آن هاست و ممکن است روزی برسد که غافلگیر شوند و از قدرت برانداخته شوند. گزارش می افزاید؛ در دیدار ها، تحلیل اداره های اطلاعاتی ایران از وضع افغانستان به مارشال فهیم ارایه شد؛ این تحلیل در واقع چیزی بیشتر از انتقال یک پیام هشدار سفیر ایران به مقاماتی است که در فهرست اداره اطلاعات ایران، اسامی آنان این گونه قید شده است:

« متحدهای جمهوری اسلامی ایران در کشور افغانستان»

ایرانی ها ظاهراً وقت را مناسب تشخیص داده اند که با بهره گیری از انزوای حکومت کابل و بالاگیری نگرانی ها از روند مذاکره پرابهام در قطر، بیانس موضع گیری حکومت افغانستان را به نفع ایران تغییر دهند. البته این مساله یی است که برای منافع افغانستان بسیار خطرناک خواهد بود.

برخی حلقاتی از داخل سفارت که با شماری از مقامات وسط پایه و غیرحکومتی رابطه دارند به طور آشکار از ضرورت اتحاد نیروهای «مسلمان» علیه «دسایس» خارجی سخن می گویند و تأمین اتحاد بین سه کشور منطقه، ایران، پاکستان و افغانستان در برابردست اندازی های خارجی، را ضرورت «جهان اسلام» قلمداد می کنند. این افراد مدعی اند که مقامات از جمله فهیم و خلیلی با سیاست جمهوری اسلامی ایران همسویی نشان داده اند. این گونه آوازه سازی ها می تواند جزء محاسبات پیچیده شبکه های اطلاعاتی ایران در کابل باشد تا چشم انداز بی اعتمادی میان ارکان حکومت و متحدهای بین المللی را بیش ازین تیره و تار جلوه دهند. شبکه های ایرانی از توافق با مارشال فهیم و خلیلی سخن می گویند؛ اما جزئیات نمی دهند.

پیام رسانی سفیرایران به مقامات رهبری حکومت افغانستان، همزمان با تشدید تهدید های جهانی برای حمله احتمالی بر پایگاه های جنگی ایران و سقوط ارزش پول و طلا در آن کشور، افزایش

یافته است. یک منبع نزدیک به قضايا در تماس خصوصی به این موضوع اشاره کرد که لحن سفیر ایران در دیدارهای اخیر خیلی تغییر کرده و رنگ تهدید به خود اختیار کرده است. سفیر ایران به حکومت افغانستان پیوسته توضیح می دهد که امریکا در مأموریت افغانستان با ناکامی رو به روشده است. وی همچنان از ابهام استراتژیک امریکا به متحدان افغان هشدار داده و بر ایجاد یک بلاک ضد امریکایی به رهبری ایران تأکید دارد. وی واضح به فهم گفته است که بالای امریکایی ها اعتماد نکنید؛ آن ها هیچگاه نسبت به منافع شما صادق نیستند. وی از مشارکت ایران در دفاع از مذاکرات صلح به رهبری دولت افغانستان اطمینان داده است. تلاش های سفیر ایران در حالی بیشتر شده است که منازعه میان کابل و واشنگتن همچنان داغ است و حکومت کابل از نتایج مذاکرات صلح در قطر، به شدت نگران است.

بیست و چهار دلو - 1390

بحث رموز در قطر

افغانستان در بزنگاه منافع جهان ایستاده است، جنگ به این زودی ها به نقطه صفری تقرب نخواهد کرد.

خط و نشان کثی درباره جنگ و صلح، دوباره در دست کشورهای منطقه و امریکا افتاده است. دموکرات های امریکا سعی دارند ازین نمایش، دست آوردهای مشخصی را برای افکار عمومی امریکا بیرون بکشند. اما این یک جانب قضیه است. مسأله مرتبط با افغانستان بحث روی ایجاد یک حکومت جدید در کابل است. واقعیت ها یک بار دیگر ثابت می کنند که خصلت داخلی و بومی جنگ افغانستان خیلی ضعیف است.

بارها این نظر مطرح شده که باید از جنگ «استفاده» کرد. بهره برداری «ملی» از جنگ کار ساده نیست؛ یا دست کم، در شأن و ظرفیت تیم کنونی قدرت نیست. آن ها از جنگ به هدف تأمین منافع شخصی «حداظمی» استفاده کرده اند. اکنون حفظ «موقعیت» دغدغه اصلی است. مذاکرات قطر دقیقاً «موقعیت» گروه های ائتلاف در کابل را تهدید می کند. اطلاعات پراکنده نشان می دهند که رایزنی فرساینده در قطر در مورد یک حکومت جایگزین در کابل ادامه دارد. هر فیصله بی که از اتاق مخفی مذاکرات به رسانه ها برسد، از سوی تیم تکیه زده در ارگ کابل، یک جنگ جدید یا دست کم یک دسیسه غیرقابل قبول ارزیابی خواهد شد. گروه طالبان کمیته های مشورتی و تماس با سیاسیون، اعضای پارلمان، خبرنگاران و کارشناسان را ایجاد کرده اند. منابع غیررسمی می گویند که تعداد زیادی از اعضای حکومت، شخصیت های غیرحکومتی، خبرنگاران و اعضای پارلمان با کمیته نو تأسیس طالبان رابطه برقرار کرده اند.

هر چند در ظاهر امر، کلید اصلی از دست پاکستان در آورده شده، حق مشارکت اسلام آباد در نقشه های امریکا در سرنوشت سازی سیاسی برای افغانستان از سوی امریکا محفوظ است. حال در طرح نوین، احتمال به هم زدن طومار سیاسی موجود در کابل قوی تر شده است.

حامد کرزی بدون بازوی حمایتی «تنظیم ها» ی جهادی نمی تواند بر سر قدرت بماند. پس دور از انتظار نخواهد بود که دو راه باقی بماند:

چرخش گروه های جهادی با بینش جدید به سوی امریکا و پاکستان.

دوم: غرش ماشین جنگی طالبان به سوی «شمال» - جایی که تکیه گاه جنگی گروه های جهادی شمرده می شود- سپس محاصره کابل و آوردن ترکیب جدید حکومت به وسیله زور که در آن، طالبان ستون فقرات حاکمیت را تشکیل بدهند. محاسبه بازیگران چنین است: مارش طالبان از جنوب، بهانه جنگ قومی را دامن می زند. فساد و ظلم و تعدی در شمال چنان نهادینه شده است که مردم خود پیشقراول طالبان می شوند. بدین ترتیب، مراکز سر بازگیری رهبران جنگی «تنظیمی» خود به خود متلاشی می شوند. به نظرمی رسد که برای همین پروژه از چند سال به این سو، فعالیت های زیرزمینی گسترده ای انجام پذیرفته است.

علامی قابل تشخیص در مورد تجدید نظر گروه های «تنظیمی» برای تعویض حکومت کنونی به یک ساختار مشارکتی جدید درخفا به مشاهده می رسد؛ اما رهبران نظامی وابسته به تنظیم ها هنوز دقیقاً نمی دانند که آیا امریکا و پاکستان روی آنان به حیث نیروی شریک در تحولات و طراحی های آینده، حساب خواهند کرد و یا خیر؟

یک بینش سرطانی در میان رهبران جنگی شایع است که می گویند: اگر ما در قدرت نباشیم، هیچ توافق صلح تضمین نخواهد شد. ترجمه این سخن آن است که اگر اوضاع به حذف ما از قدرت پیش برود، بار دیگر جبهات جنگی را فعال می سازیم. حرف و سخن طالبان نیز کاپی رهبران و نظامیانی است که در کابل از نام مردم و «مجاهدین» با طالب و امریکا برخورد می کنند. این جا دو مانع عمده به عنوان دو بینش سرطانی همچنان به شیوه گذشته مطرح می شوند.

روند کنونی که در مسیر رسیدن به مقطع 2014 قرار دارد، باید هر دوی این بینش را از سر راه بردارد. طرح جدید در سطح منطقه که با روحیات در داخل کشور کاملاً هم آهنگی دارد، تراشیدن و صیقل دادن سنگ های درشتی است که هم از سوی رهبران جنگی در کابل و هم از سوی طالبان، جلو پای یکدیگر می گذارند. با حفظ ترکیب رهبری فعلی «تنظیم ها» و طالبان که بالذات دافع یکدیگر هستند، چانس رسیدن به صلح بسیار اندک و کم رنگ است. صلح و فضای جدید تعامل در کشور (که آن هم بدون کمک امریکا و جهان ناممکن است) در عدم حضور رهبران محافظه کار، ممکن است رؤیت خود را عیان سازد.

بیست و پنج دلو - 1390

روش جدی مقابله با فساد، به وسیله فساد

انسان هیچوقت بیشتر از آن موقع خود را گول نمی زند که خیال می کند دیگران را فریب داده است. لارشفوکو

یک زمانی در کنفرانس «کابل» به وزارت خارجه دعوت شده بودم. هدف کنفرانس، از سوی رئیس جمهور، مبارزه با فساد، رشوه و خیانت عنوان شد. تعداد زیادی خارجی های خاموش و زرننگ هم در صف اول نشسته بودند. سراسر حضار را که از نظر گذراندم، همه اش عاملان اصلی فساد، باندبازی، قوم گرا و دزد و غدار بودند. به کنایه برای نادر ناداری گفتم:

ازین جمع کی ها قرار است برضد فساد ورشوه مبارزه کنند؟
نادری به طریق معمول خویش به خنده افتاد. البته به ایشان یاد آورشدم: شخص شما را به حساب دیگران نگاه نکرده ام.

از آن زمان تا کنون، وضع خیلی غیرقابل اصلاح شده و موازی با آن، جامعه جهانی سرگرم کار روی یک بدیل در افغانستان است. راه دیگری نیست. تیم «تقسیم طلب» حاکم به قول عام «به بروت کسی پیازخرد نمی کند.» دوارگان میان تهی در دولت فعال است که هم به فریب جامعه جهانی و هم به گول زدن رئیس جمهور کرزی مشغول اند. نام اولی چنین است:
« اداره عالی نظارت برتطبيق ستراتیژی مبارزه علیه فساد اداری.»
نام دومی قرارذیل است:

« اداره ارزیابی از نحوه تطبیق پروژه های بین المللی کمک کننده.»
وقتی بوی فساد و تقدم روابط مافیایی برضوابط در تمامی اندام های دولت، حکومت و نهاد های الحاقی آن چنان پیچیدگی حتی مقامات ارشد را به تهوع و سرگیجه انداخت، اداره اولی ایجاد شد. وظیفه اداره مذکور، به معنای زدن یک تیر و شکار کردن «دوفاخته» بود. هم یک چترکاذب تبلیغاتی در اذهان عمومی بنا شد و هم تعداد دیگری از خارج و داخل حکومت برمدار فساد رو به گسترش جذب شدند. این شد فساد در فساد. هدف عمومی این برنامه، تنها فریب خلق الله نبود، فریب خیالی جامعه بین المللی نیز بود. از برکت این اداره، بخش دیگری از خزانه ملت با کارد نرادی و رندی قطع شد و به جیب بدنه جدید بیروکراسی نوپا رفت. دوم از فیض این اداره، جریان فساد به یک سیستم هشدار دهنده از داخل دولت تغییر شکل داد و تمامی دوسیه ها از حالت پراکندگی در یک نقطه (آن هم در اختیار خود فسادسالاران) متمرکز شد تا به بیرون درز نکند و رسوایی رسانه یی ایجاد نشود.
شادروان استاد خلیل الله چند دهه پیش، اوضاع کنونی ما را این گونه سروده است:

ولي يك روز در اخبار دولت
نخواندم ماجرای اهل ثروت
که این آقای افخم، این ولسوال
چه سان چاپیده از خلق این همه مال
فلان کس از کجا کرد این همه زر
که قصرش با فلك گردیده همسر
نبودش از پدر جز کهنه شالی
نه باغی نی سرایی نی نهالی....
چرا این جمع رشوت خوار قلاش
نشد در يك جریده رازشان فاش
شگفت این است کاین رندان چالاک
همی لافند از خدمت در این خاک

بدین ترتیب سامانه محفوظ فساد رهبری شده دولتی برای اولین بار در تاریخ افغانستان ایجاد شد.

اداره دوم لبه تیغ را به سوی مقابله با اعتراضات و نگرانی های جامعه جهانی از نحوه حیف و میل هزینه های اختصاص داده شده در امور نظام سازی و بازسازی در افغانستان متوجه ساخت. وظیفه این اداره، تولید فشار در برابر فشار است تا جامعه بین المللی را سر جای شان بنشانند. ردگیری فساد «خارجی ها» در پروژه های اختصاصی به افغانستان، مأموریت این اداره می باشد. پیام اصلی به کشورهای متحد بین المللی این است:

اگر شما نام فساد را بیش ازین بر زبان بیاورید، دوسیه های فساد و خیانت شما را هم افشا می کنیم. یعنی اگر شما پیوسته ما را با چوب فساد و خیانت به باد ملامتی می گیرید، ما هم پرده از خیانت های شما برمی داریم.

نتیجه بی که ازین سیاست حاصل می شود، تقابل و گره خوردن فساد در فساد است. یعنی فاسد به افسد. با ایجاد اداره اول، هیچ کسی گول نخورد و وضع همچنان در حال بدتر شدن است و خطر فروپاشی از هرسو متصور است.

با ایجاد اداره دوم، دوسیه سازی و تهمت زنی به خارجی هاست که نه وظیفه دولت کابل، بل وظیفه نهاد های عدلی و حقوقی خود خارجی هاست. به جای آن که در مورد اول، تلاش صادقانه برای اصلاح در داخل نظام صورت داده شود، با علم کردن فساد دیگران، می خواهند فساد تباہ کن در داخل نظام را که خود ایشان مسئولیت آن را دارند، پنهان کند. پس آیا می توان امیدوار بود که دولت کنونی از عواقب این بازی خنده آور جان به سلامت خواهد برد؟

شامگاه بیست و پنج دلو

چیغ ابدی برای افغانستان در سینه دارم

هرگاه گزارش های گزنده درباره سفارت داران افغانستان در خارج به دستم می رسد، می خواهم به تنهایی و مظلومیت افغانستان چیغ بکشم؛ چیغی که تا ابد، خاموشی نگیرد. تقدیر، یک دسته گزدم ها را به جان کشورم انداخته است.

چندگاه با مشتاق (معروف به سارنوال) حرف و سخنی داشتم. او باری روایت کرد که شادروان احمدشاه مسعود می گفت: از شیر حمله خوش واز غزال، رم. مسعود در شرح این مصرع نمونه گفته بود:

هر موجود زنده با فطرتی ویژه به هستی گام می گذارد. هر انسان فطرت خاص خودش را دارد که با هیچ آدم دیگری همسوی و یکرنگ نیست. هر جنبنده را باید به حساب رنگ و شمایل ذاتی اش پذیرفت.

اما برای نخستین بار من، در واحد های دیپلماتیک افغانستان متوجه شدم که فطرت انحطاطی همه آنان واحد است! و هرگز نمی توان آن ها را به حیث مظاهر طبیعی حیات پذیرفت. طبیعت یک دست انحطاطی مافیا خصلت اکتسابی دارد. یاد وطن و اخلاق ملی، مثل ماهی از دریای روح و احساس شان کشیده و گندیده شده است. به همه چیز می اندیشند؛ درون شان، مملو از همه گونه نکبت های انسانی است؛ اما ذهن شان از یاد افغانستان خالی، سینه هاشان، از سوز و آرماتون وطن تهی، و واژه های افغانستان و اعتبار «ملی» در زبان های شان خشکیده است.

از نام افغانستان چرک دنیا را می لیسند؛ مگر از شهروند کشور شان، منجزر اند و خم چشمی نشان می دهند واز درون رم می دهند. در سفرها و تماس های متعدد متوجه شده ام افغان هایی که از هزینه مردم عذاب کشیده، به سفارت های گمارده می شوند، طینت گزدمی، کین جویی یکسان

تسخیرشان می کند. به تبعیت از برداشت شادروان مسعود، درباب این موجودات نمی توان قلب خود را باز کرد وگفت:

از شیرحمله خوش وازغزال، رم چرا؟

شیروغزال، محمل دارمناعت های رنگی به رنگی اند که هریک چیدمان ظریف دست خلقت را می توان آینه داری می کنند. اما طینت خرمهره های آویخته از گردن دیپلوماسی افغانستان، رنگ تخریب، حرص، ریا و قاجاق و پولسازی دارد.

می گویند وقتی شیردربیشه نیست، گفتارها زوزه می کشند.

درکشوری دارای فرهنگ ضعیف، هرکس، حتی از موقعیت یک مورچه، شیرنمایی می کند. این بیماری را حتی درسرخنان رئیس جمهور شنیده ایم که دربرابرقدرت های جهانی که همه چیز را یک لقمه درکام فرومی برند، می گوید: ما شیر هستیم!

افغانستان امروزما، به جای شیریالدار و مفتخر به افتخارات واهی، به شیرقانون ودرایت نیازمند است. صحنه های لاشخوری درنماینده گی های کشور، یک مثال کوچک است.

برای کمترکسی معلوم است که این همه دیپلمات های بی ریشه وسمارقی در ده سال اخیراز کجا رویدند؟ آنانی که بدیهی ترین اطلاعات لازم از اوضاع کشورومنطقه ومسایل حقوق بین الدول ندارند، از نام ملتی دردمند ومحتاج به همیاری وفاداری، به اصطلاح «کارخود را جورمی کنند» وبه باقی مسایل کاری ندارند.

از حاشیه روی درین فشرده درمی گذریم. حالا نخبه زاده ها ومعامله گران (به هرقیمت)

اعتباروامکانات وحثیت ملی مملکت ومردم قربانی داده را بین خود تقسیم کرده ودر نهان خانه های «غنیمتی» به جان هم می افتند وترفند ها می بافند تا جای دیگری را بگیرند و کیف کنند. این غائله مکروه وتأسف بار در وزارت خارجه دربدرترین اشکال آن بروز می کند. ازحمید صدیق گرفته تا دیگران، از همه اولتر درتملق وحتى معاملات از جنس «آنچنانی» دیپلوم ها دارند تا موفق شده اند جایی در دستگاه سرگردان دیپلماتیک کشوری فرورفته در تلاطم وبدبیاری، برای خود دست وپا کنند و به اصطلاح خودشان «پیسسه جور» کنند.

هنوز نمی توان گفت که این کاروان نرادان وقوادان آخرش به کجا خواهد رفت اما همه چال یکدیگر را می دانند وبرای کنترول رقبای «جیفه های غنیمتی» دست آویزهایی تافته وبافته اند که برای «زدن» یکدیگر، هرازچند گاه سری به کابل می زنند. درین میان آن چه در سفارت افغانستان درواشنگتن اتفاق افتاد، شمه بی از کارناوال پس پرده است. هارون الکو اکلیل حکیمی را به چالش کشیده است. اکلیل حکیمی از همان اختراعات «نظام سازی» پس از کنفرانس بن است که سروکله اش پیدا شد اما درگیرودار «پیسسه جورکدن» ها موفقیت هایی هم داشته است. این شخص یکی از متعصب ترین موجوداتی است که تا کنون به حیث تولید یک مقطع دشوارتاریخ، ظاهر شده است. ولی ایشان دوسیه فساد مشترک در کمیسیون اصلاحات اداری (با دکترمشاهد) درسارنوالی دارد. فقط دست معجزات خواهد توانست در آن فراموش خانه های اسناد خیانت، رخنه اندازد. دوسیه دیگر در سفارت چین دارد واز جمع ریزه درشت های سفارت درواشنگتن که هریک آنتن های «نظام سازان» مستقر در کابل اند، کارنامه های تدوین شده او را به مرکز گزارش کرده اند؛ اما

دوران دوران همین جنس «خدمتکاران» است و هیچ کسی دست شان را برای هیچ خیانتی نمی گیرد.

فقط چوب خداوند است که صدا ندارد و بی هیچ واسطه‌ی برفرق سرنوشت آن‌ها اگر فرود بیاید، که خوب و اگر نیاید، نوش جان شان.

جامعه جهانی بخش بزرگی ازین خرابی‌ها را به دوش دارد. ولی تیم تنظیمی- تکنوکرات که علی رغم از دواج «بیدلانه» در کنار هم زیست می‌کنند، عامل اصلی افتضاح دیپلماتیک درین برهه تاریخ کشور است.

قابل یاد آوری است که هارون الکو پس از برخورد فزیک با سفیر و مدافعان وی درواشنگتن مغضوب کسانی قرار گرفته اند که نزد پدر هارون، دوسیه‌های کلانی دارند. این مسابقه تازه شروع شده است.

تعارف ضد واقعی مارشال فهیم در برابر ایران

بیست و شش دلو- 1390

کشانیدن معاون رئیس جمهور مملکت به وسیله سفیر ایران به داخل سفارت ایران، یک مانور موفقانه سیاسی در برابر امریکا و غرب است.

حضور مارشال فهیم قسیم هم به عنوان معاون رئیس جمهور و هم به حیث یک فرمانده نظامی که از گذشته با حلقات استخباراتی و نظامی ایران رابطه نزدیک دارد؛ از نظر سیاسی «تجدید میثاق» با رژیم ایران بود که نتایج آن کاملاً بر ضد منافع ملی افغانستان آشکار خواهد شد. حوادث آینده به این حرکت جواب خواهد داد.

مارشال فهیم در جمع ده‌ها تن از سران حکومت و تنظیم‌ها بود که به سفارت ایران رفتند و ادای دین کردند. وی به شکرانه‌گی همه نعماتی که از سوی ایران در اختیار چند رهبر تنظیمی و نظامیان صاحب افراد مسلح قرار می‌گیرد؛ از نام مردم افغانستان این چنین تعارف کرد: ایران روابطی شفاف، روشن، بر اساس حسن همجواری، همدردی و احساس دینی با مردم افغانستان دارد که بدون تردید این‌ها همه در تحولات مثبت افغانستان تأثیر گذار است! باید تذکر داد که اسماعیل هنیه صدراعظم حماس و سیدحسین نصرالله رهبر حزب الله لبنان نیز عیناً با همین الفاظ حق پول‌هایی را که از جیب مردم ایران به جنگ نصرالله و حماس مصرف می‌شود، ادا می‌کنند. البته قابل درک است که روابط ایران با فهیم و رهبران تنظیم‌ها به هدف مقدمه چینی مقابله با امریکا و غرب در خانه افغان‌ها، در پس پرده «بسیار شفاف» می‌تواند باشد؛ مگر این حساب و کتاب از منافع «مردم افغانستان» کاملاً جداست.

کشانیدن معاون رئیس جمهور مملکت به وسیله سفیر ایران به داخل سفارت ایران، یک مانور موفقانه سیاسی در برابر امریکا و غرب است. این در شرایطی صورت می‌گیرد که دولت کابل قدم به قدم با تصامیم بهانه سازانه و تحریک آمیز، در برابر جامعه جهانی سد و مانع ایجاد کرده و ضرب الاجل‌ها صادر می‌کند که تازه ترین مورد آن، اصرار بر گرفتن، اداره و کنترل زندان بگرام است.

آقایان فراموش می‌کنند که مردم به خاطر دارند، شکستن چند مرتبه‌ی زندان قندهار را که از آن تمامی آتش نفسان طالب بیرون ریختند و به قول ذبیح الله مجاهد «با سلامتی با مجاهدین یکجا شدند!»

این حرکت ممکن است بنا به محاسبه مارشال فهیم نیز در نوع خود یک مانور دیپلماتیک علیه امریکا و غرب باشد؛ آن هم در شرایطی که ایران در یک قدمی برخورد نظامی و ویرانگر با دنیا قرار گرفته و از هم اکنون گیوتین سرکوب روشنفکران تحت نام «معاندین» را در چهارراهی های کشور فعال ساخته است.

به کارگیری واژه های «روابط شفاف»، «براساس همدردی و احساس دینی» به طور قطع با واقعیت های سیاست ایران و اوضاع کشور ما مطابقت ندارد و از بنیاد غلط است. سفیر ایران هم با هیجان و لبخند از سازماندهی چنین مانور، یک خطابه خسته کن رسانه یی را برای حضار تقدیم کرد که نشان می داد ایران گل و گلزار شده و فقط همین مانده که افغان ها از نعمت حمایت ایران در برابر امریکا خود را محروم نسازند و دنیا و آخرت خود را تباه نکنند. «فهرست» لاف های دکتر فداحسین مالکی، بس طولانی بود؛ صرفاً چیزهایی را که مردم ایران را در دوزخ ولایت فقیه انداخته، از قلم انداخته بود: مثلاً

نفس های اقتصاد ایران به شماره افتاده اما سفیر ایران در کابل از پیشرفت های ایران گزاره می بافت. یک کیلوگوشت به چهل هزار تومان رسیده و رژیم به مبادله جنس به جنس با کشورها روی آورده است. در کدام کشور دیده شده که مبلغ یک مورد رشوه، به سه هزار میلیارد تومان برسد و کسی هم دستگیر و مجازات نشود؟ در تمام کره زمین فقط هوگو چاوز و بشار اسد که وی نیز در حال پریدن است، به عنوان متحدان ایران باقی مانده اند و فهیم قسیم شاید نفرسومی باشد.

هزاران روشنفکر و دگراندیش ایرانی در زندان ها پیرمی شوند و کسی از آنان خبری نمی گیرد. زنان و خواهران شان را به گرومی گیرند تا دم نزنند. تمام بانک های ایران در سطح جهان تحریم شده و خدمات انتقال پول متوقف گشته است و خطر فلج اقتصادی در یک قدمی رسیده است. شرکت های نفتی بزرگ جهان یکی پی دیگر از معامله نفتی با ایران پا عقب می کشند و جای بازار نفت ایران را عربستان سعودی پرمی کند.

بهار عربی در حال تبدیل شدن به «بهار ایرانی» است. توفان به منطقه نزدیک می شود؛ اما دکتاتورها و معتادان به جیفه های دنیا در افغانستان فکرمی کنند که همه چیز رو به راه است.

شامگاه بیست و شش دلو

فرضیه اتحاد اپوزیسیون و «آتش بس» با طالبان

اشک کباب اپوزیسیون بالای آتش طالبان

گزارش هایی وجود دارد که «جبهه ملی» و «ائتلاف ملی» در تلاش یافتن جای پای در حریم تماس های طالبان و امریکا هستند. رایزنی ها همه روزه، حتی سرسفره و میز چای جریان دارد. در عین حال گروه های فشار از درون این تشکلات، روی طرح ائتلاف عمومی بین «اپوزیسیون» تمرکز کرده اند تا ابتداء از نظر سیاسی و سپس (در صورت لزوم) پایگاه دفاع نظامی درست کنند.

به نظرمی رسد که همه جناح ها ازین که شاهد یک نوع خلاء رهبری در عرصه سیاسی و نظامی هستند، رنج می برند. از سوی دیگر، ائتلاف ملی و جبهه ملی روی اجندایی فکرمی کنند که کار را به اتحاد سیاسی بکشاند. در ائتلاف ملی، نسبت به شعار اتحاد «اپوزیسیون» یک رشته ملاحظاتی وجود دارد که عمده ترین فاکتور آن، اتهامات بین المللی علیه جنرال دوستم و حاجی محمد محقق است که می تواند در صورت یکجا شدن، طومار هردو را از نظر مسایل حقوقی و قضایی در هم بیچد.

از جانب دیگر، در صورتی که کار به جنگ احتمالی و سنگرگیری بکشد، جنرال دوستم و محقق نسبت به «ائتلاف ملی» از رهگذر ظرفیت عملیاتی و تدارک برای دفاع و جنگ دست بالا تر دارند. ائتلاف ملی بیشتر علاقه مند آن است که موقعیت «سیاسی» خود را در برخورد با امریکا و طالبان تقویت کند؛ نکته بی که «جبهه ملی» نسبت به آن امید چندانی ندارند.

با این حال هردو گروه، خود را آماج اصلی ضربات طالبان احساس می کنند. هردو گروه از آمادگی برای درگیری احتمالی با طالبان و امکان معامله سری طالبان و امریکا آمادگی می گیرند. مورد سوم این است که هردو گروه خواهان «آتش بس» با طالبان اند. این مسأله از دو دیدگاه محکوم به شکست است و بستن امید به آن، عبث می نماید. یکی آن که گروه های اپوزیسیون درده سال اخیر، سینه به سینه با طالبان مقابل نشده اند که حالا پیشنهاد آتش بس بدهند. دوم این که اگر سفارش اجرای آتش را از سوی خود به طالبان و ناتو بدهند، کسی به آن اهمیت نمی دهد. توپ ابتکار در میدان های طالبان و ناتو است.

چنین راهکار های همراه با «حسن نیت توام با سوء ظن» صرفاً ریختن «آشک کباب» بر روی آتش خواهد بود. موضوع سومی، فراخوان از ملل متحد برای مداخله در منازعه جاری است که این هم به جایی نمی رسد و ملل متحد، راه صاف کن طرح های دیپلماتیک و یا اجرا کننده تصامیم بین المللی است نه آن که فرمانبرگروه های محلی در افغانستان باشد.

بیست و هفت دلو-1390

آنچه آینده به شما تحویل خواهد داد، بسته به آن است که شما خودتان، امروز چه سرنوشتی برای فردایتان ذخیره می کنید. (موریس مترلینگ)

آخرین حکومت مجاهدین، آخرین رئیس جمهور جهادی

در اواسط سال 1388، جامعه بین المللی از «انتخاب دوباره حامد کرزی» به ریاست جمهوری و بازگشت همزمان مارشال فهیم به جرگه قدرت، یکی دوبار از زبان رئیس یوناما مخالفت خود را اعلام داشته بود؛ اما طبق عادت، عقب نشینی سریع را برای جلوگیری از ایجاد تنش منفی با حکومت کابل ترجیح داد. انتخابات مظهری از جنگ مخفی، نابرابر و سرشار از غدر و انحراف در میان طرف ها بود؛ با آن هم جهان ناگزیر شد با بی میلی از نتایج آن استقبال کند. امریکا و اروپا جام تلخ را برای خریدن زمان- به هدف مهندسی جدید پالیسی غرب در افغانستان- در عقب درهای بسته سرکشیدند.

درگیر و دار هیاهوی رسانه ها و استقبال های ظاهری و زودگذر، تیم حاکم از شروع ماجرا به خوبی واقف بود که به چه قمار موهومی دست زده است. پایان همه چیز را حدس زده و خود را برای مقابله با پی آورد های سیاسی و نظامی آن آماده می کرد.

اما درحقیقت، حکومت، چیززیادی به دست نیاورده بود. مشروعیت نیم بند تیم حاکم همان تازیانه سوزانی بود که اپوزیسیون و جامعه بین المللی در جریان کشاکش های انتخاباتی، بر بدن نرم تیم «محافظه کاران» فرود آورده بودند. تعبیر وضع به این سیاق بود که: بارکج به منزل نمی رسد! پرسش شایع این بود که تیم کرزی - فهیم- خلیلی چه پیروزی هایی را در دوره بعدی قدرت به دست خواهند آورد که در دور اول نیاورده بودند؟

تیم قدرت زیر باران انتقادات و سرزنش های داخلی و خارجی، با کوله بار مشروعیت «زخمی» بردوش، به جای جبران «ناکامی» های گذشته، بیشتر از عواقب بازگشت جنجالی خود به مرکز قدرت دوباره، هم خرسند و هم بیمناک بود. پس با سرعت خود را برای عواقب احتمالی ناشی از تقابل «نرم» با جامعه جهانی آماده کرد. این بخت آزمایی مجدد، در حالی صورت گرفت که رویارویی با مردم و اپوزیسیون خارج از حاکمیت، بیش از پیش فربه تر شده می رفت و تیم قدرت، ازین که در غیاب تصویب و حمایت مردم، وبدون چراغ سبز امریکا و متحدان، به سازوبرگ قدرت چنگ انداخته بود، ظاهراً ترسی از خود ظاهر نمی کرد.

امریکا با عنایت به پاشنه آشیل یا به قول معروف، فشردن «ناخن افگار» (ناکار آمدی و افلاس مدیریت سیاسی) تیم محافظه کاران، در چندین نوبت موضوع «اصلاح سیستم دولت داری و مبارزه با فساد فراگیر» در سطح دولت و حکومت را به میدان کشید؛ امری که در سطح داخلی نیز نسبت به اجرای آن، تشنه گی سراسری وجود دارد. رئیس جمهور امریکا حتی مهلت شش ماهه برای آزمودن تیم حاکم که آیا اراده و توانایی برای ایجاد تغییر و ریشه کن سازی فساد عظیم در حکومت نشان خواهد داد و یا خیر، اعلام کرد. کنفرانس ها و نشست های نمایشی و تبلیغاتی در کابل و اروپا برگزار شد. همه نشست های پرهزینه به خاطر آن بود که نشان داده شود که تیم حاکم هرگز توان عمل به «تعهدات خود» را نخواهد داشت. یعنی این که ظرفیت دستگاه حکومت مدت ها پیش ته کشیده و توجیه منطقی برای تعویض مدنی و اجتناب ناپذیر در رهبری سیاسی کشور در افکار عمومی بیشتر برجسته شود.

محافظه کاران چه گونه به واکنش برخاستند؟

از رئیس جمهور تا سخنگویان و وزیران، یک صدا تلاش کردند، به فکر خود شان دامن امریکا را بالا بکشند. یکسری رسانه ها بیانات دادند که درخت فساد ریشه در اقدامات «خارجی ها» دارد. میلیارد ها دالر دزدی و غارت، کار خود کمپنی های امریکایی بوده است. این یک محاسبه خطا و جبران ناپذیر بود. محافظه کاران به جای آن که به انتقادات مردم، اپوزیسیون و نیاز عمومی در سطح داخل پاسخ دهند و شبکه های غارت را مهار کنند، سازماندهی ضدحمله تبلیغاتی علیه خارجی ها را پیوسته کش دادند. به جای حل معقول معضل کابل بانک، ناظران امریکایی را از صحنه طرد کردند و دستگاه مخصوص ضد قاچاق را که از سوی امریکا برای جلوگیری از انتقال کیسه های دالر به میدان هوایی کابل ارسال شده بود، اجازه نصب ندادند. هرگاه تنش به جاهای حساس تقرب می کرد، واکنش های محافظه کاران، شکل شعارهای دوره جنگ سرد را به خود می گرفت. دعوی مستقل بودن افغانستان به میان می آمد و از حساسیت افغان ها بر ضد خارجی ها، داستان ها بافته می شد. کار به جایی کشید که واژه های «اشغالگر» نصیب امریکا شد و مهر صفت تفضیلی «مقاومت ملی» بر جبین گروه طالبان زده شد که سر می بریدند و همه چیز را با گلوله و آتش جواب می دادند.

حاصل آن همه «کشتی نرم» و تلخ، محافظه کاران با مردم و جامعه جهانی، فربه تر شدن بن بست سیاسی و اقتصادی بود که آهسته اما پیوسته پیش می آمد. ایستگاه اول بن بست، همان طوری که کارشناسان و ناظران اوضاع از قبل هشدار داده بودند، پیروزی پاکستان از یک سو و تثبیت

تحریک طالبان به عنوان نیروی یک حکومت «بدیل» برای حاکمیت کنونی است. برای جامعه بین‌المللی ظاهراً راه دیگری نمانده بود.

ایرانی‌ها با مصرف ده‌ها میلیون دلار سعی کردند تا محافظه‌کاران را به هدف ایجاد درد سرریا دام‌گذاری در باتلاق افغانستان برضد امریکا مبدل کنند. محموله‌های پول به عیان در اختیار محافظه‌کاران قرار داده شد. به هر یکی از رهبران جهادی و شخصیت‌های تثبیت‌شده، به‌طور منظم بسته‌های پول تحویل داده شد و اطلاعات دقیق وجود دارد که اکنون نیز سلسله تحویلهای پول از ایران به رهبران محافظه‌کار همچنان ادامه دارد. ایران بازی دوسر باخت را به راه انداخت که نتیجه‌اش همانا چاق شدن خطر سیاسی و اقتصادی مشابه در افغانستان و ایران است. جامعه جهانی وقتی از رسیدن آسان به همسویی با تیم حاکم سرخورده شد، ناگزیر به سوی پاکستان و طالبان دور خورد. امریکا برنامه بزرگ در منطقه دارد و هرگز اشتباه درگیری مستقیم با تیم محافظه‌کاران را مرتکب نمی‌شود تا به راحتی بتواند برضد آن‌ها «جهاد» اعلام کند. نیروی طالبان، حاضر و آماده و برخوردار از حمایت‌های عملیاتی پاکستان در صحنه حضور دارد که نسبت به محافظه‌کاران کابل، از ظرفیت آتشین تکفیر و فتوا برخوردارند. در امر رویکرد به طالبان، فقط زمان لازم بود تا رنگ و پوشش موجه سیاسی به خود بگیرد. اکنون اعتبار طالبان از نظر نظامی و سیاسی تأمین شده است.

سیستم بین‌المللی هیچ ملاحظه‌ی ندارد که چه کسانی ازین وضع خوشحال‌اند و چه نیروهایی همه چیز خود را می‌بازند. روند سیاسی- نظامی طبق برنامه تطبیق می‌شود. کمک‌های مالی به حکومت قطع شده و بحران بی‌اعتمادی همین‌اکنون از درون کابینه و حتی خانواده‌های حاکم آغاز شده است. تأسیس سفارت سیاسی طالبان در قطر، گذار برنامه‌های عبور و تغییر از گردونه برنامه‌های روی کاغذ به عرصه اجرایی است. ظاهراً به نظر می‌آید که طالبان درین عملیه به عنوان طرف تعیین‌کننده با امریکا در معامله قرار دارند. اما این‌طور نیست. در سال‌های اخیر تیم دست‌چین شده شامل شخصیت‌های ارشد سیاسی و متخصص در تفاهم با جامعه جهانی در داخل افغانستان برای ایجاد مقدمات گذار و انتقال قدرت به یک محور سیاسی مسئول فعال بوده و کار کرده است. بدین ترتیب، با سپری شدن مراحل بسیار پیچیده و دشوار مذاکره جامعه جهانی با طالبان، راه برای تغییرات جدید در عرصه رهبری سیاسی کشور باز خواهد شد. طالبان به عنوان برنده‌های میدان جنگ، در تلاش تعیین موقعیت کلیدی در ساختار نظام آینده‌اند تا به عنوان مصدر قدرت تعیین‌کننده جایگاه خود را به دست بیاورند.

از روال پروسه‌ی بی‌که در قط شروع شده است، حداقل می‌توان دورنمای کلی آینده را برداشت کرد که ممکن است با پیشرفت مذاکرات در غیاب حکومت کابل، و عمیق‌تر شدن انزوای حکومت محافظه‌کاران در مقابله با بحران اقتصادی و حیثیتی در داخل، بحث‌ها درباره تشکیل یک «حکومت مؤقت» در افغانستان به یاری جامعه بین‌المللی آغاز شود. به نظر می‌رسد که آخرین حکومت گروه‌های مجاهدین در حساس‌ترین نقطه مرگ و بقا گیر مانده است. دیگر، حامد کرزی آخرین رئیس‌جمهور مجاهدین در موقعیتی قرار ندارد تا به عنوان خوش‌پوش‌ترین رئیس‌جمهور دنیا مورد استقبال جهانیان قرار گیرد و از دانشگاه‌های معتبر، گواهی‌نامه افتخاری دریافت کند. جامعه جهانی با مطالعه عمیق وضعیت داخلی و تماس دیپلماتیک در سطح منطقه، زمان لازم را برای ایجاد مدیریت جدید در حوزه افغانستان به دست آورده است.

تخم مرغ را ببین! اگر از بیرون بشکند زندگی می میرد
وقتی از درون می شکند زندگی آغاز می گردد. (از گفته های بزرگان)

اپوزیسیون از درون نشکسته؛ پوسیده است.

اپوزیسیون؛ در سه راهی انتخاب دشوار قرار دارد. موقعیت گیری جالبی از سوی کسانی که یک شبه «اپوزیسیون» شده اند مشاهده می شود. وقتی درمنازه و معامله های پشت پرده از قدرت خلع شدند، راه «اپوزیسیون» ی را درپیش گرفتند که پیشاپیش برایش بسترسازی نکرده بودند. بی هیچ پیش زمینه و کارمردمی، روشنگری و زحمت پذیری. زمانی که خود سال ها در نتیجه سازش با امریکا و مصلحت های پنهانی و «جورآمد» تیم های «تنظیمی»، از طریق همین دستگاه «ناکارآمد» بالای مردم حکومت کردند، هیچ گاه صدای انتقاد شان شنیده نشد. هیچ کسی به رسم اعتراض شجاعانه از مقام به زیرنیامد. با آن که محرم اسرار قدرت بودند، هنوز هم به مردم نمی گویند که خرابی کار از کجا بود و سهم خود شان در فروپاشی و فساد سالاری چقدر بوده است. در هیچ کاری از مردم مشوره و صلاح نخواستند. حالا حاضر اند به قیمت شکستن نظم موجود، اول با رفقای سابق خویش در ارگ، و سپس در برابر طالبان جبهه آرایی کنند. وضع به گونه یی است که فرصت انجام هردو کار را از دست داده اند. برای این چهره ها یک چیز ضروری است. نخست باید برنامه های شگوفا، دست آورد ها و کارنامه های مفید خود را در دوره مأموریت دولتی به مردم شرح دهند. آن ها ناگفته از مردم می خواهند تا گذشته شان را از ذهن خود پاک کنند. این امکان ندارد. جامعه از روی کردار و عمل آنانی که دعوای کلان راه می اندازند، قضاوت می کند و سپس به حمایت شان کمر می بندد. جامعه، عمل گرا است و از «زیرریش شان می توان خرسوار گذشت؛ اما آدم را می شناسند» از مردم، حمایت و قربانی می خواهند؛ مگر خود شان حداقل حاضر به نقد و بازبینی گذشته شان نیستند.

می گویند حکومت کنونی «ساختار سیاسی ناقص» دارد. اما ساختار همان ساختاری است که آنان از صاحبانش بودند. چون حالا از «ساختار» برون شده اند، این «ساختار ناقص» است؟ می خواهند دوباره به هر طریق ممکن به چهارچوب «ساختار» وارد شوند تا آن را اصلاح کنند! می گویند این بار به شکل دیگری وارد «ساختار» می شویم. «ساختار» در کنار «ساختار». زیرپرچم «تقسیم کار» نظام را از حالت «متمرکز» به «غیرمتمرکز» تبدیل کنند تا دو باره در مرکز قدرت جایی برای خود پیدا کنند.

یعنی ریاست جمهوری از شما، نخست وزیری از ما.

از نظر «اپوزیسیون» با این کار اصلاحات می آید. در غیر آن صلی در کار نیست. هریک از دست کم پنج تا هشت سال به حیث فیل های این ساختار ناقص کار کردند و دم نزدند. حالا که بحران همه را دستپاچه کرده، بر طرح مشارکتی نام «اصلاحات» می گذارند. اطلاع ندارند که متن جامعه خواهان «تغییرات ریشه یی» در نظام است. این را دست کم می گیرند که جامعه بین المللی دنبال ایجاد یک دوره جدید با ساختار جدید و مدیران جدید است. خود را در فهم این حقایق

گول می زنند که فصل کنونی خطرات از درون جامعه و پالیسی سازان جهانی، این بار از گونه یی دیگر است.

طراحان «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» نخست باید مسئولیت نقش خود در ساختار سیاسی ناقص را بپذیرند؛ آشکارا به مردم اعتراف کنند و آن گاه طرح نجات ارائه دهند. تشکیلات با نام های جدید اعلام می کنند اما از نظر طرح و اجندا و دیدگاه چاره ساز نسبت به اوضاع کنونی، هیچ چیزی نو نیست. در شعارهای اپوزیسیون چیز نو به چشم نمی خورد. خطر جدیدی را که خود آن ها را هدف گرفته است، با دقت دنبال می کنند و هراسان شده اند. در شعار های سیاسی، سعی می کنند این ترس وحشی را به جان مردم بیاندازند. آن ها را بترسانند تا از روی نیاز به دورشان جمع شوند. ترسی را که عمدتاً از ناحیه طالبان متوجه خود شان است، به خطر ملی توجیه می کنند. به مردم تلقین می کنند که اگر به پا نخیزید، قتل عام می شوید. به مردم نمی گویند که شما از اثر ده سال عشرت و قدرتمداری ما در حاشیه رفتید و قوماندانان محلی که سر در آخور حمایت ما از مرکز داشتند، پوست از سرتان کنند. اعتراف نمی کنند که مردم از برکت «ساختار بیمار» حکومت «تقیسماتی و ائتلافی» در طی ده سال، توان ایستادن روی پا را به تدریج از دست داده اند. یکی شلاق لفظی به جان «خارجی ها» بلند می کند و دیگری، بالای رفقای سابق خود که باعث اخراج این ها از هسته قدرت شده اند، دندان می ساید. گزارش هایی می رسد که حلقه های استخباراتی با درک «بازی باخته شده» اپوزیسیون خشمگین و دستپاچه می خواهند دست شان را تا لب دریای قدرت و وعده های «خیالی» ببرند و تشنه برگردانند.

دردوراهی انتخاب سختی گیرمانده اند و قصد دارند هر چه زود تر پای «مردم» را به معرکه وارد کنند. طالبان هرگز این جماعت را در نقش همتای مذاکره کننده و حریف سیاسی تحویل نمی گیرد. تا جایی که اطلاعات می رسانند، مأموریت «اپوزیسیون» از نظر بازیگران بین المللی، اختتام یافته است. جامعه جهانی شرایطی را تسهیل می کند که هر چه زود تر از صحنه بیرون بروند. مردمی که این ها به نام شان هیاهو راه می اندازند، نسبت به آن ها مشکوک و بی اعتماد اند. مگر اپوزیسیون راهی دیگری ندارد؛ جز آن که به تقسیم قدرت دولتی عنوان «تغییر» بچسباند و به عنوان نسخه نجات به گوش مردم تبلیغ کنند. مردم علی رغم آن همه مردم گریزی ها و جفاکاری های سلسله داران قدرت، درین ده سال از نظر دیدگاه، جایگاه اقتصادی و اجتماعی و شرایط کاروبار، هرکس به توان خویش، در لایه های مختلف روابط اقتصادی و اجتماعی جا به جا شده اند و از جا کندن شان هم با این چنین سخن پراکنی های تکراری، آسان نیست. نتیجه کلی این است:

یک: با توجه به پروسه موجود در سطح داخلی و مراجع بین المللی، خطر حذف قهری سرقافله های اپوزیسیون بیش از هر زمان دیگر جدی است.

دو: چانس انصراف داوطلبانه و مسالمت آمیز را هنوز در اختیار دارند و می توانند به نفع یک محور جدید متشکل از سیاستیون جوان سالم اندیش و از نظر اقتصادی و نقض حقوق بشر - بی پرونده - از خیربازی های بی حاصل بعدی بگذرند.

سه: برای شروع یک جنگ جدید بر ضد طالبان و جامعه بین المللی دست و آستین برزنند و روانه کوه ها شوند. ازین جماعت، پا نهادن در سنگلاخ مبارزه که هیچ کسی از فرجام آن مطلع نیست، بعید است.

چهار: نکته اساسی این که مردم سمت و سوی منافع خویش را زیرکانه تشخیص می دهند و نخستین سوالی که به ذهن شان می گذرد این است که همین زندگی نیمه آرام خود را چرا به خاطر کسانی ضایع کنیم که خیرشان به کسی نرسیده است؟ پنج: پشتوانه مالی کدام کشورهاست؟ عقبگاه جنگجویان احتمالی کجاست؟ هیچ کسی قادر نیست از مسعود- آن چریک آبدیده که ایمانش را در بدل هیچ وسوسه مادی و دنیایی به حراج نگذاشت- تقلید کند.

روسیه از جنگ احتمالی «اپوزیسیون» حمایت نمی کند. سود آن کشور در همسویی با امریکاست. برای هند بس دشوار است که باریک طرفه جنگ را بردوش بکشد. سودی که هند از اشتراک در جنگ به نفع «اپوزیسیون» نصیب می شود چیست؟ هند بدون استشاره امریکا، هرگز در جنگ جدید داخل نمی شود. هند در عطش دستیابی به انرژی می سوزد و «اپوزیسیون» خودش چی دارد که اضافه اش را به هند ببخشد!؟

درین میان اکثر «اپوزیسیون» روی کمک های جنگی و مالی ایران حساب می کنند که خود از نظر تاریخی بربل پرتگاه نابودی ایستاده است. اما یک روی سکه را می بینند. رخ دیگر سکه، دیپلماسی پنهان و جهانی ایران است که فقط و فقط در قالب «منافع ایران» تعریف شده است. دریک چنین دیپلماسی همه چیز «رواست». حتی فرزند خود را باج می دهند تا چه رسد به «آقایان».

جلوه دیگر دیپلماسی ایران این است که در دادوستد های سری، با سرعت بده و بستان می کند. چیزی را به طرف عرضه می کند تا چیز دیگری را در ازای آن به دست بیاورد. معامله بر سر استاد شهید عبدالعلی مزاری، مصداق این گفته است. اگر خوب نگاه کنیم، ایران، «اپوزیسیون» و «دوستان افغان» خود را قبلاً روی میز معامله گذاشته است. مثالش، تأسیس دفتر سیاسی طالبان در تهران است که مدت ها قبل از رسانه بی شدن مذاکره امریکا و طالبان در قطر، تحقق یافته بود.

شش: مردم را از وحشت طالبی می ترسانند. نخست باید گفت که طالب هرگز به شیوه کلاسیک چانس رسیدن به قدرت دوباره را ندارد. نه خود شان به شیوه دیروز علاقه دارند، نه شرایط اجتماعی به نفع شان است و نه هم جامعه جهانی به چنین چیزی راضی است. خوب حالا که مردم را از شلاق و ظلم طالب می ترسانند؛ مردم به حرف شان باور نمی کنند. مردم خود شاهد خباثت ها و تجاوزات قوماندان ها، افراد متنفذ وابسته به «بزرگان مرکز» و کسانی که به حیث آنتن های قدرت مرکزی در محلات بالای مردم سواری می دهند، هستند. همان وحشتی را که ممکن است طالب بالای مردم بیاورد، بدتر از آن به وسیله طرفداران و وابسته های همین آقایان بالای شان اعمال می شود. تحقیقات نشان داده که فقط همین مردم اند که بالای دختر، پسر، زن، زمین و جایداد مردم تجاوز می کنند. مگر طالب کاری بدتر ازین خواهد کرد؟

بیست و هشت دلو - 1390

میوه جلسه سران در اسلام آباد در رسید اسلام آباد

رزمایش دیپلماتیک با حضور سه رئیس جمهور از سه کشور همسایه در اسلام آباد در حالی پایان یافت که دو رئیس جمهور مهمان، با دست های خالی یکی به سوی تهران و دومی به سوی کابل پرواز کرد.

احمدی نژاد که کشورش در تنگنای تاریخی انزوا، محاصره و تهدید های عربان گیر مانده است، قصد داشت از جلسه اسلام آباد برای برون فگنی های شعاری خویش استفاده برد؛ چنان که صرفاً بر سبیل عادت، علیه جامعه بین المللی حرفی زد و رفت. مفاد احتمالی و حتی تبلیغاتی جلسه قبلاً از سوی کاخ سفید پیش خرید شده بود و اعلام اعطای دوا عشریه چهار میلیارد دلار از امریکا به پاکستان و شروع تدارکات هوایی ناتو از فضای پاکستان در میدان جنگ افغانستان نمونه های بارز آن بوده اند.

اما جولانگری های ظریف سران اسلام آباد در صحنه پیام دهی و پیام گیری های دیپلماتیک را هنوز هم پایانی نخواهد بود. تازه، شروع مرحله جدید نمایش های سیاسی است. انتظار و محاسبه بی که سران پاکستان در یک چنین برهه حساس سیاسی و امنیتی حاکم در منطقه، از نشست اسلام آباد داشتند، به راحتی بر آورده شد. نقش سرگرم کننده پاکستان در گرما گرم کشمکش عیان و پنهان بین تهران- واشنگتن و کابل و واشنگتن، باز هم محوری بود و افاده دیپلماتیک گفتمان تشریفاتی سران سه کشور عنوانی کاخ سفید این بود که پاکستان می تواند در بدترین حالات، بحران منطقه بی را به نفع مشترکات و واشنگتن و اسلام آباد مدیریت کند و موقعیت خود را به مثابه مرکز اعتماد سیاسی در منازعات آسیایی مجدداً به اثبات برساند.

سوغات سفر رئیس جمهور افغانستان باز هم تکرار نرم پیام قبلی نظامیان از زبان سران ملکی بود: اتحاد و همدلی طالبان، تیم کابل و اسلام آباد مساوی به بازگشت صلح در افغانستان. به رئیس جمهور اطمینان داده شد که گهواره جناب طالبان و حقانی و حزب اسلامی، همچنان «برادران انصار» است و هرگاه مایل باشد؛ در پایتخت پاکستان با آنان می تواند گفت و گو و درد دل کند. درین مذاکرات حتی محور ریاض به تاق نسیان نهاده شد و نتیجه گیری آن بود که همه چیز می تواند در پاکستان حل شود.

طرف مقابل درک می کند که یگانه مسیر ارتباط کابل با جامعه بین المللی، چنگ زدن به ریسمان اتحاد با اسلام آباد است و دایره طالبانیزم از پنجاب تا کوئته و از کوئته تا وزیرستان در همان سرزمین کامل می شود.

سکوت و واشنگتن، نتیجه گیری اطمینان آمیز قبل از وقت بود که از نظر زمانی، فرصت بیشتری را فراهم می آورد تا مذاکرات در قطر به نخستین نتایج دندان بگیر نزدیک شود. تصور مذاکرات در قطر بدون نقش اجرایی و هم آهنگی پاکستان، قبل از آن که عوام گرایی سیاسی باشد، از نظر تاریخی یک خبط نا بخشودنی است.

درواپسین نمایش رسانه بی رهبران مثلث منطقه، اوقات تلخی و عصبیت آشکار دکتر احمد نژاد رئیس جمهور ایران قابل درک بود که از ضیافت اسلام آباد به کمترین حد انتظار خویش طرفی نبسته و در عوض، با حضور خود به دپلوماسی پولساز پاکستان در برابر غرب، جان تازه بخشیده بود.

پایان دیدار سران منطقه در پاکستان، پایان امیدهای تیم کابل برای پیوستن به امواج پنهان دپلوماسی اعصاب خردکن در قطر نخواهد بود. دست آورد در حد وعده برای رئیس جمهور افغانستان باز هم این بود که برای برون شدن از انزوا و نفس تازه کردن از رهگذر بازی های سیاسی، می تواند روی اسلام آباد حساب کند. طوری که خانم حنار بانی گفته بود: مسیر صلح و ثبات از کابل عبور می کند؛ از نظر عملی نشان داده شد که کاروان صلح و امید به برقراری آرامش در افغانستان و مشارکت در پروژه قطر، از اسلام آباد عبور می کند!

وضع به گونه بی جریان یافته است که تیم کابل راهی جز، پیروی از اسلام آباد ندارد. پل اعتماد میان کابل و واشنگتن لرزان و شکننده است و هرگز به حالت اولیه بر نخواهد گشت. سرمایه گذاری

ایرانی در میان نیمه تشکیلات حکومت کابل با شدتی بیشتر از گذشته ادامه خواهد داشت. در حال حاضر ازین سوی تونل، روشنائی چندانی در آن سوی تونل مناسبات و حوادث به چشم نمی خورد.

بیست و نهم دلو - 1390

سایه روشن های تماس های پنهان

پاکستان با برقراری پل سه گوش به سوی کابل، طالبان و واشنگتن، در تلاش رسیدن به موقعیت «محور» است.

گزارش ها و اطلاعات از منابع «خاص» در سطح منطقه می رسانند که بالای پروژه «تغییر اجتناب ناپذیر» در رهبری سیاسی افغانستان در محافل داخلی و بین المللی ادامه دارد. در حالی که تماس ها و مشورت های پیچیده بی درین زمینه در جریان است، فعالان داخلی و ناظر در مسایل، نسبت به این موضوع که اگر درین گیرودار، ابتکار طرح و تطبیق تحولات باز هم در دست پاکستان بیفتد، هشدار می دهند. چون لابی های پاکستان در صحنه حضور دارند، و آدرس های مشخص به نمایندگی از تیم های «جایگزین» افغان با چالش های نگرانی کننده بی مواجه هستند.

این در حالی است که شاخه ملامعرتحریک طالبان، با دورزدن اختیارات انحصاری پاکستان، خود را با نهاد های عملیاتی واشنگتن پیوند زده اند. نمایندگان طالب در قطر، بخشی از هویت حضوری و جنگی طالبان است و بدنه سنگین انتحاری ها و تولیدگاه های افراطیون، هنوز تحت نظر آی، اس، آی باقی مانده اند. عقبه طالب که معمولاً مناطق جنوب و شرق متصل به پاکستان بوده، در صورت ادامه رویارویی، ساحه حیاتی آنان آسیب پذیر خواهد شد. نزدیکی دوباره امریکا و پاکستان بی تردید تعاملات را به زیان منافع افغانستان شکل خواهد داد. اطلاعات حاکی اند که پاکستان برای احراز صلاحیت در پروسه تسریع روند تحول به هدف شکستن بن بست کنونی در حوزه افغانستان با دادن امتیازهای چشمگیر به جامعه بین المللی، پیوسته جای پای خود را در روند تحول محکم می کند. گروه طالبان تحت رهبری ملامعرتحریک در مذاکرات قطر تحت فشار سختی قرار دارد و حتی گفته می شود که تماس نمایندگان شان با بیرون قطع شده است.

این عملیه در شرایطی جریان دارد که حکومت افغانستان و گروه های شبه دولتی موسوم به «اپوزیسیون» اکنون چوب سیاست های غفلت آمیز گذشته خود را می خورند و در حاشیه رفته اند. تیم های جایگزین احتمالی که گمان می رود در ساختار حکومت آینده (که هنوز به درستی تعریف نشده) در نقش پایه های اساسی حکومت و دولت ظاهر شوند، از تشخیص و انسجام قایم و شفاف برخوردار نیستند. این خطر وجود دارد که نا هم آهنگی در جوشکاری تیم های جایگزین، سبب حفظ وضع موجود شود.

در سطح منطقه و افغانستان نسبت به این پروسه، مقاومت ها و دسایسی آغاز شده است که می تواند در مراحل حساس گفت و گوها، کلیه محاسبات را به نقطه صفر برگردانده و شیبورجنگ به گونه بی دردناک به صدا در آورده شود.

نزدیکی دولت و «اپوزیسیون» با پاکستان درین شرایط که خیلی حساس پنداشته می شود، می تواند اوضاع را نسبت به گذشته پیچیده تر کند. پاکستان در سه مسیر، «قطر»، «کابل» و «واشنگتن»، پل ارتباط برقرار کرده است که در غیاب حکومت کابل و گروه های «جهادی» عملاً به نمایندگی از آنان در قطر و در تماس ها با امریکایی ها وارد صحنه گشته است.

تشریفات خانم حنا ربانی و سخنان منعطف و عمیقاً سنجیده شده ایشان عنوانی رئیس جمهور و برخی سران «اپوزیسیون» تا اندازه‌ی بی‌که منافع پاکستان ایجاب می‌کرد، تأثیری مثبت برجا گذاشته است.

وی در تماس‌های کابل به طرف‌های میزبان «اظمینان» داده است که پاکستان بدون مشارکت حکومت کابل، گروه‌های مجاهدین و کشتورهای دارای منافع در منطقه، درباره‌ی مدیریت بحران در پی «مذاکرات صلح طالبان با امریکا» در قطر به طوریکه جانبه عمل نخواهد کرد. اما ظرف دوازده ساعت گذشته، ناگهان پل اطلاعاتی به سوی کابل و «اپوزیسیون» ترک برداشته و باب تازه‌ی در روابط و اشنگتن و اسلام آباد مفتوح شده است که نتیجه‌اش، عمیق تر شدن انزوای تیم کابل و «اپوزیسیون» می‌تواند باشد. رسمیت یافتن پرواز هواپیماهای مرگ آفرین بی‌سرنشین در آسمان پاکستان و شروع کمک‌های میلیارد دلاری به ارتش پاکستان، مصداق این گفته است. در مرحله‌ی جدید روابط، این آغاز کار است.

حکومت افغانستان و «اپوزیسیون» در شرایطی که تحلیل اوضاع دشوار شده است، دلجویی‌های استخباراتی پاکستان را کم و بیش به نفع خود تعبیر کرده‌اند و آن را «فصل جدید در روابط اسلام آباد با کابل» نام نهاده‌اند.

هر تغییر در آب و هوای سیاست می‌تواند «فصل جدید» حساب شود. دست کم سی سال تجربه، باید مردم افغانستان را نسبت به نیت پاکستان نسبت به کشور ما، آزموده ساخته باشد. تجربه، این را بارها نشان داده که رهبران «تنظیم‌ها» از فرط غلتیدن در تله‌های معامله، به شکار منافع کوتاه مدت عادت کرده‌اند.

حنا ربانی حامل پیام صریح‌آی، اس‌آی و ارتش پاکستان بود و حکومت «ملکی» اسلام آباد درین ماجراها عددی هم حساب نمی‌شود.

اما و اشنگتن چه گونه پس از یک دوره رابطه‌ی سرشار از اوقات تلخی با پاکستان، ناگاه دوباره سربوچی سخاوورزی میلیاردی را باز کرده است؟ فلسفه‌ی گشایش در روابط دوطرف در یک چنین اوضاعی که قفل بزرگ معضله‌ی افغانستان ظاهراً بدون کلید باقی مانده است، چه می‌تواند باشد؟ به نظر می‌رسد که در تعاملات پیش‌رو، طوری نشان داده می‌شود که سه کاپی کلید اصلی برای آوردن «تغییر اجتناب‌ناپذیر» در حوزه‌ی افغانستان تا سال 2014، وجود دارد که یکی در جیب پاکستان، دومی در مشت طالبان و «شاه کلید» حل‌نهایی درواشنگتن نگهداری می‌شود. در چانه زنی‌های جاری، نقش حکومت کابل و گروه‌های «اپوزیسیون» که خود را «طرف اصلی جنگ با طالبان» احساس می‌کنند، تعیین‌کننده نیست؛ در عوض، ابتکار به جای دیگری منتقل شده است. در ده سال، طرف اصلی جنگ، ناتو امریکا و ارتش اختلاطی نوتاسیس در افغانستان بوده است. اما درین که خمیرمایه‌ی اصلی هدف‌گیری طالبان، فقط «تنظیم»‌های جهادی است، هیچ تردیدی نیست.

جانب پاکستان در نشست‌های پس‌پرده، نشان می‌دهد که صلاحیت نمایندگی از تیم کابل و گروه‌های مجاهدین را در معامله با امریکا در اختیار خود دارد. به نظر می‌رسد که امریکا نسبت به این موضع پاکستان که بار دیگر حاضر شده است که به طور مسئولانه در جمع کردن گلیم معضل چند جانبه با امریکا در بستر افغانستان همکاری کند، خرسند هستند.

ریشه‌ی خرسندی امریکا (یا بهتر است گفته شود، تغییر دیدگاه) امریکا آن است که تجارب و نتیجه‌گیری‌های ده ساله از نحوه‌ی اداره و مدیریت تیم کابل و «اپوزیسیون» نسبت به امر «نظام سازی»، ایجاد اداره «سالم» و احترام به قوانین نافذ در افغانستان را در جیب خود دارد و مانند گذشته در خلاء شناخت گام نمی‌زند.

پاکستان بار دیگر در نقش «کشور محور» در مقابله با تنش فراگیر افغانستان احراز حیثیت می کند و طبق محاسبات سران اسلام آباد، «شاه کلید» حل و یا مدیریت معضل نه درواشنگتن، بل در کف دست آی، اس، آی است. پاکستان از روی تجارب کهنه و بار بار آزموده اش نتیجه گرفته است که با این کلید، صندوقچه خواست های عمدتاً «شخصی و محلی» رهبران اپوزیسیون و همچنان «سردخل» گلین تیم حاکم نیز به آسانی گشوده می شود؛ اما این را هم درک می کند که این مسایل، در غیاب مردم افغانستان صورت می گیرد.

دربازی منطقه یی نیز، استفاده از قطعه برنده پاکستان و کلیدی که در دست دارد، «جعبه سیاه» منافع ایران نیز باز می شود و این همه در افاق های بسته انجام می گیرد. به همین علت ایران در خصوص پروژه قطر دست از سیاه نمایی برداشته و به سکوت انتظار آمیز روی آورده است. روشن است که خبرهایی در راه است.

درک این واقعیت که نقطه ثقل دولت و اپوزیسیون در چنین شرایطی که زمان و فرصت ها تا حد زیادی از دست رفته، دقیقاً نامعلوم و دستخوش نوسان است؛ با قید محتاطانه این احتمال که ممکن است آنتن دیپلماتی امریکا بر فراز اپوزیسیون به هدف یک «خانه تکانی» فصلی، فعال خواهد بود.

سی دلو- 1390

انسان زمانی در کار سیاست به آسانی فریب می خورد که تصور می کند دیگران را فریب داده است. (ژول سیمون)

برنامه پنهان کرزی، مارشال فهیم و یونس قانونی

نیوزترک هندوستان، دلی تلگراف و روزنامه اندیپندنت به استناد یک گزارش اطلاعاتی غرب افشا کرده اند که حامد کرزی به طور مخفیانه برای باقی ماندن در قدرت پس از سال 2014 که دوره ریاست جمهوری اش خاتمه می یابد، برنامه ریزی می کند.

این خبررسانی های بین المللی به نقل از گزارش منتشره سرویس اطلاعات خارجی آلمان - بی ان ای- ادعا کرده اند که آقای کرزی به پیروی از عملکرد ولادیمیر پوتین نخست وزیر روسیه، قصد دارد برای سومین بار در قدرت باقی بماند.

در گزارش ها قید شده که این راز مهم حدود دو ماه قبل از زبان برخی متحدان رئیس جمهور افغانستان افشا شده است و درین باره اسنادی در اختیار سرویس اطلاعاتی آلمان قرار دارد.

بربنیاد گزارش های بین المللی، آقای کرزی با استناد به فیصله های لویه جرگه «مشورتی» اخیر به این باور است که برای تمدید قدرت برای بار سوم پس از سال 2014 می تواند برخی مواد قانون اساسی را تغییر و یا تعدیل کند. کرزی می خواهد در شرایطی که نیروهای غربی از افغانستان خارج می شوند، مطابق به طراحی تیم خودش، سرنوشت سیاسی ویژه یی را در افغانستان رقم بزند.

در گزارش ها قید شده که کرزی برای اجرای طرح خود، می خواهد با تغییر ماده قانون اساسی، پست نخست وزیری را ایجاد کند که این مسأله هم در داخل و هم در سطح بین المللی غیر قابل قبول است.

بنا به گزارش اطلاعاتی غربی این موضوع در حالی فاش شده که جامعه جهانی تصمیم دارد پس از عقب نشینی از افغانستان کمک ده میلیارد دلاری را برای توسعه و حمایت از افغانستان اختصاص دهد.

مجموعه گزارش ها حاکی اند که حامد کرزی در مشورت با سه چهره ارشد سیاسی مانند مارشال فهیم، محمدیونس قانونی و عطا محمد نور قصد دارد تا به نفع تیم متحد خودش پس از سال 2014 قدرت را بیمه کند.

او هم مثل ولادیمیر پوتین در صدد یافتن یک شریک قدرت است که پس از سال 2014 در نقش رئیس جمهور، مانند یک دست نشانده خودش وارد صحنه شود و خودش به حیث نخست وزیر صاحب صلاحیت در صحنه قدرت حضور داشته باشد. چنان که پوتین در یک معامله دو مرتبه یی با مدودوف، اخیراً بار دیگر نقش خود را با وی معاوضه کرده است. برای رسیدن به این هدف بنا به گزارش اطلاعاتی غرب، کرزی تلاش دارد قانون اساسی را برای ایجاد یک حکومت مادام العمر تغییر دهد و آینده افغانستان را بعد از خروج ناتو در اختیار تیم خودش دایمی کند.

این در حالی است که سران غربی در آستانه برگزاری کنفرانس بن درباره امکاناتی صحبت کرده بودند که چه گونه ممکن خواهد بود تا دو سال باقیمانده از دوره دوم ریاست جمهوری کرزی را حذف کنند. اما دقیقاً معلوم نیست که صحبت های انجام شده در آینده دنبال خواهد شد یا این که بنا به دلایلی از ادامه این مسأله انصراف صورت خواهد گرفت.

در گزارش اطلاعاتی غربی آمده است که درین معامله پنهان، نخستین انتخاب به عنوان رئیس جمهور آینده، پروفیسور استاد ربانی در نظر گرفته شده بود. اکنون بعد از ترور پروفیسور ربانی اشخاص بالقوه دیگری مطرح اند. شاملان این برنامه فرماندهان مهم از جمله مارشال فهیم، یونس قانونی و عطا محمد نور هستند.

عطا محمد نور واضحاً تمایل به بازگشت به سیاست محور در کابل دارد.

سرویس اطلاعاتی همچنان مدعی است که محمد یونس قانونی اول نسبت به پیشنهاد کرزی مشکوک بود و معتقد بود که این برنامه چیزی بیش از بازی با قطعه «ائتلاف شمال» نیست اما حالا فکرش عوض شده است. مارشال فهیم درین باره با متحدان تنظیمی خویش به فیصله هایی دست یافته است.

اما جاوید لودین به مقامات غربی گفته است: یقین دارم که او (حامد کرزی) بعد از اتمام دوره دوم بازنشسته خواهد شد.

ویلیام هیگ وزیر خارجه انگلیس گفته است که کرزی وعده کرده که پس از ختم دوره از قدرت کنار می رود. لطفا فرصت بدهید که به وعده اش عمل کند. هیلاری کلنتن تاکید کرده است که انتخابات آینده افغانستان فراگیر و سالم خواهد بود و انتقال قدرت به شکل مسالمت آمیز صورت خواهد گرفت.

مجموعه سوم

نهم حوت - 1390

همیشه یک کلاه مخصوص جنگ به خاطر مذهب، از جا رختی بازیگران استراتیژیک آویخته بوده؛ هرگاه لازم افتاده، کلاه را به سر افغان ها گذاشته اند.

تحریک طالبان در مأموریت دوم

مقدمات ایجاد تحریک طالبان به زمان قبل از خروج شوروی از افغانستان در 22 دلو 1367 برمی گردد. در محافل بین المللی که بار اصلی مصارف جهاد بر ضد شوروی را به دوش کشیده بودند، این سوال مدت ها قبل مطرح بود که جای خالی شوروی را چه نیرویی پر خواهد کرد؟ وقتی نخستین نشانه های در جازدگی و پشیمانی شوروی از تجاوز به افغانستان آشکار شد، پروژه سازی برای دوران پس از شوروی، آغاز گشته بود. پدید آبی طالبان یکی از پاسخ ها به همین سوال بود. در عین حال، این به معنای پایان مأموریت جنگی «تنظیم» های جهادی نیز بود. از نظر پاکستان، امریکا، انگلیس و عربستان، قرار نبود، تنظیم هایی که وظیفه جنگ را انجام داده بودند، بعد از خروج شوروی، مأمور سیاست گذاری در افغانستان هم باشند. اتفاقاتی نظیر برهم زدن پلان پنج فقره بی ملل متحد برای تشکیل یک حکومت بی طرف و ورود کشور های ایران، روسیه و هند به صحنه کشمکش، از آغاز ماجرا برای آنان قابل درک بود. اقدامات کشورهای روسیه، ایران و هند و رهبران تنظیم ها در برابر این پلان پیش بینی شده بود. بنابراین، کار روی نظم و نسق «لشکر خدا» تقریباً از سال های شصت خورشیدی شروع شده بود. این گروه به گونه بی طراحی شده بود که از نظر عملیاتی کردن مأموریت خود، کاملاً تابع شرایط عینی و ذهنی باشد. چون جنگ ذاتی میان گروه های جهادی امری حتمی پنداشته می شد، مطمئن بودند که شرایط عینی و لازم نیز برای حرکت طالبان خود به خود فراهم می شود که چنین هم شد. هیچ یک از رهبران «تنظیم ها» نسبت به این که طالبان بدیل آن ها خواهد بود، باورمند نبودند. آن ها سرگرم جنگ قدرت بدون برنده با یکدیگر بودند. استاد ربانی می گفت: طالبان حرکت خودجوش است. برخی دیگر از سران جهادی، آن ها را فرشته گان نجات لقب دادند. اولین گروهی که چوب طالبان را در نخستین مصاف ها در قندهار خورد و دیگر از زمین بلند نشد، حزب اسلامی بود. پاکستان از حزب اسلامی در جنگ های کابل قطع امید کرده بود. امریکا از خنثی شدن پلان پنج فقره بی ملل متحد به همکاری روسیه، پاکستان و ائتلاف مثلث (دوستم، احمدشاه مسعود عبدالعلی مزاری) در آخرین هفته های سقوط دولت دکتر نجیب الله، سرخورده شده و در جستجوی راهی بود که چه گونه جای خالی شوروی را در منطقه حساس افغانستان پر کند. برداشتن نخستین گام عملی در مسیر پیشروی های استراتیژیک در آسیا، برای امریکا و پاکستان (دو شریک متحد) که در انتظار فراهم شدن فرصت مساعد بودند، یک «ضرورت زمان» بود.

پروژه امریکا، پاکستان و عربستان در سال های نود به نفع ایران، هند و روسیه نبود. در حالی که صدای شکستن استخوان های اصل همزیستی، ثبات قومی و دستگاه های زیر ساختی در افغانستان شنیده می شد، طالبان با انگیزه قدرتمند بازگشت به آرامش به مثابه تجسم امیدهای بریاد رفته مردم به صلح و خاتمه دهی به تجاوز و بیداد سالاری، وارد صحنه شدند.

طالبان در آن زمان، با اتکا به خواست اکثریت مردم قریه به قریه و شهر به شهر از موانع گذشتند. در صحنه داخلی، کدام حکمت خارق العاده بی درکار نبود. اسلحه تنظیم ها بهتر از اسلحه طالب بود. مردم از بیداد سالاری «تنظیم ها» به هر عامل تغییر دهنده، روی خوش نشان می دادند و در بدترین حالت، موقف بی تفاوتی اختیار می کردند. عامل تعیین کننده، انگیزه مهیب عملیاتی فدائینی بود که در نقش ناجی ظاهر شده بودند. از نظر ابعاد داخلی قضیه، هدف را می دانستند مگر از نگاه عامل خارجی، بی خبر بودند از این که برای تطبیق یک پروژه استراتژیک به معرکه وارد گشته اند.

حالا هم دقیقاً همان معادله در جریان افتاده است.

تشکیلات تنظیم ها مثل دهه قبل از درون ضعیف شده و بر سردستیابی به زمین و مال و مقام، منفور خلق اند و از نظر انگیزه، خلع گشته اند و باز هم به خیال گذشته تحکم نشان می دهند که، راه سنگر های قبلی را در پیش می گیرند. اما فرصت های تاریخی به هدر رفته و از مثلث حمایت منطقه بی، دست کم دو تای آن (روسیه و هند) به سوی شان دست تکان نمی دهند. در مرحله اول، مقاومت تنظیم ها بر پایه «ترس مردم از نسل کشی» و قدرت رزمایشی فرمانده احمدشاه مسعود شکل گرفت؛ ورنه، مردم باور خود را نسبت به همه چیز از دست داده و در ماشین تنظیم های رقیب کوفته شده بودند. از سوی دیگر، کمک های سه کشور منطقه که از پروژه طالبان ترس داشتند؛ برخلاف آن چه تصور می شود، حرکت پروژه را با توقف یا بن بست، روبه رو نکرد؛ بلکه در حساس ترین شرایط، راه را از نظر ذهنی و عینی برای پیاده شدن ارتش های بین المللی در منطقه باز کرد.

با این اوصاف، می توان گفت که مأموریت نخست طالبان در ختم دهه نود، هر چند به بهای شکستن و عقب کشی موقتی آن ها از صحنه تمام شد، در عین حالی که یک مأموریت موفق بود؛ به حال نیمه رها شد. علامت پیروزی فاز اول پروژه، تحقق حضور جامعه جهانی در افغانستان بود؛ نشانه ناکامی پروژه، باقی ماندن «تنظیم ها» و فرماندهان نظامی بر سر قدرت حکومت بود. معامله بی که با ایران، روسیه و هند صورت گرفته بود؛ ایجاب می کرد که تنظیم ها، تا رسیدن فصل دوم نظام سازی در افغانستان و استقرار دیده بان های استراتژیک جهانی، بر سر کار باشند. طالبان شکست نخوردند؛ از نظر الزامات استراتژیک منطقه و جهان، تا «امرثانی» در موقعیتی نگاه داشته شدند که باز هم نوبت به شرایط مساعد برای گذار فرا برسد. حالا چنین شرایطی فراهم شده است.

دهم حوت- 1390

شکست، دایه غرور است. ویکتور هوگو

غرور افغانی چه است؟

افراد وابسته به تیم حاکم می گویند که پایبندی حکومت به «شرایط لویه جرگه مشورتی» در برابر امریکا بیانگر این نکته است که «افغان ها غرور دارند.»
وقتی امریکاییان، یک دسته از افغان های «نظافتچی»، «شاگردان هتل های امریکایی» و جیره خواران اداره های «سوسیال» در کشور های غربی را بر سر نوشت سوار کردند، به راستی که غرور های کاذب در ادبیات سیاسی مملکت تولد شد و «افغان های با غرور» هرگز دم از

غرور نزدند از یکدیگر سوال نکردند که به پاس کدام خدمات، کدام شاهکاری و جان نثاری، یک شبه به حاکمان سیاسی در کابل مبدل شدند؟ غرور این آقایان را در آن زمان یخ زده بود. حالا چه گونه این جماعت پس از ده سال پول اندوزی، فساد سالاری، خویشخوری، انحصار، باند بازی، از بازار گرم خرید و فروش کرسی های دولتی سربر آورده و در برابر غرب و امریکا «غرور» پیدا کرده است؟

پیشانی این غرور ساخته گی به زودی به سنگ واقعیت های تلخ کوبیده می شود.

برخی حلقات می گویند که اگر «تفاوت دیدگاه ها حل نشود تعهدات و بستن پیمان ها از راه زور معنی نخواهد داشت.» این تفاوت دیدگاه نیست. تصادم منابع یک اقلیت غیرمسئول با منافع درازمدت افغانستان است. رویداد های آینده نشان خواهد داد که سنگ اندازی کوتاه نگران در برابر زور - از زوایای مختلف - به تراژدی برای خود شان مبدل شدنی است. زور، تنها با تفنگ تعریف نمی شود.

شرط های سه گانه حکومت در برابر موضوع مشارکت استراتژیک با امریکا، جنبه «کوتاه مدت» دارند؛ حال آن که موضوع مورد بحث دارای «اهمیت درازمدت و استراتژیک» برای افغانستان است. انحصارگران که به ادامه این وضعیت اسفبار منافع خود را تأمین شده احساس می کنند، درخفا به اختلافات و خیزش های عوام علیه خارجی ها دامن می زنند. تمامی شبکه های جاسوسی ایران و پاکستان آن ها را درین کار خطرناک پوشش می دهند.

چنین اقدامات، از دید هیچ کس پنهان نمی ماند و بی جواب هم نخواهد ماند. امروز زندان های افغانستان به مرکز فساد، بچه بازی، پودر فروشی، ستادسازماندهی آدم ربایی ها و نقشه پردازی های تروریستی تبدیل شده است. تروریست ها عملاً در زندان ها سلطنت برپا کرده اند و از سوی حلقات حکومتی هیچ مزاحمتی متوجه آن ها نیست. رژیم که زندان مرکزی اش دو سال تمام در سیطره مستقل تروریست ها و مافیا قرار داشت؛ روی چه صلاحیت و ضمانتی ادعا دارد که زندان بگرام را هم در اختیار خود می گیرد؟

با گرفتن زندان بگرام، کدام مشکل اجتماعی، امنیتی، اقتصادی ناشی از فساد سالاری حل می شود؟ معلوم است که استفاده ایزاری از زندان به هدف امتیازگیری برای بقای قدرت بهره برداری می شود. امروز یک فرد عادی روی خیابان هم می تواند درک کند که اگر عملیات شبانه نیروهای خارجی قطع شود، ظرف یک ماه، حاکمیت دولتی در ولایات یکی پی دیگری برابر سیل طالبان مضمحل می شوند. همین تیم حاکم از خیرات عملیات شبانه روی پا ایستاده است.

گروهی که به «منافع ملی» در عمل شاشیده است، و کشور را قدم به قدم به قهقرا و جنگ تازه حرکت می دهد، تعریف معیوب از منافع ملی را بیش ازین نمی تواند به هدف ارضای اهداف شخصی خویش ادامه دهد. زمان فرصت نمی دهد.

دهم حوت- 1390

توهمی که بار دیگر در خلعت توهم ظاهر می شود.

مقدرات جنگ و جهاد در افغانستان این است که در پرده های آخر، با تراژدی پیوند می خورد. یعنی «پابرنه ها» ی ایتارگر در دریای خون شنا می کنند تا به نقطه یی برسند که به جای تجسم زنده آرمان ها، کاریکاتور ها به سلطنت برسند.

ایستگاه نهایی فرآیند جاری قابل شناسایی نیست؛ مگر تحلیل حرکت جهانی و درهم ریزی مناسبات در داخل افغانستان این نکته را عیان می‌سازد که هدف اصلی، در دراز مدت، برچیدن بساط تمام «نیروهای جهادی» و «طالبی» است. طالبان تا حالا دوشخصه از خود ظاهر ساخته‌اند که در نیروهای ضد طالب به چشم نمی‌خورد: یکی نمونه‌ی انشعاب در حرکت‌شان دیده نشده و دوم، با هیچ گروه رقیب که با آن‌ها جنگیده‌اند، ائتلاف نکرده‌اند.

با توجه به مأموریت آسیایی آمریکا از شروع هزاره سوم، پروژه طالبان ناتمام باقی مانده است. این پروژه پس از ختم اقتدار «تنظیم‌ها» دگرسازی خواهد شد. پس از برچیدن «جهادیزم»، گندم نمناک طالبانیزم نیز در آسیاب مدیران جنگ استراتژیک در آسیاب عملیات استراتژیک ریخته خواهد شد.

جورج بوش پسر در آخرین روزهای فرار طالبان از کابل در اواخر سال 2001، از نیروهای ضد طالبان به عنوان «دوستان ما» یاد کرد و تاکید داشت که نباید از حواشی پایتخت به سوی مرکز قدرت پیشروی کنند. هم ایران و هم رهبران «مقاومت» با این فراخوان مخالفت داشتند. بازگشت «تنظیم‌ها» به قدرت، عملاً تقسیمات «تنظیمی» در عرصه دولت و حکومت را محقق ساخت. علی‌رغم حضور جامعه بین‌المللی و کارزار رسانه‌یی تحت نام دموکراسی، بازار آزاد حقوق زنان، حاکمیت قانون و... افغانستان از نظر اجندای فکری و نحوه مدیریت ملوک الطوائفی عملاً به دهه هفتاد خورشیدی پرتاب شد. چنان‌که مشاهده شد، نه تصویب قانون اساسی، نه شعارهای مردم سالاری و نظام سازی و نه تبلیغات رسانه‌یی، باعث نشد که قانون و نظم به کشور برگردد. تکرار اجندای گذشته تنظیم‌ها، آمریکا را با هشدار جدیدی رو به رو کرد. تلقین‌های دیپلماتیک پاکستان نیز اثری بس کارا برجا گذاشت و توافق دوجانبه برای پس انداز کردن نیروهای طالبان برای روز مبادا، به وجود آمد. علت ایجاد چنین مناسبات سردرگم و مشکوک، برای آن بود که باید تنظیم‌ها از درون بیوسند و زمینه انحلال آن‌ها مساعد شود که حالا علایم آن به مشاهده می‌رسد.

برخی به این باوراند که نگاه آمریکا به «جبهه متحد ضد طالبان» در واقع کاپی نگاه آی، اس، آی به این نیروها بوده است. اما پس منظر حوادث و پالیسی غرب نسبت نشان می‌دهد که قضیه برعکس است. نگاه سرد آمریکا و غرب به نیروهای ضد طالبان، ثمره پالیسی اصلی غرب نسبت به آن‌هاست اما تا حال خود این نیروها به این نکته عمیق نشده‌اند. این گروه‌ها طی بیست سال اخیر ثابت کرده‌اند که توانایی تأسیس یک حاکمیت همه‌پذیر در کشور را ندارند.

از عوامل درشت قدرت‌گیری مجدد طالبان، به هم ریخته‌سازمان دولت، حکومت و اقتصاد مبتلا به هرج و مرج در سال‌های اخیر است که مردم اقشار وسیع مردم را از دولت فاصله داده است. قومی سازی اداره و اقتصاد از سوی تنظیم‌های جهادی، فضا برای واکنش بالمثل را مساعد کرده است. شخصی سازی قدرت دولتی تحت نام «ملت» صرفاً به تنفر عمومی نسبت به چهره‌های حکومتی و رهبران پس پرده دامن زده است.

فساد سالاری سازمان یافته در چهارچوب حکومت و نهاد های خارج از حکومت، رواج خطرناک غارت و چپاول‌گری را به عادت تبدیل کرده است. دایره انحصار و حرص شخصی پیوسته در حال تنگ‌تر شدن است و قانون جایش را به عوامل ضد قانون داده است. مثال عمده، رسوایی جبران ناشده چور و چپاول دارایی‌های کابل بانک بود که پرده از اعمال جمعی از سران تنظیمی ویا وابستگان‌شان بر انداخت؛ بی آن‌که گام مؤثری برای حل قضیه برداشته شود.

قطعاً در محافل منطقه‌ی بی و غربی نتیجه‌گیری شده است که به وضع اسفناک موجود، جز با ابزار هول آور طالبان نمی‌توان خاتمه داد. در شرایطی که امریکا از هرگونه امکان دسترسی به تفاهم با تیم تنظیم‌ها و اقلیت فرتوت لانه گرفته در ارگ مایوس گردید، روی طرح‌های پاکستان توجه فزونتر به خرج داد. این در حالی بود که فصل تازه‌ی بی از رقابت کشورهای منطقه- ایران، پاکستان و روسیه بر سر دستیابی به اهرم فدائیان طالب در حوزه افغانستان در حال آغازیدن بود. پس، حق اولیت به امریکا می‌رسید که از اول ماجرا، در جنگ افغانستان سرمایه‌گذاری کرده بود.

یازدهم حوت- 1390

رقص جادویی ممکن‌ها در صحنه‌نا ممکن‌ها

آشتی میان تنظیم‌های جهادی و طالبان به اندازه آشتی میان گرگ و بره واقعی است.

پاکستان و امریکا بر سر دسترسی و کنترل بر طالب، به رقابتی سرسخت با نیت غیردوستانه مبدل شده‌اند. اما هر دو کشور با این نکته همسو اند که نخست باید کابل تغییر کند. انزوای ده ساله طالب به پایان رسیده است. باز هم فصل دگر سازی ساختاری در افغانستان و منطقه آغاز می‌شود.

طالبان تا حالا دو مشخصه از خود ظاهر ساخته‌اند که در نیروهای ضد طالب به چشم نمی‌خورد: یکی نمونه انشعاب در حرکت شان دیده نشده و دوم، با هیچ گروه رقیب که با آن‌ها جنگیده‌اند، ائتلاف نکرده‌اند. هنوز هم اجندای شان، ختم کردن مخالفان است.

وقتی شکست بخورند، به خودکشی یا تسلیم رضایت نمی‌دهند؛ بلکه مثل آب زیرزمین می‌روند و نا پدید می‌شوند. تا زمانی که دو باره قدرت نیافته‌اند، شاید به عادی‌ترین آدم‌ها تغییر شکل می‌دهند. عوامل داخلی که سبب شده دوباره بخت به سوی شان لبخند بزند، همه مجموعه مسایلی است که از برکت فساد، خیره سری تنظیم‌ها، ظلم و تجاوز قوماندان‌ها، باند بازی و غارت همه جانبه از حساب دارایی مردم و امکانات بیت المال، از بین رفتن مجازات خاطیان و قاتلان فراهم شده است. درین قهقرا سالاری، نقش جامعه بین المللی نیز برجسته است.

آشتی میان تنظیم‌های جهادی و طالبان به همان اندازه می‌تواند واقعی باشد که آشتی و برادری گرگ و بره. مهم نیست کدام جناح در نقش گرگ و کدام طرف در جایگاه بره است. تاریخ به خصوص در موضوع منازعه، دو بار تکرار می‌شود. گروه‌های «مجاهدین» در آستانه بالا گرفتن جنگ علیه دولت در محاصره افتاده نجیب، به جای «آشتی ملی» و گفت‌وگو سیاسی جنگ را ترجیح دادند. می‌گفتند ما با «روس‌ها» به مذاکره می‌نشینیم. با روس‌ها هم گفت‌وگو سیاسی راه افتاد و دامنه «فتح» گسترده شد. مجاهدین در کار سقوط دولت یک صدا شعار می‌دادند؛ زمانی که سرنگونی دولت محقق شد، یک صدایی به چندین صدایی تحول کرد و جبهه واحد به جبهات معاند علیه یکدیگرشان مبدل گردید.

حالا طالبان از بیستر پاکستان و همکاری امریکا و عربستان به ندای «مذاکره و مفاهمه» از سوی دولت کرزی و تنظیم‌ها که استاد ربانی را از سوی خود مأمور «صلح» با طالبان کرده بودند، لبیک نمی‌گویند. طالبان اکنون در موقعیت «مجاهدین» دپروز قرار گرفته‌اند. مجاهدین یک

صدا از «انقلاب اسلامی و دولت اسلامی» سخن می‌رانند. طالبان شعار برقراری «امارت اسلامی» را یک لحظه هم کنار نگذاشته‌اند. طالبان مانند مجاهدین می‌گویند که با امریکا-تجاوزگر اصلی- مذاکره می‌کنند و با «دست‌نشانده» های امریکا حرفی ندارند. آن‌ها گاهی با نمایندگان ملل متحد نیز دیدارهایی داشته‌اند. همان شعاری که مجاهدین در برابر دولت نجیب الله می‌دادند؛ طالبان در برابر حکومت کنونی عنوان می‌کند؛ حکومتی که گروه‌های مجاهدین، آن را خون بهای «مجاهدین» لقب داده‌اند.

مذاکرات رهبران مسکو به رهبری بوریس یلتسن در اواخر سال‌های شصت با هیأت مجاهدین به رهبری استاد ربانی فقید به اثر تلاش‌های پاکستان محقق شد؛ این بار نیز پاکستان زمینه ساز دیدار هیأت امریکا با سران طالبان است. پاکستان در گذشته اصرار برین داشت که مذاکرات مجاهدین با روسیه در دایره کنترل پاکستان باشد؛ این دوره نیز مذاکرات قطر از تیررس منافع اسلام آباد دور نیست و پاکستان، عنصر اصلی این معامله حساب می‌شود.

تا این مرحله، رستخیز سیاسی طالبان بدون پاکستان ناممکن بوده است. ازین پس، بازار رقابت گرم خواهد بود؛ اما کنار گذاشتن پاکستان ازین پروسه یک رویا یا فرضیه می‌تواند باشد نه واقعیت. حقایق نشان می‌دهند که طالبان، بیشتر از هر گروه دیگر، چوب بی صدای پاکستان را می‌خورند و از ناگزیری صدا بلند نمی‌کنند. هم‌اکنون حدود پنجاه تن از سران طالبان که از سوی استخبارات آن کشور به ضدیت با پاکستان مظنون‌اند، در بازداشتگاه‌های پاکستان به سر می‌برند.

پاکستان ترس ازین دارد که اتفاقی نیفتد تا طالبان-کارترین ابزار انتحار و فداییون- را از دست بدهند. طالبان ایستادگی دردناک و کم‌سابقه‌یی را در برابر ارتش‌های ناتو از خود نشان داده‌اند. آن‌ها اعتماد به نفس عجیبی را حاصل کرده‌اند که به آن‌ها جرئت می‌دهد تا به چیزی کمتر از کل قدرت و سراسر افغانستان قانع نباشند. گزارش‌های تازه حاکی‌اند که طالبان دشمنان خود را در میان آنانی که مسأله حاکمیت «فدرالی» یا ساختارهای شبیه آن را پیش می‌کشند، نشانی کرده‌اند.

پیام سیاه از کاخ سفید

دوازده حوت- 1390

مسعود احمدزاده از چریک‌های فدایی خلق در سال‌های چهل در ایران نوشته بود: "ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهی‌خوار به سر می‌بریم" و برای بقای سیاسی خود نه فقط به مخفی بودن که "به تعرض نیازمندیم تا باقی بمانیم". سخنان بالا تا میزان زیادی تصویرگر موقعیت تیم حاکم در کابل است.

به نظر می‌رسد که امریکا به عواقب خطرناک افزایش بی‌اعتمادی بین نظامیان خارجی و منسوبان اردو و پلیس حساس شده است. آن‌ها پیش‌بینی کرده‌اند که هرچه تقابل و بن‌بست در روابط کابل و واشنگتن ادامه پیدا کند، استخبارات منطقه از خلاء به وجود آمده، بهره‌برداری می‌کنند و شکاف ازین هم عمیق‌تر خواهد شد. مسأله ازین بابت جدی است که تکرار حوادث

ترور افسران و نظامیان خارجی، وضع را تا آن جا بدتر خواهد کرد که هیچ کسی قادر به جبران یا کنترل حوادث بعدی نخواهد بود. و اشنگتن و کابل به خط قرمز نزدیک شده اند. تیم حاکم در کابل با کاهش کمک ها و گسیختگی از درون درگیر است و برای حراست از قدرت، توزیع اسلحه به مردم، معامله با ایران و پاکستان و ناسازگاری با جامعه بین المللی را در دستور کار خود قرار داده است. سرمایه داران خصوصی و اقسامرغه بساط کار و فعالیت خود را کم کم برمی چینند و از هرسو فریاد های «فاجعه می آید» به گوش می رسد. اکنون مسلم شده است که تیم حاکم شامل رهبران تنظیم ها و سیاسیون نظامیگر در درون دولت، برای مقابله با جامعه جهانی و خطرات روز افزون طالبان، عزم خود را جزم کرده اند. معامله با امریکا بر سر تمديد قدرت تیم حاکم پس از 2014 ناکام شده است. چیزی که باقی مانده فرصت کوتاهی است که صرف تدارکات برای آخرین جنگ برای حفاظت از «حق» تیم حاکم برای باقی ماندن در قدرت است. می خواهند باز هم شکست ها، ناکامی ها، ستم دردناک قوماندان ها بالای مردم، حق کشی و تقسیم تمام دولت و حکومت برای 500 نفر را در لفاف «مداخله خارجی ها» مخفی کنند. گزشتن وقت، بر جبین جنگ سیاه آینده، لوحه «کفر و اسلام» بیاویزند و زمان گروگانگیری سرنوشت مردم را طولانی تر کنند.

با این حربه ها دیگر نمی توان به مقصد رسید. تیم حاکم روی شانه های امریکا آورده شد و بر شانه های مردم گذاشته شد. حالا کار به جایی کشیده که مردم زیر فشار این دسته، زمینگیر شده و امریکاییان نیز از همراهی با این گروه، نه این چیزی به دست نمی آورند؛ بل، به سوی تباهی در حرکت اند. بدیل حاکمیت کنونی مدت ها پیش در سطح داخلی تشکیل شده و طالبان به عنوان مانع عمده بر سر راه اند. تغییر عمده در قضیه این است که در معامله های جدید، طالبان در جایگاه معامله گراصلی نشسته اند و تعبیر اولیه این کابوس، حذف تیم حاکم به عنوانی نهادی است که هم ظرفیت خود را از دست داده و هم تاریخ مصرف آن سپری گشته است.

چون ماشین تولید خطر در سطح داخلی نسبت به گذشته سریع تر به کار افتاده است؛ امریکاییان زود تر دست به کار شده اند. اندرس فوگ راسموسن و خلیلزاد به طور همزمان وارد صحنه شده اند و بر رئیس جمهور فشار آورده اند که قدم اصلی و نهایی را در امضای پیمان استراتژیک به جلو بردارد. البته این به معنای تضمین بقای تیم حاکم در قدرت نیست و همچنان از پذیرش «شرط» های سه گانه آقای کرزی (قطع عملیات شبانه، تحویلدهی زندان ها و احترام به حاکمیت ملی افغانستان) خبری نیست. از نظر تیم حاکم، «احترام به حاکمیت ملی» یعنی این که طرف اصلی و مستحق دایم العمر در قدرت «ما هستیم» و هیچ تغییری نباید الزاماً تعویض قدرت از تیم حاکم به نهاد جدید باشد.

استدلال غیر رسانه یی جامعه جهانی این است: درست است که تیم حاکم را ما به قدرت رسانیدیم؛ اما این تیم دیگر به ضرورت های افغانستان و نیازهای ما جواب نمی دهد. در داخل، بحران و خشم مردم از فساد و بی عدالتی و تجاوز افزایش یافته و در سطح جهانی، کارایی و اعتبار تیم زیر سوال رفته است. تیم حاکم به یک موجود التقاطی اهداف پاکستان و ایران (دشمنان افغانستان و امریکا) تغییر ماهیت داده است. بنابراین خطر از دست دادن دست آورده های ده سال اخیر و منافع بین المللی بیش از گذشته افزون شده است. پس این تیم به زور یا به رضا باید جا خالی کند.

در ظاهر امر، دبیرکل ناتو و خلیلزاد هم موفق نشده اند که بن بست بشکنند. آن ها اتمام حجت را ابلاغ کردند. بعد از این چه خواهد شد؟

امریکا گروه های مجاهدین را همکار مطمئن تلقی نمی کند. ایران با همان رفتار استفاده ابزاری به سوی شان می آید و از جانب دیگر، ظرف انگیزه مجاهدین برای جنگیدن مانند گذشته، نمی جوشد. چون پشتوانه های مردمی از دست رفته است، در برابر گردوخاکی که طالبان در میدان های جنگ برپا داشته اند، هراسیده و متزلزل اند.

دلایل عقب گشت دوباره به سوی طالبان

پروژه طالبان نا تمام مانده است. امریکا سیاست پیشروی در مأموریت آسیایی از طریق افغانستان را کنار نمی گذارد. دشواری های موجود جدی تلقی می شوند. نخست، استفاده از فرصت ها برای برنده شدن در کشمکش منطقه یی مهم و زمان طلب است. درین معرکه، طالبان باید به عنوان خطر زنده و دایم، از چهار چوب قدرت رسانه یی نیز بتوانند تصویر خود را به مخاطبان برسانند.

منابع درواشنگتن، بی تردید از درد سرهایی که ممکن بود از ناحیه ناشکیبایی و امتیاز طلبی های اسلام آباد بروز کند، آگاه بوده و در برابر آن آمادگی دارند. اهمیت استراتژیک پاکستان برای پیروزی مأموریت آسیایی امریکا تا آن جا می تواند اهمیت داشته باشد که هرگاه پاکستان بخواهد با اتخاذ روش تقابل و حتی جدایی از امریکا، قدرت خود را به رخ بکشد، باز هم امریکا به هر بهای ممکن اجازه چنین کاری را به آن کشور نخواهد داد.

اکنون در بستر منطقه، کشور تازه یی در حال شکل گرفتن است که از همین حالا «بلوچستان بزرگ» نام گرفته است. این اجنداء اذهان سردمداران اسلام آباد را به لانه اجنات سرکش میدل کرده است. جنگ استراتژیک و دردناک، این بار با متحد قدیمی باید دنبال شود. ذخایر عظیم بلوچستان سکوی حیاتی برای مهار زدن خیز اقتصادی چین به منطقه است. این پروژه به معنای تجزیه پاکستان است و کابوس آن از همین حالا رهبران اسلام آباد را دیوانه کرده است.

بنابراین امریکا و پاکستان از موقعیت تعامل به تقابل خطرناک پیش می روند. ناکامی امریکا در مدیریت پروژه استراتژیک در محور افغانستان و بلوچستان، برای استراتژی سازان کاخ سفید غیر قابل تصور است.

برای پیرو ز شدن در منازعه، در دست داشتن مؤثرترین حربه فدائیان هوشمند و پرنگیزه (طالبان) هم برای پاکستان و هم برای امریکا حیاتی پنداشته می شود. طالب، دافع هرگونه مانع و سبوتاژ در جنگ استراتژیک به حساب می رود. به همین سبب، بازار مراجعه به طالبان به عنوان متحد در هم کوبنده، برای همه بازیگران خاموش ضروری است.

پاکستان با اطمینان ازین واقعیت که درکارزار تولیدات طالب، هنوز هم یک کشور «مادر» به حساب می رود، از موضع قدرت و طرف باصلاحیت در معامله های کلان با امریکا پیش می آید. امریکا به یاری عربستان سعی دارد با دادن امتیازات کلان به پاکستان، ابزار طالبان را از چنگ آن کشور بیرون کند. پاکستان احساس می کند که درین صورت دایره محاصره به دور آن کشور کامل تر خواهد شد. بحث تجزیه بلوچستان بر خرمن بی اعتمادی آن کشور نسبت به نیت غرب و امریکا آتش زده است. از همین جاست که موضوع اتحاد با گروه های «مجاهدین» در افغانستان در صدر سیاست کنونی جنرالان پاکستان قرار گرفته است. این بار ظاهراً معادله را تغییر می دهند.

در جنب اتحاد منطقه بی شامل تیم حاکم در کابل، ایران و اسلام آباد و احیاناً روسیه، ایجاد پایه های متحد متشکل از مجاهدین افغان، طالبان پاکستان و طالبان افغانستان با پشتوانه کشورهای منطقه به منظور مقابله با سیطره جویانه و تباه کننده امریکا و شرکاء نیز در نظر گرفته می شود. بدین ترتیب، جنگ ذات الیینی منطقه بی اول باید به نتیجه برسد و سپس این پرسش مطرح شود که از چه راه هایی می توان صلح و ثبات را به افغانستان برگرداند. گروه های مجاهدین به شدت سرخورده شده اند و دنبال متحدی می گردند تا برای زمین نخوردن، دست شان را بگیرد. این دست، همان دست آشناست که بار دیگر به سوی شان دراز شده است. راهی جز فشردن دست پاکستان برای گروه های مجاهدین وجود ندارد. امریکا گروه های مجاهدین را همکار مطمئن تلقی نمی کند. ایران با همان رفتار استفاده ابزاری به سوی شان می آید و از جانب دیگر، ظرف انگیزه مجاهدین برای جنگیدن مانند گذشته، نمی جوشد و در برابر گردوخاکی که طالبان در میدان های جنگ برپا داشته اند، آزمایش پس نداده اند. امریکا دوست و متحد مجاهدین نیست و علایم تازه نشان می دهند که این بار پروژه طالبان را که یک هدف آن، از صحنه خارج کردن طیف رهبری مجاهدین از عرصه سیاسی است، مطابق به نیازهای جدید به کار می اندازند. چیزی که این بار کم دارند، همکاری اجرایی پاکستان است که ممکن است با پرداخت توان گزاف دوباره به دست آید.

فکرمی شود که اگر عربستان و واشنگتن روی پروژه احیای مجدد طالبان با شدتی لازم کار نکنند، در میدان رقابت منطقه بی به هدف شکار طالبان به حیث ابزار تعیین کننده در کشمکش ممکن است چیزهای زیادی را از دست بدهند که جبران آن دشوار باشد. ایران تحت فشارهای همه جانبه، توان مشارکت تضمین شده در امر اتحاد با پاکستان و گروه های مجاهدین را ندارد. هرآن ممکن است در آن جا اتفاقی روی بدهد که همه چیز را وارونه کند.

پاکستان، گروه های افراطی و هزاران مدارس تولید کننده تبه کاران انتحاری در برابر امریکا ایستاده اند تا پاکستان را حفظ کنند و یا حقوق آن را بستانند. رویکرد مجدد به سوی گروه های مجاهدین در افغانستان برای پاکستان اهمیت کلیدی دارد. جنرالان پیر و بازنشسته ارتش پاکستان محاسبه کرده اند که ازین پس یک سر جنگ خاموش کنونی، در پاکستان و سردیگران، در مسیر هندوکش خواهد بود. مجاهدین راهی ندارد جز این که با پاکستان ملحق شوند و یا این که هستی سیاسی و نظامی خود را به طور کامل و دایم در اختیار طالبان و امریکا قرار دهند و محو شوند.

پنتاگون در صدد کاهش مخارج جنگ برونمرزی در افغانستان است. این هدف با بهره گیری ماهرانه از ظرفیت محاربه بی بومی حاصل شده می تواند. معامله با طالبان، یک گام مهم نزدیک شدن به سوی هدف است. از همین رو، تشدید روحیه ضد امریکایی و کفار «قرآن سوز» در حلقه های طالب و مجاهد بیش از هر زمان دیگر شعله ورمی شود. اسلحه در هر جا وجود دارد. تسلیح روانی باید تا مرز انفجار ادامه یابد. امریکا متوجه این جریان شده است. اما به هربهای ممکن قصد

دارد از تلفات امریکاییان بکاهد؛ مخارج کمرشکن را کسری بخشد و همچنان حضور قایم در افغانستان را تأمین کند.

با این اوصاف، مذاکرات با طالبان در قطر بسیار حیاتی و جدی است. طالبان وزن و اهمیت قضیه را درک می کنند و به چیزی کمتر از گرفتن قدرت کامل راضی نیستند. تأکید به قدرت کامل، به معنی اعلام جنگی است که هیچ کسی از عاقبت آن مطلع نیست. امریکا و غرب در ده سال اخیر در ایجاد یک ساختار سیاسی متحد جامعه جهانی در کابل ناکام ماند. افاده چنین شکست به اشکال گونه گونه به چشم می خورد. اشاعه فساد و غارت، باندبازی، نفوذ سلیق هر کشور به وسیله وزیران گماشته شده، هرج و مرج در اجرای پروژه های توسعه، نفوذ بی سابقه اطلاعاتی ایران و پاکستان و مهم تر از همه، تقابل و جبهه آرای تیم کابل بر ضد جامعه بین المللی به منظور حراست از جایگاه دولتی و مالی از مظاهر کلی و ارو نه شدن محاسبه های قبلی و اشنگتن در افغانستان است.

اکنون برای غلبه بر وضع موجود، یک دوره عقب نشینی گام به گام و احتیاط آمیز لازم است. امریکا در افغانستان تقریباً تمامی متحدان خود را در اسلام آباد و کابل از دست داده است و از سوی اشباح خطرات منطقه بی در محاصره افتاده است. شکستن این محاصره، تلخ، اما غیر قابل تضمین می نماید. حصول وفاداری و اتحاد طالبان، بخشی از رسیدن به امیدواری های جدید است نه کل آن. طالبان در صورت رسیدن به توافق یک جانبه با امریکا، از عقبه پاکستان نگران اند. شاید در جنگی درگیر ساخته شوند که جنگ میان طالبان افغان و طالبان پاکستانی باشد. در هر حال، این مسایل به طور کل، در قید احتمالات قابل مطالعه اند. اما امر مسلم این است که منطقه و افغانستان به تغییر زودرس و عینی نیازمند است. +

چهارده حوت - 1390

تنگنای بسته تیم حاکم و سرچرخ اپوزیسیون

تیم حاکم و گروه های خارج از دولت (اپوزیسیون) نگران شرایطی اند که در نتیجه آن، به اردوگاه بازندگان جنگ و صلح در افغانستان رانده شوند.

این موضوع از مدتی به این سو، از محیط احتمال بیرون زده و چهره خطر را به خود گرفته است. دلیل این که حکومت و اپوزیسیون به طور یکسان از وضعیت سراسیمه اند، آن است که هر دو نیرو سرقافله کاروانی بوده اند که پس از ده سال، از چند جا متلاشی شده و بدنه حکومتی، از ورطه پایان کار، فاصله اندکی دارد. انکار و ابرام در ندیدن و نگفتن واقعیت ها، چیزی را تغییر نمی دهد. وقتی یان کوبیش نماینده سازمان ملل در کابل از لزوم شمولیت احزاب سیاسی در گفت و گو های صلح سخن گفت، قطره آبی در کام خشک اپوزیسیون چکید و از آن فی البداهه استقبال کردند. اما آقای کوبیش مشخص نکرده که منظورش از کدام مذاکرات است؟ در مذاکرات صلح قطر هنوز فضای جنگی مسلط است. در ضمن روشن نیست که مذاکرات قطر، برای صلح است یا به خاطر مدیریت فصول آینده جنگ در منطقه.

در چنین اوضاع، چرا اردوگاه اپوزیسیون با آن که از دیدگاه طالب نسبت به خود به خوبی آگاه اند، چرا پیوسته از صلح سخن می گویند؟

تعبیر طالبان از صلح، تشریح دوران پس از اضمحلال «تنظیم ها» است و همان تعریف هیچ متحول نشده است. اپوزیسیون باید مشخص کنند که روند صلح در کجا جاری است که در صف نوبت ایستاده اند و آقایان عقب درب های بسته منتظر مانده اند. کدام نیرو با حکومت کابل وارد مذاکرات صلح شده است که اپوزیسیون فراموش شده باشد.

صلح بدون تغییر ریشه بی در نظام افغانستان، در چهار چوب تنظیم ها، در ساختار اقتصاد و تشکیلات دولت، اصلاً قابل تصور نمی تواند باشد. جا به جا کردن یک دسته از چهره ها از یک جا به جای دیگر، صلح نیست. تقسیم قدرت به شیوه «تقسیم سرخرمن» مؤجد صلح دیرپا نیست. «جور آمد» گروه ها و سیاسیون محافظه کار در پس پرده، نه این که صلح سراسری نیست، مقدمه بی برای جنگ های آینده است. کشور در آستانه یک تغییر انفجاری قرار گرفته است. همه گروه ها، به شمول نهاد های دولت و حکومت از بنیاد محتاج تغییر و طراحی جدید اند. تغییر از درون و تعامل با بیرونی ها، ابتداء توازن همه پذیر را به وجود بیاورد و سپس روی ساختار ثبات پایدار تمرکز صورت بگیرد.

دولت کابل، اپوزیسیون و طالبان، افزون بر آن که رابطه قابل اعتماد با جامعه بین المللی ندارند؛ از ترس یکدیگر نیز به هر معامله بی دست می زنند. نقش جامعه جهانی در قضیه تعیین کننده است. مهندسی آینده سیاسی در دستور کار امریکا و جهان قرار دارد و هر نیرویی که از حالت انزوا و تجرد با پروسه بین المللی از در مخالفت پیش آید، از سوی نیروی رقیب خود در داخل حذف می شود.

مدیریت اپوزیسیون و مدیریت فاسد، گندیده و بحران زای حکومت با هم یکی اند؛ از نظر عملی و تجربی، یکی مکمل دیگری اند. در هر حالت با هم مرتبط اند و به هم محتاج اند. دو روی یک سکه اند. تغییر ریشه ای در عرصه سیاسی و نظامی، هر دو را از صحنه خارج می کند. یعنی این که جامعه آبدستن ظهور یک نیروی جدید سیاسی (و در صورت لزوم) نظامی است.

اپوزیسیون دعوا های میان گروهی خود با تیم حاکم را به نام طرح تازه معرفی می کند. حال آن که طرح مشخصی در عرصه نظام سازی، رهبری اقتصاد، تعامل با جهان از سوی اپوزیسیون مشاهده نشده و افزون بر همه این مسایل، نقطه ضعف و خطرناک آنان، نوعی اتحاد استراتژیک اعلام ناشده با قدرت های ضد امریکایی و ضد افغانستان در منطقه است که از نظر هیچ کسی پنهان نیست.

اپوزیسیون و حکومت در موقعیتی قرار دارند که ناگزیر از «صلح» خیالی سخن بگویند؛ اما اشتغال اصلی شان، آمادگی برای تقابل و جنگ های احتمالی در آینده است. تابلوی تبلیغات را وارونه می آویزند؛ مگر نگاه مخفی شان به قضیه، واقعی است. آن چیزهایی که اپوزیسیون و تیم حاکم در ارزیابی های خویش بر آن حسرت می خورند،

فرصت و امکانات است که ازین رهگذر در تنگنای ترسناکی قرار گرفته اند. برخی از محافظه کاران پس پرده هنوز هم امیدوار اند که به میدان یک دور جدید جنگ و جهاد با امریکا (مانند سال های تجاوز شوروی) به میدان وارد شوند، امریکا را در آتش خواهند سوخت. اما وقتی به عقبه لوجستیکی و جغرافیایی خویش نگاه می کنند، از تصورات خویش می گریزند. آن ها علاوه بر طالب و امریکا، یک دشمن دیگری نیز دارند: بی اعتمادی سراسری مردم! آن ها روی وفاداری یک پارچه مردم ستم دیده به دفاع از چند دولتمدار تازه به دوران رسیده هرگز نمی توانند حساب کنند. مردم به نوبه خود، سال هاست از آن قطع امید کرده اند.

پس با نگاه از یکدیگر سوال می کنند: چه باید کرد؟

پانزده حوت- 1390

نی از صدا افتاد؛ سودای دل خموشی گرفت ظاهر هویدا درگذشت.

با گریه نمی شود نوشت. این زخم را نمی شود با گریه شست. آن درویش بلند نظر، دنیایی را به دل های ما بخشید و کهکشانی از سکوت و حسرت و آه را با خود برد.

خشت زرینی از بنای ارزش های ما فرو ریخت. ظاهر هویدا، صدایی از دل قرون و نماینده بی از سرزمین های روایت ناشده رؤیا های نایافته بود.

برای نخستین بار احساس نفرین شده فقر و آژده؛ این چنین دردناک درمن زهرمی ریزد. ظاهر هویدا... بغض مقدس چندین نسل... دیده از دنیای خاکی وفانی فروبست. راحت شدی ظاهر... پیشوای دردها و آرمان های کاروان های به مقصد نرسیده.

ما را رها کردی تو. آوار سنگین اندوهی بر قلبم نشست که هرگز نتوانمش نبستن.

فروریخت؛ درامواج رازناک هستی و نیستی شناور شد. مثل همه چیز که روزی ازین سپنجی سرای درمی گذرد؛ اما برج رؤیا پا برجاست.

ما خفته گان فسونیم، زندانیان قرونیم
ای کاش آتشفشانی بر خاک ما میفشاندی

واژه ها نیز بار اندوه سفر ترا بردوش می کشند و حافظه ام با دشواری می چپندشان و به نخ می کشندشان. حالا... همین حالا... با دیده گانی از نا باوری، باوری و بیچاره گی گشاده، به پیشواز یاد های تو رفتن... در توان من نیست.

هویدا... حجم هستی و معنای ترا به تصویر کشیدن، روح متالم خودم را به آزمایش می گیرد. درین آزمایش تسلیم تسلیم... تو خود، اتمام حجت کرده ای:

ما همسرایان لالیم، از نسل سنگ و سفالیم
از سوی ما این ترانه، تو خود نبستی و خواندی

ساده لوحانه است فکرشود امریکا در رأس چهل کشور دنیا به حوزه افغانستان، بدون استراستیژی و حساب و کتاب وارد شده و حالا خیال دارد بدون رسیدن به ایستگاه آخر، دوباره عقب گشت کند.

در قفس موقعیت تاریخی

درده سال اخیر، اذهان عمومی مردم افغانستان در برابر سیلاب های خبری قرار داشته است. مجموعه اخبار داده شده از مجاری مختلف، تناقض آمیز و گمراه کننده بوده است. رسانه ها نسبت به قضایا کمتر زحمت پژوهش به خود می دهند و بیشتر به دست پخت های آماده از منابع بین المللی بسنده می کنند. رسانه های افغانستان به طور کامل به مصرف کننده محصولات رسانه پی بین المللی اند.

این بخشی از جنگ سازماندهی شده روانی است که حاصل آن برای افغان ها، گمراهی ذهنی یا در بهترین حالت، دنباله روی از مراکز خبر سازی منطقه و جهان بوده است.

بنا برین مشکل محافل سیاسی و ناظران امور در افغانستان قابل درک است. آن ها هنوز درباره روند یا دورنمای صلح و جنگ در حوزه افغانستان به نتایج صریح یا قریب به واقع، نرسیده اند. همه به شبهه افتاده اند که مذاکرات در قطر و دراماتیزه های تیم حاکم در ارگ، به خاطر تأمین صلح و آرامش است. اما قضیه برعکس است. مجموعه این تلاش ها و زدو بندها و فرافکنی ها، در واقع مدیریت جنگ آینده است که سال به سال وارد فاز نوین خود می شود. هریک از بازیگران در صدد استوار کردن جایگاه خود در تقابل های آینده اند که خود از آن خبر دارند اما مردم و سیاستیون که سهمی در طراحی و مهندسی قضایا ندارند، از آن بی بهره اند.

در بسیاری اوقات، تعاملات اصلی، کاملاً با یافته ها و انتشارات رسانه ها در تقابل قرار می گیرند. مطبوعات بین المللی از صورت اصلی قضایا، فقط لقمه های کوچک و اکثراً غیر واقعی به دهان رسانه های داخلی می گذارند. از نهانخانه های مراکز بین المللی معمولاً اخبار و اطلاعات، پس از تحلیل، قیچی کاری و زاویه گیری های ویژه به بیرون درز می کند. چنین محصولات خبری، جرقه های مصلحتی محاسبات به شدت کنترل شده اند که از مواد و مصالح به شدت مدیریت شده، تولید می شوند.

مجریان برنامه های تلویزیونی، در واقع از همین فست فود های خبری تغذیه می کنند و در مناظره ها سعی می کنند همین فست فود ها را به زور به دهان «مهمانان» فرو ببرند. غالب اوقات، مهمانان برنامه های سیاسی اسرار و اطلاعات مهمی می داشته باشند که اگر برای شان موقع داده شود، به شکلی از اشکال آن را برون می ریزند؛ اما همین مجریان احساساتی، ناگهان دهان شان را با لقمه های جویده شده و فاسد شده خبری که روی کاغذ نوشته اند، می بندند و سلسله سخنان بالنسبه نا متعارف از بین می رود.

بحران کنونی، بحران ده سال اخیر نیست. بحران تاریخی موقعیت افغانستان از یک سو، و زمینه گاه جنگ و پیشروی سیستم بین المللی اقتصاد سیاسی از جانب دیگر است. درین میدان گاه آن چه غایب است، احیای سیستم سالم دولتمداری در داخل افغانستان است که استعداد در هم جوشی و هنر ایجاد مشارکت با بازیگران کلان را داشته باشد. چنان که می دانیم؛ چنین نیست. یک مشت افراد

محلّی با سابقه ناقص فهم تاریخی و آلوده با جنگ و روحيات ملوک الطوائفی از سوی امریکا حمایت شدند و حالا بر لبه پرتگاه قرار گرفته اند. چون که تاریخ مصرف شان در حال پوره شدن است.

بدون درک پیش زمینه و خصلت های بحران کنونی، سخن گفتن از صلح، چیزی غیر از خیالسازی های عوام گرایانه خواهد بود.

نکته ضروری و مهم این است که باید فعالان سیاسی و مطبوعاتی تلاش صورت کنند که مردم برای مقابله با اصل جریان هایی که در حال نزدیک شدن هستند، خود را عیار کنند. در صورتی که جنگ در افغانستان به نتیجه بی نرسیده؛ اکثریت ناظران از صلح و مفاهمه سخن می گویند. این که نیروهای بین المللی به افغانستان پیاده شده اند، از نظر تاریخی و تشدید تضاد های استراتژیک میان قدرت های منطقه بی وجهانی از سوی ناظران و رهبران سیاسی هنوز به درستی تعبیر نشده است.

مردم عادی درین زمینه از ریشه قضایا بی خبراند اما نمایندگان نهاد های سیاسی و مدنی و ناظران امور نیز نسبت به این که تعاملات تاکتیکی کنونی راه را به سوی منزل معهود صلح و آرامش بازمی کند، با خوشباوری عوام گونه برخورد می کنند.

درامه مذاکرات در قطر در اوج رقابت میان پاکستان، امریکا، کابل، تهران و رهبری تغییر ناپذیر طالبان شروع شده است. هدف از فصل جدید بازی با زمان و ذهن مردم این است که چه گونه راه برای تغییرات بعدی از طریق آرایش ها و تعاملات پشت پرده، با کمترین هزینه و بدون ضیاع وقت، صاف شود. یعنی جنگ با تاکتیک های نو.

ساده لوحانه است که فکر شود امریکا در رأس چهل کشور دنیا به حوزه افغانستان، بدون استراتژی و حساب و کتاب وارد شده و حالا خیال دارد بدون رسیدن به ایستگاه آخر، دوباره عقب گشت کند. از درازگویی درین رابطه احتراز می شود اما اجمالا باید خاطر نشان کرد که جنگ های تازه و طولانی در پیش است. جنگ افغانستان باید دروازه استراتژیک به سوی قلمرو های نشانی شده در نقشه های مخفی را باز کند. جنگ تازه دارد جا می افتد. حفظ جنگ در قفس افغانستان هیچ منطق استراتژیک ندارد؛ این جنگ درب همسایگان را می کوبد؛ یا می شکند تا ارتش های مهیب و به ظاهر موقود استراتژیک راه خود را به سوی اهداف بزرگتر، و ایجاد دیوار های دفاعی عظیم تربگشاید.

از پنهان کاری و ندانم کاری ضربات سختی به کشور وارد می شود. سوال این است: افغان ها چه گونه می توانند از امکانات و موقعیت جنگ برای ساختن زیرساخت های خود استفاده کنند. چه گونه با بازوهای بین المللی زبان مشترک پیدا کنند تا درین ماجرا، استخوان های منافع ملی ما بیش ازین خردوشکسته نشوند.

سخن گفتن از صلح، عوام فریبی است. اقتضای قضیه این است که در ایجاد شرایطی کمک کنیم که ماشین غرشناک و هیولایی جنگ به سوی ایران و پاکستان و ایستگاه های اصلی خویش حرکت کند. باید به یاد داشته باشیم که ایجاد کمترین موانع از سوی تنظیم ها و حلقات «و ندباز» حکومتی در برابر این روند، با واکنشی مرگبار مواجه می شود. متأسفانه این یک واقعیت است. هر چند هیچ کس در گفتن این مسایل، «مالک حقیقت» نیست، فقط می توان گفت که استفاده از زمان و زمینه، برای ما حیاتی است.

باز هم اخباری از منابع غیر رسمی نزدیک به طالبان به دست می رسد که بیانگر بی میلی ایالات متحده امریکا در امضای پیمان استراتژیک با حکومت کابل است. منابع مطلع نزدیک به طالبان از جمله احمد وحید مژده ناظر و پژوهشگر رابطه میان طالبان و امریکا در تماس تلفنی تصدیق کرد که امریکاییان به این نتیجه رسیده اند که امضای پیمان استراتژیک بدون رسیدن به نوعی تفاهم با گروه پیکارجوی طالبان، اهداف امریکا را نمی تواند محقق کند.

نتیجه گیری این است که دعوا و کشمکش میان کابل و واشنگتن و خط و نشان کشی ها و «شرط» گذاری های پرسروصدا تا حصول توافق مقدماتی در مذاکرات جاری قطر باید ادامه یابد که هدف از آن، سرگرم سازی تیم حاکم در کابل است. وحید مژده ضمن تاکید به این نکته که واشنگتن با برجسته کردن «شرایط» سه گانه تیم کابل، مسئولیت هرنوع تأخیر و یا قطع تلاش ها برای نهایی کردن سند پیمان استراتژیک را به دوش حکومت کابل بیاندازد و اذهان عمومی را در جهت ملامت سازی تیم کابل عیار کند.

وحید مژده به طور مشخص می گوید: قرآن سوزی، ایجاد بحران های مختلف در سراسر افغانستان از جمله مواردی است که به منظور مشغول نگه داشتن دولتمردان افغانستان صحنه سازی شده است تا نهایی شدن مذاکره با طالبان امضای این پیمان به تعویق افتد.

اما تحلیل های ناظران در سطح داخلی با این واقعیت ها پیوند دارند که تیم حاکم از این مسایل به خوبی مطلع است قصد دارد در همکاری با پاکستان، برای امتیازگیری و معامله به نفع بقای تیم حاکم کارزاری را به راه اندازد.

با این حال، واشنگتن برای حفظ پایگاه های نظامی خود در افغانستان به هر نوع معامله با پاکستان و طالبان آمادگی دارد؛ مگر مشکل کنونی در مذاکرات قطر این است که طالبان از شرط اصلی خود که همانا خروج کامل امریکا از افغانستان است، دست بردار نشده اند. هنوز به نحوی بن بست در هم نشکسته است و احتمال امتیازدهی واشنگتن به پاکستان و طالبان روزتا روز قوی تر شده می رود. فرض بر این است که اگر تیم کابل به طور در بست با امریکا در مورد امضای سند استراتژیک به توافق برسد؛ باز هم از نظر اجرایی، این توافق با خطراتی از سوی طالبان رو به رو خواهد بود. پاکستان درین ماجرا موقعیت پر امتیاز خود را حفظ کرده است.

درین جا پرسشی مطرح می شود که آیا طالبان سرانجام راضی خواهند شد که در بدل دستیابی به اهرم اصلی قدرت در کابل، از خواسته کلیدی و اصلی خویش مبنی بر خروج بی قید و شرط امریکا از افغانستان منصرف شود؟ این خطر وجود دارد.

مسأله امضاء و عدم امضای پیمان استراتژیک برای تیم حاکم به یک دام تبدیل شده است. فکرمی کنند اگر امضاء کنند؛ بنا به خواست خود در دامی گیر خواهند افتاد. اگر مقاومت کنند؛ بیم آن وجود دارد که در دام خطر قوی تر و غافلگیرانه تری رها شوند.

سخنگوی ریاست جمهوری افغانستان ایمل فیضی در گفت و گو با رسانه ها گفت: تحویل دهی زندان بگرام به حکومت افغانستان از سوی مقامات افغان و امریکایی تحت بررسی قرار دارد و قرار است ظرف روزهای آینده درین باره، توافق نامه یی امضاء شود. اما مقامات رسمی امریکایی درین باره اطلاع نداده اند.

امضای توافق درباره گرفتن مسئولیت زندان بگرام، به معنای امضای توافق نامه استراتژیک نیست؛ اما این توافق می تواند یکی از بهانه های عمده تیم حاکم را بر طرف کند و راه را برای گام های بعدی برای امضای تعهد درازمدت با امریکا باز کند. در صورت توافق دوجانبه روی تحویل دهی زندان بگرام به دولت، ملاحظه دومی باقی می ماند که عبارت از درخواست «قطع عملیات شبانه» که ممکن است با افزایش مشارکت ارتش افغان درین عملیات ها، این مشکل نیز از بین برود.

اما مشکل کلیدی و ناگفته همچنان حل نشده باقی می ماند. تیم حاکم و امریکایی ها هیچ کدام تا کنون درباره خواست اصلی دولت برای معامله با امریکا چیزی نگفته و ننوشته اند. هیچ یک از طرفین درین باره به مطبوعات سند نمی دهند. گره اصلی دشمنی و تقابل زیرزمینی که هر روز شکل جدی و سازمان یافته تری به خود اختیار می کند؛ مسأله سرنوشت بعدی مقامات ارشد در تیم قدرت است. قوه قضاییه، دیده بان های حقوق بین المللی، مراجع تنظیم کننده شکایات مردمی علیه مقامات با آن ها چه رفتاری در پیش خواهند گرفت؟

مقامات تیم حاکم به حد کافی از عواقب اعمال خویش در سال های جنگ و ده سال اخیر، نگران اند و راه نجات می جویند. حفظ قدرت سیاسی به هر بهای ممکن، در حال حاضر توانسته است آنان را از هر نوع گزند قانون، رسیدگی نهاد های حقوقی و بین المللی بیمه کرده است. از دست دادن قدرت با آغاز مرحله بازپرسی قانونی بر بنیاد انبوهی از مدارک، شواهد زنده و کتبی و پرونده های تنظیم شده از سوی نهاد های حقوق داخلی و خارجی مصادف خواهد بود.

با این اوصاف، مسأله امضاء و عدم امضای پیمان استراتژیک برای تیم حاکم به یک دام تبدیل شده است. فکرمی کنند اگر امضاء کنند؛ بنا به خواست خود در دامی گیر خواهند افتاد. اگر مقاومت کنند؛ بیم آن وجود دارد که در دام خطر قوی تر و غافلگیرانه تری رها شوند. این حالت برزخی، اعصاب رهبران جهادی و نظامیان وابسته به آنان را که نسبت به نیات غرب شدیداً مظنون هستند، خرد کرده و در تنگنای بن بست قرار داده است.

بنا برین قابل درک است که تیم حاکم از دست دادن قدرت را برای خود پایان همه چیز تصور کرده است. از حسابگیری، برخورد قضایی و رسیده گی به هزاران پرونده قتل، غصب دارایی ها، قانون شکنی های استخوان شکن، قاچاق مواد مخدر و مشارکت در آدم ربایی ها و عملیات های تروریستی در سه دهه اخیر به ویژه در ده سال آخر، وحشت دارند.

اگر وضع در مسیر دیگری بیفتد و امریکا از صحنه مذاکره استراتژیک پا عقب بکشد؛ کلیه کمک های مالی و حفاظتی که تیم حاکم از برکت آن در صحنه قدرت باقی مانده، قطع می شود و زمینه های سقوط و فروپاشی از هر سو به سوی کابل یورش خواهند آورد. معلوم است که طلایه دار یورش، خط شکنان لشکر طالب خواهند بود. آنگاه وضع به مراتب فجیع تری بالای تیم حاکم نازل خواهد شد.

انتظار تیم حاکم آن است که اگر در سطح گسترده با امریکا و قدرت های بین المللی معامله یی را انجام دهند، از تعقیب نهاد های عدلی و قضایی داخلی و بین المللی خواهند رهید. بدین ترتیب،

استفاده از مسأله تاریخی و مهم «امضای پیمان استراتژیک با امریکا» برای تیم حاکم حیاتی به حساب می آید. بهره گیری ابزاری از معاهده استراتژیک هدف بیان ناشده اصلی تیم حاکم در قدرت است.

اما مجموع گزارش های غیررسمی بیانگر این واقعیت اند که امریکا و نهاد های غربی برخلاف ده سال قبل، این بار علاقه چندانی به این چنین معامله از خود نشان نمی دهند. بحث تغییر بنیادی در منطقه و افغانستان شامل اهداف مدیریت بین المللی است و فضای داخل نیز کاملاً مساعد شده است.

هجده حوت - 1390

خمینی می گفت؛ علی شریعتی وهابی است

پرویز ثابتی مدیرکل امنیت داخلی ساواک به تازگی افشا کرده است.

پرویز ثابتی 75 ساله، یکی از بلند پایه های سازمان استخبارات شاه ایران (ساواک) پس از 32 سال سکوت خود را شکسته و یک رشته مسایلی را برون داده است. خاطرات وی اخیراً منتشر شده و حاوی مسایل حساس و جالب است. مثلاً وی می گوید:

در سال ۱۳۵۴ یک خبرنگار نیویورک تایمز به نام اریک پیس آمده بود به ایران که هنوز هم خیال می کنم در نیویورک تایمز است. او با شاه مصاحبه ای کرد و بعد خواسته بود که با کسی هم در ساواک صحبت کند و اعلیحضرت هم گفته بودند که با من صحبت بکند. اولین سوالی که از من کرد درباره رضا براهنی بود و گفت براهنی می گوید زمانی که در زندان بوده او را به یک پنکه (پکه سفی) بسته بودند و در ضمن این که پنکه می چرخید کسی می خواست به او تجاوز کند.

پرویز ثابتی در بخش دیگری می گوید: یادم است که این آقای ابراهیم یزدی آتش بیار معرکه واقعا عجیبی بود. اتفاقاً در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) در امریکا بودم چون دعوت داشتم در جایی، موقعی که از نیویورک به تهران می رفتم در فرودگاه همکارانم گفتند آقای (علی) شریعتی در لندن فوت شده و آقای (ابراهیم) یزدی از هیوستون تگزاس به نجف رفته تا از آقای خمینی بخواهد که اعلامیه بدهد و بگوید آقای شریعتی را دستگاه (حکومت) کشته. فردایش در تهران، از خانه خود خمینی - به هر حال ما آنجا مامور داشتیم- خبر آمد که یزدی آمد اینجا و به آقای خمینی همچنین حرفی زد و خمینی گفته این شریعتی در حسینیه ارشاد، این ها وهابی هستند و از عربستان سعودی کمک می گیرند و حاضر نشده بود که آن اعلامیه را صادر کند.

مسأله سوم:

مثلاً مرگ تختی که می گویند تختی را کشتند. تختی فردی بود که گرفتاری داشت و گرفتاری جنسی و ناتوانی جنسی و گرفتاری خانوادگی پیدا کرده بود و رفته بود سه روز در هتل آتلانتیک مانده بود و ظرف این سه روز رفته بود محضر و کاظم حسینی از رهبران جبهه ملی را برای قیومیت پسرش تعیین کرده بود. کسی که سه روز رفته در هتل مانده و برای بچه اش هم قیم تعیین می کند، یعنی چی؟ یعنی قصد دارد خودش را بکشد دیگر و خودش را هم کشت. بعد این ها می گفتند خیر او را کشتند. یا پسر خمینی و صمد بهرنگی هم همینطور. صمد بهرنگی رفته بود با آن آقای (حمزه) فراهتی از رود ارس رد بشود، شنا بلد نبود و غرق شد. بعد گفتند او را کشتند. آقای جلال آل احمد هم که این داستان را در آورده بود بعدا گفت بله ما این را در آوریم، بد هم نبود. این ها اتهامات بیجا و بی ربط بود. یا (علی) شریعتی که مریض بود و در لندن مرد و بعد از نمونه برداری گفتند به مرگ طبیعی مرده.

بیست و یک حوت 1390

لوحه خیانت ملی، آویخته از رواق تیم محافظه کاران

در سال 1387 یک مرجع انفرادی وبا ایمان در وزارت مخابرات به من اطلاع داد که سامانه جدیدالتأسیس مخابرات کشور از نظر فناوری های پیچیده کاملاً در اختیار سازمان استخبارات پاکستان است. کتاب «راز خوابیده» - اسرار قتل دکتر نجیب الله- تازه در کابل چاپ شده بود. فرد اطلاع دهنده از روی اعتماد خاطر نشان کرد که یک مسئول کلیدی به نام انجنیر نادر تمام این مسایل را می داند. وی احتمال داد که انجنیر نادر مسئولیت ملی خود را باید نشان دهد و درین زمینه اطلاعات به موقع و مناسب در اختیار من قرار دهد. آن زمان مدیر مسئول روزنام، «پیمان» بودم. چند بار با انجنیر نادر نام دیدار کردم. سعی کردم فضای اعتماد ایجاد کنم تا اطلاعات لازم را برای افشا سازی عوامل جاسوسی در وزارت مخابرات در اختیار من قرار دهد. اما متأسفانه انجنیر نادر با آن که بسیار از وطن پرستی و منافع ملی لاف زد و خودش را ایثارگر مردم افغانستان معرفی کرد؛ اما در عمل هیچ اطلاعی در مورد جاسوسان و فعالان استخباراتی که امور مخابراتی و اسرار مخابراتی را شبانه روز در کنترل خود داشتند، به من نداد. این انجنیر نادر از همه چیز مطلع است. وی از وزیر مخابرات هر اس داشت که در صورت افشا شدن این قضیه از سوی من در مطبوعات، ممکن است وظیفه خود را از دست بدهد. شاید انجنیر نادر دقیق محاسبه کرده بود. دستگاه حاکم از همان زمان، کمر به انحصار کامل قدرت بسته بود و تلاش من برای دیدار با مراجع مسئول به نتیجه نرسید. از سویی هم، در شرایطی که هیچ سند و مدرکی در دست نداشتم، قادر به افشای قضیه صرفاً بر پایه آوازه و شایعه، مرا در مجمع مطبوعات بی اعتباری کرد. حالا از زبان وزیر مخابرات گفته شد که دستگاه های حساس وزارت مخابرات در دست آی، اس، آی است و اخیراً ظاهراً پای امنیت ملی هم در قضیه کشیده شده و سه نفر را بازداشت کرده اند. این چه نوع امنیت ملی است که پس از ده سال متوجه شده است که دار و ندار اسرار دولتی ملی در اختیار پاکستان بوده است. حالا این ها به عوض تحقیقات از پاکستانی ها باید از انجنیر نادر تحقیقات کنند. به نظر من آن چه را که افراد خارجی بدون شک خود داری می کنند، انجنیر نادر از آن اطلاع دارد. تحقیقات اصلی از انجنیر نادر نتیجه بهتر خواهد داد. افراد خارجی جاسوسان آموزش دیده و ماهر هستند و هرگز نمی گویند که خزانه اسرار را چه گونه به آی، اس، آی انتقال داده اند. بهتر است همان سه نفر را هم به نشانه «حسن نیت» رها کنند. به دلیل آن که آن ها کار خود را موفقانه به سر رسانده و از زندانی کردن آنان نیز هیچ راز از دست رفته، پس نمی آید. صدها تن از آدم کشان و انتحاری ها رها شدند؛ و رهایی افراد پاکستانی نیز چیزی از تر اژدی حکومت داری فاسد کم نمی کند. هیچ ضمانتی هم وجود ندارد که پس ازین، تسلط و نظارت استخبارات منطقه بر سیستم مخابرات ملی از بین برود. خانه از پای بست ویران است.

بیست و یک حوت- 1390

محافظه کاران ارگ؛ حرکت با چراغ خاموش

رئیس جمهور در پروژه گروگان گیری پیمان تاریخی «استراتژیک» تنها نیست و در نهایت به عنوان سخنگوی یک جمع مخفی عمل می کند.

علی رغم آن که رئیس جمهور افغانستان از رفع گام به گام موانع در برابر انعقاد پیمان استراتژیک سخن می گوید؛ باز هم از نظر عملی توافق روی بستن پیمان استراتژیک هنوز در بن بست قرار دارد. اظهارات روز یکشنبه رئیس جمهور در کابل، مصداق این دیدگاه است. حسابی که تیم حاکم در ارتباط به استفاده از برگ «پیمان استراتژیک» برای خودش باز کرده، هیچ تغییری نکرده است و نشانه تازه بی که در سخنان آقای کرزی آشکار شد این است که حکومت قضیه را پیوسته از نظر زمانی کش می دهد و موضوع اصلی را به دو بخش تقسیم کرده است که هم زمان بگیر است و هم (طوری که تیم حاکم انتظار دارد) امریکا سرانجام به معامله پنهان به هدف ابقای مثلث قدرت (فهییم، کرزی، خلیلی و دیگر رهبران جهادی) پس از سال 2014 راضی خواهد شد. به بخش نخست گفتار رئیس جمهور توجه کنید:

«ما پس از آن که این دو توافق (چانه زنی روی زندان بگرام و قطع عملیات شبانه) را با دولت امریکا کردیم، بعد در مورد پیمان استراتژیک امریکا و افغانستان صحبت خود را ادامه می دهیم و در آنجا به توافقات جدید فکر کردیم که حاضر هستیم پیش از کنفرانس شیکاگو که در ماه ثور و جوزا می شود، پیش از آن افغانستان با امریکا قرار داد استراتژیک را امضا کند.»

درین صورت قضیه مختومه اعلام شده و با توجه به بند اول سخنان رئیس جمهور «پیش از کنفرانس شیکاگو»، قرارداد استراتژیک با امریکا به امضاء می رسد. اما رئیس جمهور در بند دوم اظهارات خویش، این گونه به چیدمان شرط و شروط خویش می پردازد:

«یک سال دیگر وقت می گیریم تا به دقت چگونگی استفاده تسهیلات نظامی افغانستان توسط امریکا و اینکه آنان در بدل آن چی می دهند و ما چی می دهیم، آنان چی مسوولیت می داشته باشند و ما چی مسوولیت می داشته باشیم، چی تعداد عسکر شان در پایگاه های شان باقی ماند. آنها در افغانستان چی نقش می داشته باشند، آیا بیرون می روند یا نه، در تربیت عساکر ما چطور هستند، این تمامی مسایل است که بالای آن بحث می کنیم. زمانی که به توافق رسیدیم بعداً آنرا امضا می کنیم.»

بدین ترتیب تصریح می شود که کل قضیه قصداً و بر بنیاد محاسبات محافظه کاران، به دو بخش مجزا تقسیم شده که مذاکرات دامنه دار درباره آن، تا راضی شدن تیم محافظه کاران که خواهان تضمین قدرت خود بعد از سال 2014 نیز هستند، در دو مرحله انجام گیرد. رئیس جمهور در پروژه گروگان گیری پیمان تاریخی «استراتژیک» تنها نیست و در نهایت به عنوان سخنگوی یک جمع مخفی عمل می کند.

تیم حاکم از یک نظر، موازی با امریکا بازی می کند. امریکاییان نیز با توجه به پیچیدگی قضیه در داخل و در سطح منطقه، دنبال فرصت و بهره برداری از زمان و حوادث آینده اند و برای امضای پیمان، شتاب زدگی ندارند. دلیل اهمال پرشش انگیز مقامات امریکایی این است که آن ها به تجربه دریافته اند که تیم حاکم، به علت شکست در مدیریت دولت و حکومت داری، به جزایر بی شمار قدرت های محلی و خود سر تبدیل شده و اضلاع قدرت از حلقات وسیع تر تا حلقات

کوچکتر، همه امور را در غیاب قوانین و نیازهای سراسری مردم و منافع جامعه بین المللی در دست خود متمرکز کرده اند. بنا برین، ظرفیت و صلاحیت کامل برای احراز طرف اصلی در انعقاد پیمان تاریخی را ندارد و ثابت کرده است که شرایط لازم برای ادامه حضور در اردوگاه بین المللی را از دست داده است. با این اوصاف، اظهارات اخیر رئیس جمهور در خصوص پیشرفت در مذاکرات استراتژیک، روشن شدن چراغ سبز نیست بلکه حرکت در تاریکی با چراغ های خاموش است.

بیست و دوم حوت- 1390

محافظه کاران خارج از دولت می گویند حکومت کنونی «ساختار سیاسی ناقص» دارد. اما ساختار همان ساختاری است که آنان از صاحبانش بودند. چون حالا از «ساختار» برون شده اند، این «ساختار ناقص» است؟

اپوزیسیون؛ در سه راهی انتخاب دشوار

موقعیت گیری جالبی از سوی کسانی که یک شبه «اپوزیسیون» شده اند مشاهده می شود. وقتی در منازعه و معامله های پشت پرده از قدرت خلع شدند، راه «اپوزیسیون» در پیش گرفتند. بی هیچ پیش زمینه و کارمردمی، روشنگری و زحمت پذیری. زمانی که خود سال ها در نتیجه سازش با امریکا و مصلحت های پنهانی و «جورآمد» تیم های «تنظیمی»، از طریق همین دستگاه «ناکارآمد» بالای مردم حکومت کردند. هنوز به مردم نگفته اند که این همه ثروت و دارایی را از کجا نصیب شدند؟ خودشان هم درین باره به مردم اطلاعی نمی دهند. در هیچ کاری از مردم مشوره و صلاح نخواستند. حالا حاضر اند به قیمت شکستن حکومت، از نام مردم به جنگ رفقای سابق خود بروند.

برای این چهره ها نخست یک چیز ضروری است. نخست باید برنامه های شگوفا، دست آورد ها و کارنامه های مفید خود را در دوره مأموریت دولتی به مردم شرح دهند. آن ها ناگفته از مردم می خواهند گذشته شان را از ذهن خود پاک کنند. این امکان ندارد. جامعه از روی کردار و عمل آنانی که دعوای کلان راه می اندازند، قضاوت می کنند و سپس به حمایت شان کمر می بندند. جامعه، عمل گرا است و از «زیرریش شان نمی توان خرسوار گذشت.» از مردم، حمایت و قربانی می خواهند؛ مگر خود شان حداقل حاضر به نقد و بازبینی گذشته شان نیستند.

می گویند حکومت کنونی «ساختار سیاسی ناقص» دارد. اما ساختار همان ساختاری است که آنان از صاحبانش بودند. چون حالا از «ساختار» برون شده اند، این «ساختار ناقص» است؟ می خواهند دوباره به هر طریق ممکن دوباره به چهارچوب «ساختار» وارد شوند تا آن را اصلاح کنند! می گویند این بار به شکل دیگری وارد «ساختار» می شویم. «ساختار» در کنار «ساختار». زیرپرچم «تقسیم کار» نظام را از حالت «متمرکز» به «غیرمتمرکز» تبدیل کنند تا دو باره در مرکز قدرت جایی برای خود پیدا کنند. یعنی ریاست جمهوری از شما، نخست وزیری از ما.

از نظر «اپوزیسیون» با این کار اصلاحات می آید. در غیر آن صلی در کار نیست. هریک از دست کم پنج تا هشت سال به حیث فیل پایه این ساختار ناقص کار کردند و دم نزدند. حالا که بحران همه را دستپاچه کرده، بر طرح مشارکتی نام «اصلاحات» می گذارند. اطلاع ندارند که متن جامعه خواهان «تغییرات ریشه‌ی» در نظام است. این را دست کم می گیرند که جامعه بین المللی دنبال ایجاد یک دوره جدید با ساختار جدید و مدیران جدید است. خود را در فهم این حقایق گول می زنند که فصل کنونی خطرات از درون جامعه و پالیسی سازان جهانی، این بار از گونه بی دیگر است.

طراحان «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» نخست باید مسئولیت نقش خود در ساختار سیاسی ناقص را بپذیرد و آن گاه طرح نجات ارائه کند. تشکیلات با نام های جدید اعلام می کنند اما از نظر طرح و اجندا و دیدگاه چاره ساز نسبت به اوضاع کنونی هیچ چیزی نو نیست. در شعارهای اپوزیسیون چیز نو به چشم نمی خورد. خطر جدیدی را که خود آن ها را هدف گرفته است، با دقت دنبال می کنند و هراسان شده اند. اما در شعار های سیاسی، سعی می کنند این ترس وحشی را به جان مردم بیاندازند. آن ها را بترسانند تا از روی نیاز به دورشان جمع شوند. ترسی را که عمدتاً از ناحیه طالبان متوجه خود شان است، به خطر ملی توجیه می کنند. به مردم تلقین می کنند که اگر به پا نخیزید، قتل عام می شوید. به مردم نمی گویند که شما از اثر ده سال عشرت و قدرتمداری ما در حاشیه رفتید و قوماندانان محلی که سردر آخور حمایت ما از مرکز داشتند، پوست از سرتان کردند. اعتراف نمی کنند که مردم از برکت «ساختار بیمار» حکومت «تقسیماتی و ائتلافی» در طی ده سال توان ایستادن روی پا را به تدریج از دست داده اند. یکی شلاق لفظی به جان «خارجی ها» بلند می کند و دیگری، بالای رفقای سابق خود که باعث اخراج این ها از هسته قدرت شده اند، دندان می ساید.

گزارش هایی می رسد که حلقات استخباراتی با درک «بازی باخته شده» اپوزیسیون خشمگین و دستپاچه می خواهند دست شان را تا لب دریای قدرت و وعده های «خیالی» ببرند و تشنه برگردانند.

دردوراهی انتخاب سختی گیر مانده اند و قصد دارند هر چه زود تر پای «مردم» را به معرکه وارد کنند. طالبان هرگز این جماعت را در نقش همتای مذاکره کننده و حریف سیاسی تحویل نمی گیرد. جامعه جهانی شرایطی را تسهیل می کند که هر چه زود تر از صحنه بیرون بروند. مردمی که این ها به نام شان هیاهو راه می اندازند، نسبت به آن ها مشکوک و بی اعتماد اند. مگر اپوزیسیون راهی دیگری ندارد؛ جز آن که تقسیم قدرت دولتی را «تغییر» نام گذاشته و به عنوان نسخه نجات به گوش مردم تبلیغ می کنند. مردم علی رغم آن همه مردم گریزی ها و جفاکاری ها سلسله داران قدرت، درین ده سال از نظر دیدگاه، جایگاه اقتصادی و اجتماعی و شرایط کاروبار، هرکس به توان خویش، در لایه های مختلف روابط اقتصادی و اجتماعی جا به جا شده اند و از جا کندن شان هم با این چنین سخن پراکنی های تکراری، آسان نیست.

نتیجه کلی این است:

یک: با توجه به پروسه موجود در سطح داخلی و مراجع بین المللی، خطر حذف قهری سرقافله های اپوزیسیون بیش از هر زمان دیگر جدی است.

دو: چانس انصراف داوطلبانه و مسالمت آمیز را هنوز در اختیار دارند و می توانند به نفع یک محور جدید متشکل از سیاسیون جوان سالم اندیش و از نظر اقتصادی و نقض حقوق بشر - بی پرونده- از خیربازی های خویش بگذرند.

سه: برای شروع یک جنگ جدید بر ضد طالبان و جامعه بین المللی دست و آستین برزنند و روانه کوه ها شوند. ازین جماعت، پا نهادن در سنگلاخ مبارزه که هیچ کسی از فرجام آن مطلع نیست، بعید است.

چهار: نکته اساسی این که مردم سمت و سوی منافع خویش را زیرکانه تشخیص می دهند و نخستین سوالی که به ذهن شان می گذرد این است که همین زندگی نیمه آرام خود را چرا به خاطر کسانای ضایع کنم که خیرشان به کسی نرسیده است؟ پنج: پشتوانه مالی کدام کشورهاست؟ عقبگاه جنگجویان احتمالی کجاست؟ هیچ کسی قادر نیست از مسعود- آن چریک آبدیده که ایمانش را در بدل هیچ وسوسه مادی و دنیایی به حراج نگذاشت- تقلید کند. روسیه از جنگ احتمالی «اپوزیسیون» حمایت نمی کند. سودان کشور در همسویی با امریکاست. برای هند بس دشوار است که باریک طرفه جنگ را بردوش بکشد؛ سودی که هند از اشتراک در جنگ به نفع «اپوزیسیون» نصیب می شود چیست؟ هند بدون استشاره امریکا، هرگز در جنگ جدید داخل نمی شود. هند در عطش دستیابی به انرژی می سوزد و «اپوزیسیون» خودش چی دارد که اضافه اش را به هند ببخشد؟! درین میان اکثر «اپوزیسیون» روی کمک های جنگی و مالی ایران حساب می کنند. اما یک روی سکه می بینند. رخ دیگر سکه، دیپلماسی پنهان و جهانی ایران است که فقط و فقط در قالب «منافع ایران» تعریف شده است. دریک چنین دیپلماسی همه چیز «رواست». حتی فرزند خود را باج می دهند تا چه رسد به «آقایان». جلوه دیگر دیپلماسی ایران این است که در دادوستد های سری، با سرعت بده و بستان می کند. چیزی را به طرف عرضه می کند تا چیز دیگری را در ازای آن به دست بیاورد. مثال معامله بر سر استاد شهید عبدالعلی مزاری، مصداق این گفته است. اگر خوب نگاه کنیم، ایران، «اپوزیسیون» و «دوستان افغان» خود را قبلاً روی میز معامله گذاشته است. مثالش، تأسیس دفتر سیاسی طالبان در تهران است که مدت ها قبل از رسانه یی شدن مذاکره امریکا و طالبان در قطر، تحقق یافته بود.

شش: مردم را از وحشت طالبی می ترسانند. نخست باید گفت که طالب هرگز به شیوه کلاسیک چانس رسیدن به قدرت دوباره را ندارد. نه خود شان به شیوه دیروز علاقه دارند، نه شرایط اجتماعی به نفع شان است و نه هم جامعه جهانی به چنین چیزی راضی است. خوب حالا که مردم را از شلاق و ظلم طالب می ترسانند؛ مردم به حرف شان باور نمی کنند. مردم خود شاهد خباثت ها و تجاوزات قوماندان ها، افراد متنفذ و وابسته به «بزرگان مرکز» و کسانی که به حیث آنتن های قدرت مرکزی در محلات بالای مردم سواری می دهند، هستند. همان وحشتی را که ممکن است طالب بالای مردم بیاورد، بدتر از آن به وسیله طرفداران و وابسته های همین آقایان بالای شان اعمال می شود. تحقیقات نشان داده که فقط همین مردم اند که بالای دختر، پسر، زن، زمین و جایداد مردم تجاوز می کنند. مگر طالب کاری بدتر ازین خواهد کرد؟

بیست و سوم حوت- 1390

حامد کرزی به تنهایی محور دوره فروپاشی نیست

اشتباه تاریخی حامد کرزی این بود که بدون مشورت مردم و جامعه بین المللی به دور دوم ریاست جمهوری وارد شد؛ اما در واقع از سوی رهبران «تنظیم ها» گروگان گرفته شد. برخی از سران مخالف طالبان از جمله احمدضیاء مسعود بدون رایۀ مدرک قابل اعتماد، از «احتمال» ائتلاف بین حکومت کابل، حزب اسلامی و تحریک طالبان پس از سال 2014 سخن می گوید.

اگر این «احتمال» واقعی باشد؛ چرا باید این اقدام بسیار مهم به پایان سال 2014 حواله داده شود؟ سیمای فاجعه یی که هنوز ممکن است در شروع راه باشد، از سوی سیاسیون بسیار زشت تصویر می شود؛ مگر از گفتن درباره فاجعه درونی احزاب و موقعیت «افراد» طفره می روند. موضوع مطرح شده، نوع دیگر بازی تبلیغاتی به منظور بسیج عمومی علیه طالبان به نفع «افراد» است. البته از یک نظر قابل توجیه است. «اپوزیسیون» کنونی به اصطلاح از «بغل چپ» حکومت فساد سالار زاییده شده است و بی آن که به پس منظر نقش و موقعیت قبلی خود در تحکیم پایه های فساد و غارت اشاره یی بکنند، به خطر پیش رو نظر دوخته است. خطر گسیختگی درونی گروه های دولتی و اپوزیسیون، ویرانگرتر از زور و هیبت طالبان است. اپوزیسیون در زمینی بازی می کند که ساکنان زمین بازی، از اثر مظالم زورگیران معاف از مؤاخذه و قانون، و نورچشمی های روستا نشین سیاسیون کابل نشین، به آتشگاه خشم و بیزاری مردم مبدل شده است. معماران سیاست های شکست خورده، عادت به دیدن واقعیت های به ظاهر نا مشهود بیزاری مردم ندارند.

به نظرمی رسد سر نخ ناپدید است. سیاسیون به تجربه دریافته اند که سیلاب دیگری در راه است. جز این که مردم را سد سیلاب کنند، راه دیگری سراغ ندارند. رسانه ها، اطلاعات مدیریت شده و غیر واقعی را به ذهنیت ها و اریزمی کنند. مردم، از لابه لای اخبار گیج کننده و متناقض، بوی برده اند که چیزی ناگوار در پیش است. سیاسیون به جای آن که پذیرش مسئولیت کنند، چاره کار را درین می بینند که براعتبار هم تیمی های سابق خویش (که دولت را درست دارند) تازیانه می کوبند.

حامد کرزی به تنهایی محور دوره فروپاشی نیست. اعضای تیم حاکم به طور سرجمع بیست یا سی تن از دانه درشت های دولت و حکومت اند که پیش قراولان «اپوزیسیون» پسا دولتی، جزو همان حلقه محرم شمرده می شوند.

اشتباه حامد کرزی این بود که بدون مشوره با مردم و کسب حمایت جامعه بین المللی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری وارد شد و هنوز هم احساس نکرده است که در واقع گروگان گرفته شده است. شخص رئیس جمهور شاید بر خود ببالد که رهبران جهادی و نظامیان را به خدمت گرفته است. اما مشخص است که همه به واسطه یک سرنوشت غیر قابل پیش بینی، اسیر و غافلگیر شده اند.

سیاسیون به امید آن که یاری و وفاداری مردم عام را جلب کنند، با چماق تهمت به رقبای خویش حمله ورمی شوند و می گویند:

دولت افغانستان، طالبان و حزب اسلامی حکمتیار پس از سال 2014 ائتلاف خواهند کرد. اگر ایجاد چنین مثلث جدید سیاسی، که تا این حد در نظر رقبای عاقلانه و با اهمیت است؛ این قدر شعور دارند که نباید آن را به پس از 2014 موکول کنند!

گذشته ازین، منظور از دولت افغانستان کی ها اند؟ تیم کرزی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی، جنبش ملی و حزب وحدت جناح اکبری، جبهه نجات ملی، حزب اسلامی (جناح خالد فاروقی و ارغندیوال) مساوی است به نهادی که دولت جمهوری اسلامی افغانستان نامیده می شود. هریک ازین «تنظیم ها» به قول آقای ستارخواری «به حق خود رسیده اند.»

آقای ضیاء مسعود که نسبت به اتحاد طالب، دولت و حزب اسلامی چراغ سرخ روشن کرده؛ خود عضو جمعیت است؛ با این تفاوت که ایشان چهار سال از جایگاه و بارگاه دولت لذت برد و دارایی اندوخت؛ سپس بنا به مصلحت جایش را به «برادر» دیگری از جمعیت اسلامی دادند. تفسیر سخنان وی چنین است:

از همان تاریخی که فهیم قسیم به جای احمدضیاً مسعود معاون اول کرسی انتخاب شد، حکومت دولت، یک شبه «فاسد و رشوت خور» شده است. پیش از آن پاک ترین دستگاه حکومت تاریخ افغانستان بود؛ چرا که آقای مسعود در آن زمان ساکت بود و دربستر لذت غلت می زد و همه چیز در مسیر ایده آل پیش می رفت!

دولت و حکومت تنها در انحصار کرسی و مشاورانش نیست؛ قدرت اصلی اجرایی در دست کریم خلیلی و مارشال فهیم است. آیا فهیم و خلیلی دو نماینده از شورای نظار و جمعیت اسلامی و حزب وحدت با طالبان یکی می شوند؟

بر فرض، خلیلی و فهیم راضی به ائتلاف با طالب و حزب اسلامی باشند؛ مگر هیچ تضمینی وجود ندارد که گروه طالب با فهیم و خلیلی اتحاد کند و دیگران حسرت بخورند که از خوان قدرت بی نصیب خواهند ماند.

اگر (بنا به گفته احمد ضیاء مسعود) طالبان یک گروه مذهبی و کاملاً قوم گرا است، اتحاد فهیم و خلیلی با آن ها به معنی هموار کردن زمینه قتل عام مردم خود شان نیست؟

طالب ممکن است در کوتاه مدت، به اقطاب تنظیمی درخفا، این جا و آن جا، سری تکان بدهد؛ اما یک نکته کاملاً ثابت است که آنان هیچ گاه ماهیت و مأموریت خویش را فدای خرسندی دشمنان خویش نمی کنند و سران ردیف اول و دوم «تنظیم ها» را با یک چوب می رانند.

طالب بنا به خصالت ذاتی خود، نافی و سرخور تنظیم هاست، چطور با این ها (دولت، به شمول خلیلی و فهیم و بسم الله محمدی) که هزاران طالب از دست شان کشته شده ائتلاف می کنند؟ یک سیاست پیشه باید طریق تهمت زدن ماهرانه را بیاموزد. چون سخن از دهان برآید؛ دیگر بر نیاید. سرشت سیاسی و پیشینه تجربی طالبان این است که با کسی ائتلاف نمی کنند؛ ابتداء تنظیم های مخالف را منحل می کنند؛ بعد چغل می کنند و سپس بخش های زاید را حذف؛ و بخش به درد بخور را هضم می کنند. هیچ شاهد و مدرکی وجود ندارد و نداشته که طالبان با حزب اسلامی و جمعیت و حزب وحدت اسلامی ائتلاف کنند.

نکته تعیین کننده که از سرخط ادعا های احمد ضیاء مسعود حذف شده، این است که درین جا، جامعه بین المللی حضور دارد. طالب و ضد طالب تابع مدیریت بین المللی خواهد بود. دوران « به کس چی» برای همیشه ختم شده است.

بیست و سوم حوت - 1390
ساعت سه بامداد

محمد محقق؛ جزو سرنشینان کشتی زوال سیاسی است

محمد محقق رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در سالروز مرگ استاد مزاری گفت: ما هیچ گاه خارجی ها را نخواستیم که به افغانستان بیایند و هیچگاهی هم نمی خواهیم که از افغانستان بیرون شوند.

وی افزود:

امریکا خودش آمد؛ حالا می خواهد فرار کند. اگر امریکا «مرد» است به وعده هایش عمل می کند».

آقای محقق، نسبتاً واقع نگرترین رهبر جهادی است که منافع مردم خود را هیچگاه برای دستیابی به امتیازات دولتی قمار نزده است. اما ایشان نیز در همان کشتی لرزان زوال سیاسی حضور دارد که کل محموله اش، داروندار «تنظیم ها» و دست آوردهای سیاسی آنان است. وی می داند که چالش ها این بار خطرناک تر از گذشته ظاهر خواهند شد. نکته مهم درسرخان آقای محقق انگشت گذاری روی «فرار» امریکا از افغانستان است. از لحن آقای محقق برداشت می شود که ایشان نیز مانند بسیاری از مردم باور کرده است که امریکا از افغانستان «فرار» خواهد کرد. آیا امریکا که نظام جهانی را کنترل می کند، بی هیچ هدف و پیش زمینه بی پا به حوزه منطقه گذاشته است؟ چه گونه می شود به آسانی نتیجه گرفت که چهل کشور دنیا با ساز و برگ نظامی و انباشته های پول، هم رکاب امریکا به منطقه به خاطر رسیدن به مرز هیچ و پوچ آمده اند که بعد، «فرار» کنند؟

دردنیای پیشرفته کنونی کلیه امور روی خط منافع بزرگ و حیاتی در حرکت است. حرکت جهانی از محورهای کوچک تا گستره های قاره یی، به طور معمول، بر پایه تحقیق، مطالعه، ارزیابی علمی و نتیجه گیری شفاف و نهایی صورت می پذیرد. یعنی حرکت از مبداء تا رسیدن به مقصد، به طور کامل مدت ها قبل از شروع حرکت، مشخص شده و نتیجه گیری های شفاف و متوقعه حاصل می شود و آنگاه تصمیم بزرگ برای عملیات استراتژیک اتخاذ می شود. مردی و نامردی در فرهنگ قدرت های امروزی، وابسته به منافع شان است. اصول جهانی این است که با چه نیروهایی همراهی کنند که منافع کلان، حفظ و تأمین شود. فهم امریکا و غرب از واژه «مردی» کاملاً با برداشت سنتی شرق زمین به خصوص افغان ها از ریشه متفاوت است. در اجندای پروژه جهانی پیاده شدن به افغانستان، عقب نشینی و فرار اصلاً قید نشده است. به جای فرار، معامله، کش و قوس، مانور و بازی های بسیار پیچیده با نیروهای بومی و منطقه یی درج شده است.

امریکاییان از معامله و رفاقت با گروه های جهادی، بخشی از منافع خود را تأمین کردند؛ و اکنون دوره گذار به یک مرحله مهم تر است که نقش گروه های جهادی در آن از اهمیت گذشته برخوردار نیست. غرب به وعده هایش عمل کرد و تمامی گروه های مجاهدین ضد طالبان را براریکه قدرت آورد؛ تقویت کرد؛ و تمام طبقات دولت و حکومت را در اختیار آنان قرار داد. این که حکومت پس از طالبان، کفایت لازم، مدیریت ملی؛ ظرفیت نظام سازی مسئولانه را نتوانست پایه ریزی کند و به طبقات و دسته های مافیایی، گروپ بازی، قومی، شخصی و اتحادیه های غارت و اقتصاد سیاه مبدل گردید؛ کدام جهت ماجرا را باید به شلاق ملامت کشید؟

حکومات «مؤقت»، «انتقالی» و «انتخابی» که در آن تمام رهبران و قوماندانان تنظیم ها روی صحنه آمدند و ده ها میلیارد دلار خارجی جهت ایجاد نهاد های قانون گذاری به مصرف رسید؛ چه گونه از چهار سال به این سو، در تقابل و دشمنی بیشتر از نرم افزاری با خارجی ها به خصوص با امریکا قرار گرفته و به هیچ برنامه اصلاحات گردن نمی نهد؟

همه رهبران نوبت به نوبت روی صحنه آمدند و در اثر کشمکش ذات البینی از صحنه پریدند. پاسخ گویی به نیازهای مردم به فراموشی گذاشته شد و جای عدالت و نظام سازی ملی را، دیوهای بدمست فساد، باندهبازی، غارت گری و مافیای اقتصاد سیاه اشغال کرد. اما امریکا و اروپا هنوز هم دهان بوجی باز گذاشته و از یک سو تابوت سربازان خود را از افغانستان انتقال می دهند

وازشوی دیگر، هزینه های بزرگ را در آتش بحران افغانستان می ریزند. آیا این همه کشتار بزرگ و خراجی تاریخی برای آن است که «فرار» کنند؟

امریکا فرار نمی کند؛ فقط دنبال شرکای مطمئن در کابل، اسلام آباد و تهران است. تهران و اسلام آباد با پروژه تغییرات جغرافیای اقتصادی منطقه که از سوی امریکا و جهان دنبال می شود، ماهیتاً مخالف اند. بدبختانه امریکا و جهان معتقد شده اند که یگانه متحدشان (حکومت کابل) که حداظم به کمک امریکا روی صحنه آورده شدند، شریک استراتژیک و با اعتماد نیست؛ آشکارا به سوی پاکستان و ایران دور خورده است. این وضع برای پروژه بین المللی در منطقه بسیار خوفناک است و آنان به طور منظم کار می کنند تا نگذارند روی گردانی تیم کابل به سوی پاکستان و تهران به خطری حیاتی برای مدیریت بین المللی مبدل شود.

بنا برین، بحث «فرار» کاملاً منتهی است. چاره جویی، پیشگیری و مانور های بدیل در دستور کار آنان قرار دارد. یکی از میدان های مساعد برای مانور، چانه زنی با طالبان و نشان دادن چراغ سبز به استراتژیست های پاکستان است که از دیری به این سو، اشتباهی به دست آوردن کنترل افغانستان را درس دارند.

«فرار» در عملیات بین المللی تعابیر دیگری دارد. فرار ظاهری به معنای بازگشت قطعی و استوار کردن پا بر زمین هدف است. یک گام به عقب، دوگام به جلو گذاشتن است. مشخصه عملیات بین المللی، از تعریف سنتی دوست دایم و دشمن دایم چیزی در خود ندارد. زمانی که منافع ایجاد می کند؛ دوست به دشمن و دشمن به دوست تبدیل می شود. به طور مثال؛ تیم حاکم بر کابل که از درک ماهیت حرکت بین المللی عاجز است، با اقتداء به شگرد های فرسوده محلی، حاضر است به هربهای ممکن، از سیستم ظالمانه فساد سالار دولت و حکومت، به شرط حفظ منافع حدوداً پنجمصد نفر، سر نوشت کشور را به قمار بدهد و با امریکا یخن به یخن شود. امریکا و جهان، گلاویزشدن به شیوه دودهنقان گرسنه را صدها سال پیش تجربه کرده و رها کرده است. همه چیز را با لبخند و نرمش و کرنش جواب می دهد؛ اما هرگز، یک وجب از روند برنامه ریزی شده خویش برای دلخوشی چند ملوک الطوائف عدول نمی کند. امریکا و جهان در پروریدن گرگ بچه به جان گرگ کلان، مغز پخته دارد. هیچ گاه خود را با رهبران تنظیمی در تقابل قرار نمی دهد. ابزار های کار ساز و مهیب دیگری دم دست دارد که به حساب گمراهان تاریخ در قلمرو ی جنگ زده و شهید داده (افغانستان) برسد.

همه شاهدند که جامعه بین المللی در پنج سال اخیر از هر وسیله یی جهت ایجاد انتظام نیرومند دولتی و کندن ریشه باند سالاری تنظیم ها و گروه های غارتگر بهره برد تا یک حاکمیت «انتخابی» ایجاد شود که هم حافظ منافع افغانستان و هم شریک معتبر دنیای امروز باشد؛ اما تیم حاکم ائتلافی، دست به کودتا زدند؛ روند مختل شد و جامعه بین المللی با ابقای چهره های فساد سالار و جنگی که در رهبری پیشرفته دولت و حکومت از سواد و پیشینه سالم و لازم برخوردار نیستند، در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت.

دولت، حکومت، حتی نهاد های مدنی و اقتصاد غیر حکومتی با استفاده از قدرت دولتی انحصاری شد که نخستین لرزه در هم شکننده آن، غارت دسته جمعی 900 میلیون دالر در کابل بانک بود. حالا آقای محقق جواب دهد که جامعه بین المللی و امریکا غیر از این که با گورگن های منطقه یی تیم حاکم در کابل کنار بیاید و یا مانور کند، برای حل بحران چه راهی را باید در پیش گیرد؟ برای خروج از بن بست، امریکا «فرار» نمی کند؛ فقط خودش را کمی کنار می کشد تا خالیگاه امنیتی و اقتصادی هولناک، تیم حاکم فساد سالار را با خشم مردم از یکسو و پیشروی طالبان به سوی «دشمنان» اصلی شان در کابل مواجه کند.

تیم حاکم در کابل هنوز خوابزده و نزدیک بین است. از گرفتن زندان بگرام کیف می کند؛ روزهای بعد، هدیه توقف عملیات شبانه هم روی میزشان خواهد بود. آقایان! به جشن ها و ضیافت های پیش پا افتاده دل خوش نکنید. میلیون ها نفر در افغانستان و صدها میلیون نفر در قلمرو های جامعه بین المللی که درین جا حضور دارند، در کشتی استراتژیک سوار اند. شما نمی توانید کشتی را سوراخ کنید.

بیست و چهارم حوت- 1390 نمایش نارنجی اطلاعاتی در کابل

کارزار جاسوس گیری اخیر را به نام پاکستان شروع کرده اند. آیا این یک نوع انحراف توجه از شبکه های ایران به سوی آدرس های انحرافی نیست؟ توجه کنید: تمام ارگان های دولت از جاسوسان پاکستانی لبریز است؛ مگر چرا درین مقطع حساس که مشاوران امریکایی کشته شده اند، چند نفر جاسوس پائین رتبه به نام جاسوسان پاکستان به دام می اندازند. آیا این تاکتیک، دیوار کشیدن به سوی شبکه های ایران نیست؟ آیا این موضوع به ردگیری قاتل مشاوران امریکایی رابطه ندارد که ممکن است ردپای سپاه قدس را برجسته کند؟ این احتمال خیلی قوی است. دیوارکشی اطلاعاتی است. مثال زنده: در دو هفته اخیر سه گروه تروریستی قدس در دهلی، تفلیس گرجستان و بنکاک پایتخت تایلند افشا شدند. عملیات درین سه کشور آسیایی ناموفق بود. می توان احتمال داد که این عملیات در کابل موفقیانه بوده است. هدف از جاسوس گیری، آن هم پس از ده سال چیست؟ نکند که این هم یک پروژه رسانه ای باشد که جرقه بی بزند و دهن شود؟ امنیت ملی افغانستان تمامی شبکه های ایران و پاکستان (همین دو کشوری که برای تسلیخ افغانستان کار می کنند) را شناسایی کرده اما دستش بسته است. هیاهویی کنونی نیز عیناً نسخه کاذب سروصدا ها در مورد «مبارزه با فساد اداری و کشاندن خائنان به پنجه قانون» است.

امنیت ملی را در قفس انداخته اند. مقامات بلند پایه در حکومت از ده سال به این سو، به بهانه این که امنیت ملی افغانستان «بقایای نظام کمونیستی» است و باید کاملاً ریشه کن شود، ماهرانه تا حدودی توانستند شبکه های جاسوسی ایران و پاکستان را به شکل تزیینی وارد این ارگان کنند و به سلامت هویت سیاسی افغانستان ضربت سختی را وارد کنند. برخی وزیران «دوره انتقالی» که از لحاظ عقلی و حس ملی در کشورهای خارجی، بی مصرف شده بودند، حتی به این عقیده بودند که افغانستان دیگر به اداره امنیت ملی ضرورت ندارد!

گرفتن چند فرد مجهول الهویه و معمولی به نام «جاسوس» هیچ گرهی از مشکلات و همناک کشور باز نمی کند. در اداره های دولتی افغانستان، شبکه های پاکستان و ایران در رقابت با هم کار می کنند؛ اما پروژه اصلی آن ها با توجه به سیاست کشور های شان در برابر افغانستان و جامعه بین المللی کاملاً یکسان است. نفوذی ها در انجام عملیات و پروژه های ویرانگری از یکدیگر کمک می گیرند و افراد یکدیگر را مورد پوشش قرار می دهند. تمامی این عملیات از کابینه دولت رهبری می شود. رهبری عملیات استخباراتی ایران و پاکستان به منظور به آتش کشیدن سلامت و دست آورد های ده سال اخیر در افغانستان از کابینه آغاز می شود. جامعه جهانی و ناتو بی تردید با بهره

گیری از امکانات پیشرفته نظارت مخابراتی، ارتباطات برقی و عملیات رد گیری، از تمامی علایق و وابستگی های مسئولان بلند پایه با شبکه های اطلاعاتی ایران و پاکستان با خبراند. به عنوان مثال: افشای ارتباطات مخفی عمر داوودزی رئیس سابق دفتر ریاست جمهوری با شبکه های اطلاعاتی ایران ثمره عملیات نظارتی جامعه جهانی بود. تمامی امیل ها و تماس های تلفنی داوودزی ضبط شده بود. قابل یاد آوری است که رئیس دفترهای برخی از مقامات بلند پایه کنونی نیز با شبکه های اطلاعاتی کاملاً محرز، روشن و دائمی است. اما مشکل کار درین است که حکومت کابل متشکل از همین مهره های آموزش دیده است و امنیت ملی نیز به طور مستقل صلاحیت کار بالای آن ها را ندارد. امنیت ملی به تنهایی چه کاری را انجام داده می تواند؟ مگر امنیت ملی تحت امر همین شبکه های نیست که دولت را در اختیار دارند؟ جاسوس گیری اخیر یک نمایش سرگرم کننده است که در عقب آن چیز مهمی باید پنهان باشد. چه کسی می تواند شک کند که فرد مظنون که مشاوران امریکایی را ترور کرد، همین حالا یا در سفارت ایران یا در پشاور باشد و یا هم در یکی از شرکت های ایرانی نگهداری شود و خیلی ساده در مهمانخانه «کمیته امداد خمینی» باشد؟ درد اصلی مردم ما این است که نظامی مسئول وجود ندارد که به این موارد رسیدگی کند. پس باید منتظر بود و تا پایان انتظار، تاوان های سختی در پیش است.

بیست و پنج حوت- 1390

میوه «مقاومت ملی» طالبان را امریکا می چیند یا تیم حاکم؟

خبرها حاکی اند که بحث راه اندازی «مقاومت ملی» علیه امریکا در محافل و مجالس برخی افراد سرشناس در کابل و قندهار پیوسته مطرح می شود. این در حالی است که امریکاییان علاقه مند کم رنگ کردن حضور فعال جنگی خویش در افغانستان اند. امریکا از این چنین «بودن» در افغانستان خسته و بیزار شده است. بودن درین بستر، خرج و تلفات انسانی را بالا برده و اکنون از نظر آنان بقای استراتژی در افغانستان بدون فراهم کردن تغییر دردناک و به شدت دراماتیک در عرصه قدرت، ناممکن است. بنا برین همه حوادث متناقض، خونبار، مرموز و کوش و قوس های تبلیغاتی در هفته های اخیر، با هم رابطه دارند.

تاریخ افغانستان نشان داده است که تغییر بزرگ درین کشور، همیشه با شعار «جهاد» و «مقاومت ملی» تعریف شده است. امروز نیز عبدالرحیم ایوبی عضو پارلمان افغانستان هشدار داد که دیگر صبر مردم افغانستان به سر آمده و سرانجام مردم به ویژه ساکنان جنوب این کشور مجبور خواهند شد که مقاومت ملی را در برابر نظامیان خارجی اعلام کنند. او گفت با قیام مردمی در افغانستان دیگر هیچ قدرتی توان مقابله با مردم افغانستان را نخواهند داشت، همانطور که تاریخ شهادت مردم این کشور را در حافظه خود دارد. باز هم تاریخ گواه است که هیچ کسی از نتایج آخری «مقاومت ملی» خبر ندارد جز آنانی که در سطح منطقه بی روی آن سرمایه گذاری می کنند تا میوه حاصلات خود را در سبد خود بگذارند.

سوال این جاست: امریکا چه خیال دارد؟

واقعیتی تکان دهنده بی که درین سوال وجود دارد؛ همان پاسخ امریکایی ها به سوال بالا است. یعنی این که آنان از مقاومت ملی حمایت می کنند!!

تجربه نشان داد؛ آنانی که راه را برای قدرت طالبان در عرصه داخلی گشوده بودند؛ در سال 1375 نخستین کسانی بودند که یا به پاکستان و یا به کشورهای غربی گریختند. در اردوگاه حکومت و «تنظیم ها» ی شامل درحاکمیت ده سال اخیر، ترس و تردد حکفرماست. هر چند با شدتی تمام نسبت به ظهور طالبان در قدرت سیاسی مظنون اند؛ کمتر اعتراف می کنند که مجموعه سران درحاکمیت از نظر عملی، رفتار و کردار و مدیریت سیاسی، خود زمینه به قدرت رسیدن طالبان را آماده کرده اند. کمپ حکومتی ها، در انتظار یک توفان برخاسته از نا کجا آباد معامله های پنهانی بر خود می لرزد. کفایت مدیریتی از بین رفته، مردم از مظالم حکمای محلی به فغان رسیده و از محور محافظه کاران روی گردان شده اند و بذرتالبان در شمال در حال به ثمر نشستن است.

سران شامل در دولت و یا در جبهه اپوزیسیون درباره این که کشتار نظامی امریکایی به دلیل اختلال ذهنی ضارب بوده، یا علت دیگری در میان است، در ورطه تردید غلت می زنند. هر کس از خود سوال می کند که در عقب این زلزله های خونبار، چه اهدافی می تواند پنهان باشد؟ اپوزیسیون هنوز هم از روی اشتباه نتیجه می گیرد که یکی از کلید های جادویی این تحرکات و درامه سازی ها در جیب حامد کرزی است. فراموش می کنند که حامد کرزی و تیم محافظه کاران در همان کشتی سوار اند که طیف اپوزیسیون را نیز به نقطه بی نا معلوم حمل می کند. استخبارات منطقه بی محاسبه می کند که به اصطلاح تنور مخاصمت با امریکا داغ است و می توانند با بسیج توده های برافروخته، نان اهداف خود را بزنند. اما یک بحث کلیدی و بسیار حساس به آدرس حامیان «قیام ملی» مطرح است:

بر فرض اگر از یک جهت جنگ و جهاد بر ضد امریکا آغاز شود؛ و از جانب دیگر، امریکا واقعاً خواستار خالی کردن از میدان های جنگ علیه دهشت افگنی در کشور باشد و موازی با کارزار مخالفت عمومی، نیروهای خود را کنار بکشد؛ خالیگاه بزرگی در مناطق جنگی دهن بازمی کند که غیر از لشکرهای ذخیره طالبان؛ هیچ نیروی دیگری نمی تواند آن را پر کند. تجارب جنگی در بیست سال اخیر نشان داده است که تصرف خالیگاه های استراتژیک جنگی در جنوب و شرق، به وسیله طالبان، خواهی نخواهی با سرعت بر مناطق شمال غرب و نواحی مرکزی کشور دامنه می گیرد.

جنوب و شرق، مأمون و خانه طالبان به حساب می آید؛ اما هدف اصلی طالبان، وصل کردن جنوب و شرق به دیگر مناطق کشور است. اجندای اصلی طالبان این نیست که شمال و غرب و مرکز در اختیار «دشمنان» شان باقی بماند. برخلاف ده سال قبل، در شرایط حاضر، امریکا هیچ انگیزه بی برای دفاع از شمال در برابر مارش نامنظم و بسیار نا متعارف طالبان ندارد. تعریف دیدگاه استراتژیک امریکا در ماهیت امر این است که نیروهای ضد طالبان در واقع نوع دیگری از طالبان نیزم مستقر در کابل و در شمال است. خصوصاً در پنج سال اخیر، جامعه بین المللی، رهبران «مجاهدین» را مانع تغییرات سیاسی در افغانستان به حساب می آورند. سران سیاسی و نظامی «تنظیم ها» بودند که همزمان با عروج دموکرات ها در کنگرس امریکا، با سرعت به دور آقای کرزی حلقه زدند و ائتلاف انتخاباتی را به منظور پیشدستی در قبضه کردن دوباره قدرت تشکیل دادند.

برای تمدید قدرت محافظه کاران شخص رئیس جمهور بنا به مشوره تیم حاکم، بارها در تقابل با امریکا از طالبان به حیث «مقاومت ملی» یاد کرده است و اکنون زمینه به شکل دیگری برای تنفس عمیق طالبان در سراسر افغانستان مساعد شده است. این بار شاید سیاست نانوشته امریکاییان این باشد که واقعاً برای شکستن بن بست و خروج امریکا از گرداب، طالبان یگانه نیرویی اند که می توانند مقاومت ملی را رهبری کنند و یک مرکزیت بسته و قوی ایجاد کنند.

چه کسی می داند؛ همان دهل مقاومت ملی را که تیم حاکم برای ترساندن امریکا می کوبید؛ حالا در شرایط حاضر، امریکا خوب تر از آنان این دهل را می نوازد!

بیست و ششم حوت- 1390

علت این که بسیاری از ما مشکل داریم این است که سر خودمان کلاه می گذاریم.

(سخن اسپنسر جانسن)

گرفتن زندان بگرام، راه نجات نیست.

مشکل ما در چیست؟ قبل از نگاه به وضع حال، متنی را می آورم از قلم عطا ملک جوینی، وزیر دربار هلاکوی مغل حدود هشت صد سال پیش که احوال امروز ما را چنین تصویر کرده است:

«امروزه دروغ و ریا را پند و نکر پندارند و حرامزادگی و سخن چینی را دلیری و شهامت نام کنند. زبان و خط ایغوری را هنر و دانش بزرگ دانند. اکنون هر بازاری در لباس گناهکار، امیر؛ هر مزدوری؛ صدر نشین؛ هر نیرنگ بازی، وزیر؛ هر بخت برگشته ای؛ دبیر؛ هر راحت طلبی؛ مستوفی؛ هر ولخرجی ناظر هزینه؛ هر ابلیسی، معاون دیوان؛ هر کون خری؛ صدر؛ هر شاگرد آخری صاحب حرمت و جاه؛ هر فراشی، صاحب منصب؛ هر ستمگری؛ پیشکار؛ هر خسی؛ کس؛ هر خسیسی رئیس؛ هر خیانت پیشه ای، قدرتمند؛ هر دستار بندی؛ دانشمندی بزرگوار، هر ساربان به خاطر افزونی مال؛ گشاده حالی و هر جمالی از کمک شانس؛ گشاده حال شده است... تیز دادن و سیلی زدن بر فردی را از لطافت خوی می شمارند؛ و دشنام به یکدیگر و سفاهت را نسبت به نتایج روحانی بی خطر می دانند.

درک چنین روزگاری که قحطی مردانگی و جوانمردی است و روز بازار گمراهی و نادانی؛ نیکان، بد حال و خوار اند و اشرار، تثبیت و بر سر کار. کریم فاضل؛ تافته دام محنت است و نادان پست، کامیاب. هر آزاده ای بی زاد است و رادمردی؛ مردود. هر صاحب نسبی بی نصیب گردیده و هر والا گهری خارج از گود نشسته و هر هوشمندی مصادف با مصیبتی است. هر محدثی گرفتار حادثه ای، هر عاقلی، اسیر غیر مکلفی؛ هر کاملی، درگیر ناقصی و هر عزیز ناگزیر تابع ذلیلی و هر اهل تشخیصی در دست فرومایه ای گرفتار آمده است. می توان دریافت که صاحبان درجات عالی و هوشمندان و دانایان تا چه حدودی کوشش دارند.»

نگاه کوتاه امروز:

خونی که از شاه‌رگ بریده اعتبار سیاسی تیم حاکم جریان دارد؛ هرگز قطع نخواهد شد. درگرم‌گرم حالت فوق‌العاده پس از قرآن سوزی در بگرام، رئیس‌جمهور بالای جان آن فرمانده ناتو و دیگر مقامات امریکایی پیوسته فشار می‌آورد که هرچه زودتر زندان بگرام را به حکومت افغانستان تحویل دهند. به جانب امریکایی این‌طور افاده داده می‌شد که اگر خیر خود را می‌خواهید، بدون ائتلاف وقت زندان را به ما تحویل بدهید ورنه، سیلاب ویرانگر تظاهرات خشم‌آگین بیخ و ریشه‌تان را از جان خواهند کند. امریکایی‌ها پس از خبط و خطای مدیریتی اخیر، نسبت به نیات حکومت افغانستان در کارزار تظاهرات و تهاجمات علیه امریکا مشکوک شده‌اند. آن‌ها بدون تردید به یک نکته تلخ و بسیار جدی دیگر و قوف یافته‌اند که تیم کابل از راه اندازی تظاهرات که تخریب‌های بسیاری را هم به دنبال داشت، راضی بود و لحظه به لحظه از آن بهره‌برداری سیاسی می‌کرد.

اگر بخشی از پارلمان و حلقاتی در داخل امنیت ملی به شبکه‌های اطلاعاتی مستقر در کابل و دیگر شهرها هشدار نمی‌دادند، تیم حاکم ترجیح می‌داد که کارزار خیزش‌های تخریبی که نود درصد از سوی جاسوسان ایران و پاکستان سازماندهی شده بودند، ادامه یابد تا امریکایی‌ها مجبور شوند از تیم کابل خواستار کمک شوند. رئیس‌جمهور که پارلمان را در یک سال اخیر هیچ ارزشی نمی‌داد، این بار همه را در ارگ سر به هم آورد که بیایید مشورت کنیم که چه کنیم! تیم حاکم فکری می‌کند که اگر زندان بگرام را از امریکا بگیرند، قصه امریکا در مقابله با حکومت کنونی تمام می‌شده و به یک الاغ تبدیل می‌شود؛ که هرچه بارش کنی، حمل می‌کند و دم نمی‌زند. باید یاد آوری شود که زمان پرداختن تاوان این سیاست‌های خام‌چندان دور نخواهد بود. پرسش این جاست که رئیس‌جمهور از گرفتن زندان بگرام چه چیزی را به دست می‌آورد؟ 34 زندان در سی و چهار ولایت در اختیار تیم حاکم است. مگر این چه امتیازی می‌تواند به حساب برود؟ اگر خیال برین است که بیرون کردن زندان بگرام از چنگ نیروهای خارجی به مفهوم تثبیت قدرت دولتی و تضمین امنیت سراسری و شگوفایی اقتصادی ملی است، بی‌تردید که محاسبه‌خطا و خطرناک است.

به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران در ارگ کابل، ضمن آن که از تجارب گذشته نیاموخته‌اند، همچنان در مسیر اشتباه گام می‌زنند. تیم حاکم در تلاش است به قیمت حفظ توازن میان کشورهای رقیب، پایه‌های قدرت خود را تحکیم کند. ساده‌لوحی درین است که گرفتن زندان بگرام را به معنی فتح کاخ سفید تصور کرده‌اند. هم‌اکنون در زندان‌های تحت کنترل حکومت فجایی روان است که قلم از شرح آن می‌شرد. نان و آب و دیگر ضرورت‌های اولیه به زندانیان نمی‌رسد و بخش اعظم ترورها و آدم‌ربایی‌ها از همین زندان‌ها سازماندهی می‌شود. نکته مهم آن است که افراد مهم طالبان در زندان بگرام به حیث گروگان در اختیار امریکا قرار دارند که در مواقع ضروری از آن‌ها در معامله‌های «مبادله» اسرا استفاده می‌شود. دولت کابل هم می‌خواهد دم طالبان را زیر پا بگیرد. با این اوصاف، درین گیرودار هیچ چیزی نصیب تیم کابل نخواهد شد. دادن زندانیان طالبان به حکومت، بر مذاکرات «قطر» تأثیری منفی برجا می‌گذارد.

بیست و ششم حوت- 1390

ساعت یک بعد از نیمه شب

«آل مستی» های شورای صلح

این‌ها مثل کورمادرزاد در دفاتر نشسته و از بغداد سخن می‌گویند.

زمانی ماکسیم گورگی نویسنده خوش نام و نشان روس با اشاره به مردمان مفت خور، بی کاره و خادم طبقات ستمگر که به سهم خود، از حساب دیگران تغذیه کرده و سد راه خلاقیت درزندگی می شدند، به نام « زخم روی گردن» یاد می کرد.

واژه ترکیبی «آل مستی» در گفتار شفاهی مردم بومی درینجشیر، از قدیم عمدتاً به زنانی اطلاق می شد که معمولاً از جاده عرف جاری خارج شده و به موجوداتی شبگرد و دارای موهای دراز تبدیل می گشتند. باور ساکنان محله این بود که آل مستی زنی بوده که به قاعده رسم مرسوم پشت پازده، چهل روز، آب به بدن نزده؛ موهایش به طرزی عجیب دراز شده؛ صدای وحشتناکش در شب طنین لرزاننده بی دارد و القصه... به آل مستی تبدیل شده است. این تیپ کنایه از تجسم معصیت در انظار محلی نشینان بوده است. حالا ما به چشم و سر شاهدیم که ازین جنس موجوداتی دوجنسی (زن و مرد) در دولت لانه گرفته اند و هی با آتش او هام بازی می کنند و با تحمیل ادعا های غیر واقعی با واژه «صلح» ساعت تیری می کنند تا این «واژه» را در اذهان عمومی به نمادی از تنفر و دروغ تغییر هویت بخشند.

آل مستی های دولتی برخلاف آل مستی های روستا های تاریک، در پناه دیوار باغ ها و عقب آسیاب های کهنه و گندم زارها پرسه نمی زنند؛ این ها مثل کور مادرزاد در دفاتر نشسته و از بغداد سخن می گویند. آقای اسماعلی قاسمیار بی آن که گامی از کابل پا فراتر نهد، از قطروواشنگتن و ریاض و سفارت امارت اسلامی به مردم معلومات می دهد.

حاکمیت هایی که قانون و فرهنگ را به فرش زیر پای خود و «آل مستی» های دور و پیش خود تبدیل کرده اند، زخم های چرکین روی گردن جامعه بی اند که مخرج آن ها را از جیب خویش تأمین می کند تا آل مستی های زیر سقف قدرت، هیچ دمی از گرما نیفتند و دم شان چاق باشد. این بازار غدر و تحمیل دیگر حتی از متاع دروغ نیز پیوسته تهی می شود. دکتر گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر برین باور بود که هر اندازه بی که دروغ بزرگ و قدرتمند باشد؛ به همان میزان، بر جامعه اثر گذار می شود. دروغ بافی گوبلز طوری بود که هر گاه در جبهه بی شکست می آمد؛ وی فریاد می کشید که سه صد هزار نفر از لشکر دشمن در همان میدان محو و خاکستر شدند. لابد جامعه بحران زده، اگر امحای پنجاه هزار نفرات دشمن را باور می کرد؛ باز هم برگ برنده، کف دست نازی ها بود.

آل مستی های دروغ ساز شورای صلح، خود از نفس افتاده اند و حتی دروغ کوچک خود را با لحنی پر حدت، افاده کرده نمی توانند. چون؛ در ذهن شان، به جای هدف قوی، ایمانی آبی در جریان است. زایده های تشکیلاتی در کشوری با اقتصاد فروریخته و سیاست گذاران محشور با لشکری از «زخم های روی گردن دولت و جامعه» زود نطفه می بندند و دیر به پوسیدگی می روند. شورای عالی صلح «زخم روی گردن» دولت است که از گذشته تا کنون خونریزی آن قطع نشده است اما سخت آزار دهنده، پرخرج و محتاج تیغ جراحی است. ازین زخم ها در تشکیلات دولت بس بی شمار است و تا کنون کسی یافت نشده است که تعداد «کمیسون» های متشکل از آل مستی های رنگارنگ دوجنسه را در دولت مشخص کند.

هیچ کسی در شورای صلح به حقانیت خویش ایمان ندارند؛ مگر معاش از خزانه سرکار می ستانند و درباره هیچ سخن می گویند. به قول مردم «کارشان جور است.»

هر ناظر بی طرف (ناظران چیرفهم و صاحب دیدگاه به جایش) از شنیدن سخنان بی ریشه، فاقد اطلاعات، حباب گونه و قراردادی اسماعیل قاسم یار که از هیچ چیزی حتی در دفتر خود اطلاع ندارد؛ هم به خنده اندر می شود و هم به وضع تأسف بار مملکت که در چنگ «آل مستی» های دوجنسه سیاسی و «تنظیمی» افتاده است، به گریه می آید.

آقای قاسمیار هیچ گپ که نیافت از سفر وزیر خارجه به قطر استقبال می کند. اگر از ش سوال شود؛ همین حرف را درباره تحویل گیری زندان بگرام نیز می گوید. شاید عین سخن را چند روز بعد با اشاره به مذاکرات روی « قطع عملیات شبانه» بر زبان بیاورد و بگوید که این کار در تأمین صلح بسیار اساسی است!

همین امروز 24 حوت بی هیچ اطلاع مؤثق، هی در جواب خبرنگاری حرف می زند که سفر وزیر خارجه به قطر برای تفاهم مثبت و سازنده با مقامات قطری که میزبان طالبان هستند، ضرور است. در حالی که وزیر خارجه از اجندای قضیه بی اطلاع است و طبق معمول می رود که غم غلط کند. بعد می فرماید: فکرمی کنم که از شورای صلح هم کسی در جمع شان باشد! چون از روی بی اطلاعی کامل گپ می زند؛ به دوام اظهارات خود این طور می گوید: یقیناً و انشاءالله خواهد بود!

چون انتظام مسئولانه در نکته نظرات ایشان به چشم نمی خورد؛ دمی در گفتار خود وقفه می آورد و سپس می گوید: باید زمینه مذاکرات صلح بین الافغانی زمینه سازی شود. اطمینان حاصل شود که دفتر طالبان با اصول و منافع ملی همخوانی داشته باشد!

جالب ترین مقطع صحبت ایشان زمانی است که می گوید: دفتر طالبان به نام سفارت امارت اسلامی نمی تواند باشد. در غیر آن صورت ما نمی توانیم برویم! خبرنگار از وی نمی پرسد که آقا، کی و کدام منبع، برای انجام چه شهکاری، از شورای صلح دعوت کرده که به قطر بروند؟

اگر «آل مستی» های شورای صلح، به خراجی های غیرقانونی و ظالمانه از حساب مالیات ملی دل نمی سوزند؛ لاقلاً وزن و مناعتی برای «فردیت» خود دست و پا کنند و سربه گریبان کنند که چرا به نام هیچ و پوچ به جان امکانات دولتی دو دسته چسپیده اند. قبل از آن که حوادث غیرمترقبه (که حالا کم کم مترقبه شده می رود) از صحنه جاروب شان کند، به عنوان «شیخ فانی» گوشه یی بخزند و مردم را از گزند خود رها کنند.

بیست و هفت حوت- 1390

جعبه های سیاه «شوروی» در کرملین هنوز باز نشده اند.

اخیراً تارنمای «انالیتیک» به استناد سخنان الکساندر کنیازف- کارمند ارشد علمی انستیتوت خاورشناسی آکادمی علوم روسیه که جناب آریانفرآن را ترجمه کرده، از انسداد قریب الوقوع مسیر تدارکاتی نیروهای امریکایی و ناتو در حوزه روسیه سخن رانده است. کنیازوف گفته است:

«در رهبری روسیه عملاً در باره بسته شدن در آینده بسیار نزدیک شبکه نام نهاد «شمالی» رس رسانی مسیر ترانزیتی اکمالات سپاهیان ناتو در افغانستان تصمیم گرفته شده است.

کنیازیف در ادامه می گوید: «عامل مهم در اتخاذ این تصمیم، برافروختگی رهبری روسیه از مداخله آشکار امریکا در امور داخلی روسیه، پشتیبانی بی پرده از اپوزیسیون «خارج از

سیستم» (غیر قانونی) این کشور و تلاش های علنی برای جلوگیری از پیروزی پوتین در انتخابات می باشد.»

اما آیا روسیه در موقعیتی قرار دارد که به چنین قمار بزرگ پر از ریسک دست بزند؟ قطع مسیرتدارکاتی ناتو امریکا، در واقع اعلام دوباره تقابل روسیه با قدرت های جهانی غربی است. تقابل و مبارزه طلبی هایی ازین دست درده ها سال حاکمیت «حزب کمونیست» به تجربه گرفته شده است. دموکراسی اسلحه سنتی جهان غرب است که از نظر محتوا و هم از نظر شکلی به هر کشوری قبل از آن صادر شود؛ خود به خود وارد می شود. این فلسفه گشایش در سیستم سرمایه داری جهانی تا کنون هیچ بدیلی نیافته است.

اقدام روسیه برای تازه کردن تقابل و جنگ سرد سال های هشتاد میلادی به معنی عقب روی به مواضع گذشته است که نتیجه اش بیشتر به خود روسیه محسوس بوده است. افزون برین، روسیه درین کارزار تنها است و شکننده گی های سیاسی درونی در روسیه همزمان با رویارویی با روند جهانی در این گوشه آسیا، از روسیه امروزی، قدرت پهلوانی اساطیری می خواهد که روسیه به آن دسترسی ندارد.

خوی دکتاتوری هنوز همچون زالی خسته و خشمگین از درون روسیه می غرد. این بزرگترین نقطه آسیب پذیری آن کشور است. انسداد احتمالی راه روسیه به روی تدارکات غرب، کمربستان مسلح با «اتم انتحاری» و عصبیت لایزال افراطیت را محکم می کند. زیرا امریکا خیلی راحت به سرمایه گذاری تاریخی دوباره روی پاکستان دور می خورد. آنگاه از دهلیز افغانستان هر آن چه به حوزه روسیه و شرکای منطقه یی جاری خواهد شد، از برکت پاکستان خواهد بود. روسیه در عرصه سرمایه گذاری بین المللی هنوز توان رقابت با غرب را ندارد؛ برعکس، به مشارکت استراتژیک در حوزه آسیا علاقه مند است. نفوذ دیدگاه های دموکراتیک در روسیه امروز عمیق تر از آن است که پوتین بتواند از روی آن بگذرد.

بیست و هشت حوت- 1390

حکمتیار همیشه سیاست را با جنگیدن به اشتباه گرفته است.

بدترین موقعیت یک سیاستگرا آن است که پس از یک رشته دگرگونی ها، هیچ کسی او را جدی نگیرد و هیچ دستی به سویس دراز نشود. چنین موقعیت زمانی پدید می آید که اشتباهات سیاسی تا آن جا تکرار شوند که دیگر مجالی برای جبران آن باقی نباشد. حکمتیار دستخوش این گونه مصیبت است.

گلبدین حکمتیار اخیراً با اشاره به حضور مارشال فهمیم، کریم خلیلی و بسم الله محمدی گفته است که آنان از «ایجاد صلح وحشت» دارند. باید گفته شود که آن ها از صلحی که به نفع شخصی شان باشد، هیچ قید و مسئولیتی را نمی شناسند. آن ها فقط از طالبان و حسابگیری قانون و شکایات مردم می ترسند.

اظهارات حکمتیار اخیراً در پاسخ به پرسشگر تلویزیون یک انجام شده است. او بدین وسیله به دشمنان «تنظیمی» خویش غبطه می خورد. اما باید خاطر نشان کرد که فهمیم و خلیلی و دیگران نیز حالا مثل حکمتیار به سوی پرتگاه در حرکت اند. شاید سرنوشتی در انتظار آنان باشد که حکمتیار بر گوشه مخفی گاه خود شکر کند.

اولاً تا زمانی که طالبان روی صحنه باشند، حزب اسلامی همیشه در حاشیه تبعید قرار خواهد داشت. نکته دوم؛ بسیار جالب خواهد بود که «صلح» حکمتیار از چه نوع صلح خواهد بود؟!

طنزینۀ نهفته و تلخ درگفتار حکمتیار این است که وی از «صلح» سخن می گوید. مردی که چهل سال از عمر خود را با اختراع انواع خشونت، ناسازگاری، وحشت افگنی و تخریب گوشه گوشه مملکت سپری کرده، هنوز از صلحی دم می زند که طرح و شمایل آن حتی برای خودش مشخص نیست. شاید چرخه باطل صلح جنگی؟! اگر چنین است، نیازی به طرح نیست؛ بانی چنین صلح، رهبران «تنظیمی» بوده اند و حالا هم همان داستان روان است.

بعد از خروج ارتش شوروی، هیچ سرباز خارجی در کشور حضور نداشت؛ از هشت ثور 1371 تا سال 80 هیچ سرباز خارجی در افغانستان حضور نداشت؛ درسه اول آن سال ها چرا حکمتیار به جای خوراک و نعمات اولیه، همه روزه صدها راکت به خانه مسلمانان می کوبید؟ جالب ترین است که همان زمان نیز با شلیک مرگ و آتش بالای مردم، مدعی بود که این کار را به خاطر مبارزه با «کمونیسیت ها» و برگزاری «حکومت منتخب اسلامی» انجام می داد!

وی متکی به مواد مندرج در اساسنامه حزب اسلامی، از به رسمیت شناختن شخصیت های رده دوم و سوم جدا شده از حکمتیار که اکنون در دولت حضور دارند، امتناع کرده و گفته است که در اساسنامه گفته نشده که اعضای حزب با حکومتی دست اتحاد دهند که از سوی قوای خارجی تشکیل شده است.

اما آیا در اساسنامه حزب اسلامی قید شده بود که یک صدهزار راکت بر کلبه های خلق الله کوبیده شود و حمام خون به راه بیافتد؟ حکمتیار همیشه سیاست را با جنگیدن به اشتباه گرفته است. حالا باز هم از متروکه پی پیام ارسال کرده است که قوای خارجی از افغانستان خارج شود و... مسایلی تکراری ازین دست. حکمتیار نگفته است که تا حال کدام عملی را انجام نداده است که بعد ازین به انجام برساند؟

وی با تردید در مورد موفقیت مذاکرات صلح، تصریح کرد: تا جایی که من اطلاع دارم، مذاکرات امیدوار کننده ای بین طالبان و آمریکا و همچنین دولت افغانستان و طالبان و مجاهدان صورت نگرفته است.

خوب ... پس تکلیف حکمتیار درین رابطه چه است؟ آیا طالبان دست استمداد به سوی او دراز کرده اند؟ حکمتیار گفته است که با مذاکرات در صورت خروج بی قید و شرط نیروهای خارجی موافق است. چرا باید نیروهای زنده با کسی مذاکره کنند که هیچ دستی در حوادث ندارد و مجموعه از افرادش یا در حکومت و یا در کشورهای خارجی متواری اند و زندگی خانوادگی خویش را نسبت به شنیدن فرامین تغییر ناپذیر حکمتیار ترجیح می دهند؟

حکمتیار گفت: با دولت غیر اسلامی و متکی به بیگانگان، هیچگاه مشارکت نخواهیم کرد. پس عبدالهادی ارغندیوال، خالد فاروقی، انجنیر وحیدالله سبواون، مولوی عطاء الله لودین، کریم خرم، عمر داوودزی، فاروق وردک و ده ها مقام دیگر در ولایات که از حزب اسلامی در حکومت شراکت دارند، افراد «غیر اسلامی» اند؟

حکمتیار با تأکید بر ادامه مبارزه با نیروهای خارجی در افغانستان، اظهار داشت: دست های کسانی را که سنگی به سوی تانک ناتو پرتاب کنند می بوسیم.

یعنی این که دست تمام تروریست های چند ملیتی القاعده را که برای انسان افغانستان، مرگ و بیچارگی و ذلت می آورند، می بوسد! می دانیم؛ بر منکرش لعنت!

وی درباره کمک های مالی و نظامی به حزب اسلامی گفت: در روی زمین به جز افراد مجاهد، منبع دیگری نداریم.

چه دروغ بزرگ و نابخشودنی! حزب اسلامی در دوره جهاد، از پستان سی آی ای و منابع تحت امر جنرالان نظامی قدرتمند در پاکستان تغذیه می کرد و حدود بیش از شصت درصد کمک های جهانی را دریافت می کرد و در «جهاد راکت باری» بر کابل نیز بین پاکستان و چهار آسیاب پل

زمینی اکمالات جنگی برقرار بود. حالا که ممکن است «منبعی» پیدا نشود که به حزب اسلامی شاخه حکمتیار پول بدهد؛ علتش این است که این حزب دیگر در قضایا مؤثریت ندارد و به آخر خط رسیده؛ آیا بازیگران احمق اند که پول خود را به آتش بیاندازند؟

پاکستان پهلوئی مثل طالب را در دست خود دارد و حالا باز هم به سوی گروه های «تنظیمی» در حکومت افغانستان اشاره بازی می کند. ارتش های خارجی هم در میدان پیکارهای استراتژی یک جولان می دهند و درین خاکباد، کسی حکمتیار را نمی بیند. شاید برای حکمتیار بهتر باشد که برای همیشه از گذشته خویش فرار کند و خاموشی گزیند؛ ورنه وضعیت فذافی و بشار اسد و بوعلی گواه است که دست حوادث روزی او را از مخفیگاه بیرون آورده و کاری بشود که تصورش صرفاً برای خودش تکان دهنده است.

حکمتیار نه سیاست دانی مشروع وزیرک بود و نه هم به اسلام و افغانستان کدام خدمتی کرد. پیشنهاد این است که ایشان ازین «شوربای چرب» بگذرد و بقیه عمر را تماشا کند که خداوند با خاطیان چه می کند.

بیست و هشت حوت- 1390

چال روی «جبهه ملی» با قطعه خال مقابل سه توس

توضیح سه توس: پل عقب شکسته، کمینگاه طالب در همه جا و دورنمای جلو کاملاً تاریک یا شاید تاریک روشن است.

جناح های سیاسی موجود در افغانستان کلافه تر از گذشته، هر از چند روز، بانگ بلند می کنند. همه مانند قطاری اند که از خط خارج شده اند. باید به آنان حق داد؛ زیرا وضع، به طور بی سابقه نامشخص و مشکوک است.

«جبهه ملی» در آخرین اعلام موضع رسمی، در واقع اعتبار ده ساله سیاسی و همکاری های تنگاتنگ رهبران خود با دولت تحت رهبری آقای کرزی را آماج قرار داده است. فیض الله ذکی سخنگوی جبهه ملی گفت:

«حکومت کنونی دارای صلاحیت لازم برای امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا نیست و باید چنین سند مهم توسط حکومت آینده که دو سال بعد برخاسته از آرای شفاف مردم و پاسخگو در برابر آنان باشد، امضا گردد.»

چون کشتی نظام از هر جهت سوراخ شده، حکومت با صلاحیت اکنون برای همه ایده آل شده است. مگر تعریف روشن از چشم انداز یک حاکمیت معتبر و همه پذیر در اختیار هیچ نیرویی نیست. مجموعه واژه هایی که بتوان به وسیله آن، حکومت با صلاحیت و سالم را توضیح داد، حدود پنجاه یا صد واژه است. مشکل کار هم درین است که همین صد واژه، هم بر زبان دولت سیز می شود و هم مخالفان «قانونی» برای بی صلاحیت نشان دادن حکومت از آن بهره می برند. از نظر موقعیت عملی، هیچ یک دستی در آرای همگانی ندارند.

موضع گیری جبهه ملی به این می ماند که مهندسان و معماران یک ساختمان، پس از ده سال یک باره نسبت به بنایی که در اعمار آن زحمت ها کشیده و داروندار خود را سرمایه گذاری کرده اند، مشکوک شده و آن را غیر قابل سکونت اعلام می کنند.

مسئولان جبهه معتقد شده اند که دولت در موقعیت امتیاز گیری از امریکاست و آن ها محروم مانده اند. با یک نگاه به پیشینه نگاه غرب به رهبران جبهه نظیر جنرال عبدالرشید دوستم و محمد محقق نتیجه حاصل می آید که کدورت و تزلزل بین تیم حاکم و متحدان جهانی، لزوماً به مفهوم دراز کردن دست اتحاد به بدنه تجزیه شده آن (جبهه ملی) نمی تواند باشد. اگر بحران مشروعیت در نظام برجسته است، جنبش ملی و حزب وحدت جناح آقای محقق در ایجاد بحران شریک اند و باید مسئولیت بپذیرند؛ چون از ابقای تیم حاکم به رهبری کرزی با تمام قوا حمایت کردند. این که تیم حاکم با جبهه ملی نقض پیمان کرده، نگاه مردم را به واقعیت های قضیه نمی تواند عوض کند. هر چند مردم افغانستان در شرایط سختی گیر مانده و زندگی شان بین صبح تا شام در گرو یک لقمه نان تعریف می شود؛ مگر شعور اجتماعی در افغانستان همچنان بیدار است و کاملاً کف دست سیاسیون و ارباب هیاهوی تبلیغاتی را به خوبی می خوانند.

وضعیت تا آن جا پیچیده است که اصلاً نمی شود درباره ترکیب و ماهیت نظام سیاسی آینده از قبل خط و نشان کشید. مگر جبهه ملی از همین مقطع برای امریکا تعیین تکلیف می کند که با حکومت کنونی معاهده استراتژیک امضاء نکند. سیمای حکومت آینده مشخص نیست اما جبهه ملی طوری تصویر می دهد که مشارکت آنان خواهی نخواهی در حاکمیت آینده بهتر از حال خواهد بود. چرا جبهه ملی نتیجه گرفته که امریکا با کرزی (گزیده امریکا در منطقه) پیمان نمی بندد؟ چرا جبهه ملی احساس می کند که نگاه سرخ امریکا به جنبش ملی و حزب وحدت شاخه محقق ممکن است رنگ نارنجی به خود گرفته باشد؟

بازی استراتژیک نیمی از جهان در افغانستان به اوقات تلخی های درون خانه افغان ها رابطه بی کمرنگ دارد. در بازی کلان، سرنوشت خانه و خانه های دور و پیش آن به معامله گذاشته می شود. (آقایان می توانند مثلاً از زمین خواران و انحصارگران برخاسته از درون نظام این قانونمندی را بیاموزند.)

اما نکته اساسی در نگاه استراتژیک قدرت ها این است که از نیروهای واقعاً مردمی حساب می برند و لحاظ می کنند. این چیزی است که در افغانستان اصلاً وجود خارجی خود را باخته است. امریکا روی گلوی یگانه فرد برگزیده خویش (کرزی) که پا می نهد؛ به دلیل آن است که در تعاملات پیچیده و بزرگ، ظرفیت بزرگ و مقاوم از خود نشان نداد. پس با نیروهای مظنون (شامل جهادی ها به شمول جنبش) که از ابتداء در اجندای استراتژیک جایی برای آنان وجود ندارد، چه راهی را در پیش خواهند گرفت؟

مسئلاً نوشتن این واقعیت ها برای برخی از مردم تلخ و عصبانی کننده اند؛ مگر گریزی از آن وجود ندارد. وضع طوری پیچ خورده که کرزی نیز حساب و کتاب را از کف داده است. طی ماه های اخیر، گروه های معترض (ائتلاف ملی و جبهه ملی) در اعلام نظرهای رسمی خود، حتی تا

مرز شروع جنگ جدید با همه طرف هایی که آنان را نادیده بگیرد، پیش رفته اند. اما در برابر بی واکنشی امریکا و طالبان، خود نیز برای یافتن پاسخ به یک سوال، سرگردان اند: آیا پیکارجویان یک پارچه، مجهز، پیرانگیزه همراه با عقبه حمایتی لوجستیکی مطمئن در دسترس شان قرار دارد؟ راه چاره چیست؟

دردرون این نیروها ابتداء باید انقلاب تشکیلاتی و دیدگاهی به قوام برسد و نتیجه بدهد تا با شرایط جدید و جامعه بین المللی زبان مشترک پیدا شود.

بیست و نه حوت- 1390

امریکا از امضای پیمان استراتژیک با کابل قدم به قدم عقب می رود

بر اساس دریافت های تازه، امریکا تلاش دارد در مسأله امضای پیمان استراتژیک، ابتداء توافق طالبان را به دست آورد.

گزارش های تازه از کانال های نزدیک به طالبان حاکی اند که امریکا متوجه این نکته شده است که امضای پیمان استراتژیک بدون جلب موافقت طالبان از لحاظ عملی با خطراتی همراه بوده و ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

بنا برین امریکا درک می کند که قبل از همه در بحث پیمان استراتژیک میان کابل و واشنگتن، کسب رضایت گروه طالبان حتمی است.

احمد وحید مزده آگاه به مسایل طالبان، معتقد است که امضای پیمان استراتژیک با حکومت افغانستان، از یک سو، منجر به خروج طالبان از گفت وگوهای صلح می شود و از سویی دیگر امضای این پیمان بدون تأیید طالبان، در آینده با مشکلات زیادی مواجه خواهد شد.

وی می گوید: امریکا با افکار عمومی بازی می کند و در تلاش است تا نشان دهد که زمینه برای انعقاد پیمان استراتژیک مناسب نیست، زیرا اکنون دریافته است که امضای این پیمان بدون تأیید طالبان جنبه عملی به خود نخواهد گرفت.

در حالی که همزمان با ورود طالبان به صحنه مذاکرات مستقیم سیاسی با امریکا، روحیه دولت ائتلافی در کابل را تحت تأثیر قرار داده، مقامات واشنگتن در موقعیت دو راهی قرار گرفته اند که طالبان را به حیث گزینه اصلی «شریک استراتژیک» در نظر بگیرند و یا آن که با قطع مذاکرات قطر، باز هم در مسیر ادامه جنگ در حرکت شوند. امریکا از میان طالبان و حکومت کابل باید یکی را انتخاب کنند. تا کنون نتایج قطعی نشان می دهد که امریکا به تجربه دریافته است که روی دولت کابل بنا به مشکلات داخلی، بی نظمی، فساد و اگیرو فرورفته در نفوذ دسته های «ستون پنجم» ضد غرب، نمی توان به حیث شریک مطمئن حساب کرد.

دولت آقای کرزی با درک این واقعیت، ناگزیر به مقابله با تهدیدها و فشارهای غرب روی آورده است و از خروج آن ها حمایت می کند. اما خروج امریکا از افغانستان، بی تردید یک بار دیگر جنگ داخلی را قوت بخشیده و امکان آن که قدرت به دست طالبان بیفتد، قوی تر است.

به همین علت، امریکا از امضای پیمان استراتژیک با دولت کابل تحاشی می ورزد و منتظر زمان مساعد است. بنا به تحلیل آقای مزده، اگر امریکا پیمان استراتژیک با کابل امضاء کند، بخش

کوچک نیروهای باقی مانده آن کشور در پایگاه های نظامی ممکن است از سوی طالبان مورد حملات کمرشکن و خطرناک قرار بگیرند که کار دفاع را مشکل بسازد. به عقیده مزده، حلال اصلی مشکل آمریکا، طالبان است، نه دولت افغانستان. وی با اشاره به این که جلب نظر طالبان آخرین امید آمریکا است، افزود: آمریکا در تلاش است که قبل از امضای قرارداد استراتژیک با کابل، مهر تأیید طالبان را اخذ کند. به نظر این آگاه امور، طالبان هیچ گاهی چنین چیزی را نخواهند پذیرفت. وی می گوید: آمریکا زمینه سازی می کند تا با طالبان کنار آید.

سی حوت- 1390

نگرانی رهبری طالبان از خطرات سازش با امریکا

به نظر می رسد که برای طالبان، معامله برای صلح با امریکا، دشوارتر از جنگ با امریکاست. یک منبع قریب به طالبان در تماس با من گفت که رهبری طالبان در زمینه مصالحه و یا معامله با امریکا در موقعیت دشواری قرار دارند که کمترین اشتباه می تواند، امکانات شبکه های انتحاری فدایی را از طالبان جدا کند. منبع توضیح داد:

اگر طالبان حضور یک سرباز امریکایی در افغانستان را در معامله سری بپذیرند، تحریک طالبان از درون فرو خواهد پاشید. وی گفت فدائیان و انتحاری ها ستون فقرات قدرت عملیاتی طالبان هستند و سازش با امریکا می تواند این نیرو را از طالبان جدا کند که در آن صورت، طالبان قدرت خود را از دست خواهد داد.

منبع مذکور امکان سازش پنهان بین امریکا و طالبان را تکذیب کرد و گفت: پاکستان به عنوان عقبه و بستر حفاظت از طالبان با حضور امریکا در افغانستان به شدت مخالف است و درین باره هرگز حاضر به معامله نخواهد بود. وی ادامه داد:

جنرال اسد درانی از سران آی، اس، آی به مولوی شهاب الدین دلاور عضو ارشد مذاکره کننده طالبان با فرستاده های امریکایی گفته است که دشمنان امریکا در منطقه و پاکستان به مراتب بیشتر از دوستان آن کشور در مصئونیت به سر خواهند برد. این سخن به معنای آن است که هواداران معامله با امریکا ازین پس در هیچ جایی امنیت جانی نخواهند داشت.

گزارش همچنان درین باره حاکی است که جنرالان پاکستانی به خصوص جنرال حمیدگل در رأس گروه های مبارزه با امریکا قرار گرفته و گستره مقابله خود با امریکا را از پاکستان تا افغانستان به وجود آورده اند.

مصاحبه کننده در خصوص احتمال امضای پیمان استراتژیک کابل و واشنگتن به طور مشخص گفت:

امریکا مایل است مسأله پیمان استراتژیک را ابتداء با سران طالبان حل کند و سپس با جوانب دیگر وارد مذاکره نهایی شود.